

Dec-1961 - Mar, 1962

پوهنځی ادبیات

Adab. Kabul

Vol.9, No.5-6, Qaws-Hut 1340
(November 1961-February 1962)

علمی ، ادبی ، تحقیقی
نایکني ، فلسفي ، اجتماعي

Ketabton.com

ادب

د افغانستان پوهنتون

گویته

گویته (۱۷۹۹ - ۱۸۳۲) از اینکه فقط زیر عنوان موهلف «فاوست»، «ووتر» و نویسنده اشعار دراماتیک، حماسی و عشقی از وی قدر میشد، تنفر و انزجار عمیق خودش را اظهار مینمود.

شایسته میبود، در نظرش، تا از وی بحیث یک ساینسدان تجاهل ننمایند.

گویته بر آن بود که ارزیابی آثارش بر کس میسر نباشد تا اینکه کمک های او را در جهان اناتومی، معدن شناسی، میتر و لو جی، نباتات، حیوانات و اوپستیک در نظر بگیرند. اکثر علمای معاصر روی این حقیقت با سوانح نگاران این دانشمند شهیر و عالم میرز، همخوانی میباشند. این درست است که تیوری الوان وی بر اساس نااستوری بنیاد گذاری شده؛ لیکن فعالیت های علمی وی در سایر حوزه های ساینس و مخصوصاً در ساحه مورفولوجی (گفتار در تاریخ و دگرگونی شکل کلمات) ارزش بی بسزایی دارد.

امروز اکثر فضلاء دانشمندان بر آنند که وار دبودن در حیات و شخصیت گویته، بدون در نظر گرفتن مطالعات و تتبعات او، در جهان ساینس طبیعی یک قلم امکان ناپذیر است. هم همین ساینس بود که گویته بخش زیاد عمر عزیزش را در آن راه صرف کرد؛ و چهار سال در این رشته عرق ریخت و چون «ووتر» دلپاخته در عشق «شاراوت» علم و تحقیق سراپا میسوخت.

آری! همین فعالیت های علمی او بود که تمایل و لحن شخصیت و فکر او را چون تابلوی زیبا و قشنگی در برابر چشم ناپولیون سرمست از باد پیر و زی، تصویر میکشید!! در نظر گویته ساینس عبارت از مشاهده پدیده ها، تحقیق و بررسی در شرایط، علل بهمبستگی تظاهرات و تنوع آن میباشد.

روشهای تحقیق گویته هم تحلیلی و هم ترکیبی بوده است؛ گویته در خصوصیات انفرادی پدیده ها خیره میشد و در قرانین کلی شکل آن تحقیق میکرد. گویته با روشها و پر نسپ های ریا ضیات روی خوشی نشان نمیداد و بهترین آله پرارزش تحقیق پدیده را چشم میدانست. بعبارت دیگر

هیأت تحریر

پوهاند بیتاب
پوهاند دکتور جاوید
پوهاند دکتور اعتمادی
پوهاند دکتور صالح
پوهندوی دکتور علمی

درین شماره

مضمون	صفحه
نامه نگاری و خرداننده	۱
نگارش و تفکر	۴۰
یوتیدیموس و با کتربا	۷۷
زندگانی حضرت عایشه	
1 Abu Raihan al Biruni	
7 Geographical History of Herat	

وی با چشم شعر و زیبایی مجرد در لایه اتوار کانسکریت بر پدیده های طبیعت مینگریست. با وجودیکه گویته تا پایان عمر خویش فلسفه تکنیکی را دوست نداشت و از آن متردد و مشکوک بود اما بطور کلی تار و پود ساینس و شعر او را نظریات فلسفه عمومی میساخت.

سپینوزا یگانه خردمند و فیلسوفی بود که مر گویته را پذیرا افتاده بود. گویته نظریه وحدت الوجود سپینوزا را پذیرفته آمد، ولی با مدرسه اصالت جبروی با تمام معنی کلمه موافقت نکرد. گویته مانند سپینوزا عقیده نداشت که حیات و تمام کاینات دست جبر پوکات بندی میشود، حتی باینکه رابطه بین علت و معلول وجود دارد، عقیده تمام وتامی نداشت. گویته بر آن بود که آزادی توأم با ضرورت در لغافه مر موزی ملفوف شده (بقیه در صفحه ۳ پستی)

ادب

شماره پنجم و ششم سال نهم

۱۳۴۰

قوس - حوت

نامه نگاری و خواننده

اول- رول مهم خبر نگاری

خبر نگاری چیست ؟

خبر نگاری (۱) یکی از اجزای ضروری تمدن موجوده بشر بشمار رود؛ چه انسان امروز نمیتواند، حتی روزی را، بدون خواندن یا شنیدن اخبار- از روزنامه ها از مجلات و سایر نشریه ها، از رادیو و تلویزیون به آسودگی خاطر بگذراند. جمع آوری و عرضه داشتن این اخبار و وظیفه مردان و زنانی است که، مخصوصاً، برای این کار تربیه شده اند اینها حقایق و موضوعات متعلق بر روز را، که مورد علاقه و نیازمندی عمومی است، با جالب ترین لباسی آراسته تقدیم میدارند.

(۱) در اینجا از خبرنگاری مراد همان کلمه انگلیسی Reporting است که بعضی مردم آنرا به نامه نگاری ترجمه میکنند ولی من Reporting را به خبر نگاری و Journalism را به نامه نگاری ترجمه کرده ام چون نامه و روزنامه هر دو یک چیز است بنابراین نامه نگار و روزنامه نگار هر دو یک چیز میباشند.

«خبر» يك اصطلاح جامع و الاستيكي بوده و قايع و حوادث متنوعی را در بر ميگيرد از قبيل : جلسهء فوق العادهء شوراي امنيت كه فيصلهء آن شايد جهان را به جهنم جنگ و يا فردوس صلح و امنيت مبدل سازد، قتل زعيم بزرگي كه سر نوشت كشوري را در اختيار دارد، انتخاب اعضاي جديد يك موء سسه، تسخير فضاي خارجي توسط انسان، تصادم دوسفينهء فضا پي، كشف طريق درمان بيماري خانمانسوز و امثال آن.

مردان و زنانی كه در راه گرد آوري اخبار عرق ميزيرند اگر چه در اجراي وظايف گماشته شده از قوا و قابليت هاي مخصوصي استفاده بعمل مي آرند، مگر اكثراً قوا و قابليت هاي شان مشغول فعاليت ميما شد. آنها وظايف مختلفي را انجام ميدهند: بعضي، به حيث خبرنگار مشغول نگارش اخبار استند؛ برخي، به صفت محرر (۲) به ترتيب و صفحه بندي (۳) روزنامه مصروف اند؛ دسته اي، به حيث سرمقاله نويس و متخصص اخبار، ترجمه و تفسير مينمايند؛ وعده اي به مسایل تخنيكي عرضه داشتن اخبار به مردم سرگرم استند. در بين متخصصين فوق، خبرنگار در درجهء اول اهميت قرار دارد زيرا فعاليتهاي او بمنزلهء محور و هستهء فعاليتهاي ديگران است. ويليم را كهل، نلسن (۱) موء سس روزنامهء كنساس ستي ستار (۲) در اين مورد چنين اظهار نظر نموده است:

«خبرنگار كباب و روزنامهء سيخ كباب است. پيشبر دامور روزنامهء بدون محررين قريبن امكان، و لي بدون خبرنگاران از محالات است.»
تعريف ديگري از خبرنگاري، كه كلييه وسايل نشر اطلاعات (۱) را احتوا ميتواند در جملهء زير خلاصه ميشود:

(۱) William Rockhill Nelson. (۲) Kansas City Star

(۳) در انگليسي كلمه *Editor* هم محرر و هم مدير يانگارنده اخبار يا مجله را در بر ميگيرد

و من آنرا مطابق ايجاب مقام به محرر و نگارنده اخبار ترجمه کرده ام. (۴) *Editing*

(۵) *Media of information*

«خبر نگاری عبارت از جمع آوری اطلاعات مورد علاقه مردم و عرضه داشتن صحیح آن اطلاعات که بایست به ترتیبی صورت گیرد تا خواننده یا شنونده از آن مطلبی حاصل کرده و به خاطر سپرده بتواند.»

از تعریف فوق چندین سؤال اساسی عرض وجود میکند. کدام اطلاعات مورد علاقه مردم قرار میگیرد؟ خبر نگار، چسان به گردآوری این اطلاعات می پردازد؟ کدام اصول و قوانین در عرضه داشتن اطلاعات به کار برده شود تا مفهوم و ارزش موضوع بطور واضح در خواننده یا شنونده القاح گردد؟ البته در شماره های آینده به هر یکی از پرسشهای فوق بصورت جدا گانه و یا ضمنی پاسخ داده خواهد شد.

چه چیز خبر نگار خوبی به بار می آورد؟

قبل از آنکه گردآوری و نگارش اخبار را به صورت مبسوطی مورد بحث قرار دهیم، بایست هفت قابلیت (۱) نامه نگار شدن را بازرسی کرد. البته، خبر نگار جوانی که واجد آن قابلیت ها باشد، فرقی نمیکند که در کدام رشته گردآوری اخبار شامل کار می شود، خواهد توانست که موهبته از عهده بدر آید. آن قابلیت ها عبارت است از:

۱- **حس کنجکاوی:** خبر نگار واقعی در اطراف و قایمی که برایش تعیین شده، کسب معلومات مینماید زیرا حس کنجکاوی اش او را و امیدارد تا واقعه و علت وقوع را به تفصیل بداند.

۲- **قوة تصور:** خبر نگار باید چنان لیاقتی داشته باشد که چگونگی حادثه را از وضع موجوده آن درك کرده و آینده آنرا پیش بینی بتواند. این راهم باید بداند که چه چیز در خصوص این حادثه وجود دارد که مردم دیگر بدانستن آن علاقه و نیازمندی دارند.

۳- پیگیری و دنبال کردن: خبر نگار باید حاضر باشد که برای کسب اطلاعات مورد نظر، بابی صبری هر چه تمامتر از دحام مردم را در جاده هادر هم شگافته و هیچ مانعی سد راه تفحص او نگردد.

۴- ایثار در راه صحت: نشر گفته های نادرست در روزنامه ها و مجلات و بارادیو، قصد "یا سهو"، يك گناه مهم خبر نگاری است. چه این عمل، آنبایی را که در واقع شامل استند متأذی ساخته و آنبایی را که این اطلاع نادرست را کسب میکنند، به راه ناصواب رهنمونی مینماید.

۵- علاقه به هم نوعان: اخبار از مردم کسب و به مردم اطلاع داده میشود. خبر نگار خوب به فعالیت های منابع اخباری خود از عینک مردم دیگر نگاه میکند. زیرا به هر اندازه که چیز های مورد علاقه دیگران را بداند به همان اندازه وظیفه خود را در تهیه اطلاعات پایه عباره دیگر خدمت به جامعه؛ خوبتر و بهتر انجام داده میتواند.

۶- معلومات عمومی کافی: خبر نگار وظایفی را انجام میدهد که شامل فعالیت رشته های مختلفی میباشد. هر قدر پرسش های او از روی آگاهی و بصیرت باشد به همان پیمان معلومات بهتری حاصل کرده میتواند. اگر خبر نگار در اطراف موضوعی معلومات لازمه نداشته باشد، باید جای بدست آوردن آنرا بداند.

۷- قوه افاده درست: اگر خبر نگاری اطلاع خود را به دیگران انتقال داده نمیتواند، استعداد و ذخیره او کما ملا عاری از سوداست. زیرا آخرین نتیجه ای که از زحمات او منظور است همانا منتقل ساختن اخبار و واضح و جامع است و بس.

شاید این لست قابلیت ها به نوآمرزانی که برای شمول بامور خبر نگاری آمادگی میگیرند و حشت انگیز بنظر آید. شاید از خود بپرسند چطور میتوان این

قابلیت هارا در خود را سخ ساخت؟» ولی اگر آنها يك بار دیگر دقت نمایند؛ قابلیت‌های فوق، طوریکه نخست بنظر مینمایند، تقریباً آنقدر مانع فعالیت‌شان شده نمیتواند. همه ما تا اندازه معینی از حس کنجکاوی، قوه تصور، پیگیری و دنبال کردن و علاقه به هموعان برخوردار هستیم. آنها، برای خبرنگار شدن، تنها خود را به صیقل نمودن این استعداد های طبیعی مصروف میسازند. صحت و درست بودن به تعریفی شباهت دارد که تو ماس کنار لایل (۱) از نبوغ نموده است: «نبوغ عبارت از استعداد فوق العاده زحمتکشی است» تا ایل اندوختن سرمایه معلومات، عمومی در مکتب حاصل می شود؛ داخل شدن شان به مکتب نشان میدهد که این احتیاج را درك کرده اند. مگر به خاطر باید داشت که بعد از به سر رسیدن دوره مکتب هم دامن کسب دانش را از دست ندهید. مخصوصاً کسی که فکر خبرنگاری در سر دارد باید بیشتر به این مسأله ملتفت باشد. یکی از غایه های تدریس نامه نگاری (۲) آموختن اساسات نگارش خوب آن اخباری است که در روزنامه ها عملاً بکار برده میشود.

باین اساس مشاهده است فوق نباید آنها را به بیم و هراسی اندر سازد. زیرا ایشان هنوز تازه در جاده نامه نگار خوب شدن، بر اه افتاده اند.

خبرنگارها از روز ولادت خبرنگار نبوده بلکه خبرنگار قریبه می شوند. «قوه خبریابی» (۳) خود به خود تنمیه و تقویت نمیکرد ولی شخصی میتواند به تربیه و انکشاف آن پردازد که میل و اراده داشته باشد. بعضی از شاگردان میتوانند که بزودی سر رشته خبرنگاری را بدست آرند ولی برخ دیگر این استعداد را از راه آزمایش و خطای طاقت فرما انکشاف میدهند.

1 Thomas Carlyle.

2 Journalism.

3 Nose for news

چند تست عمومی در باره معلوم نمودن استعداد و علاقه به خبر نگاری عبارت است از: سابقه قلمی در روزنامه ها و سالنامه مکتب ؛ علاقه به مطالعه و تعقیب اخبار ؛ میلانی که عملاً بنویسندگی نشان داده شده ؛ ذوق به ادبیات و علوم اجتماعی ؛ میل خدمت ابتکاری به جامعه .

در تست های دریافت علاقه مسلکی ، نامه نگار به حیث «موء لف-قانون دان- نامه نگار» در نظر گرفته میشود . بهره مندی زیاد از مهارت های محاسبوی علاقه و اعتماد را در کسار های دقیق ، که به نامه نگار سپرده میشود ، نشان میدهد . از آنجاییکه این دستور العمل (۲) به تمام معنی از خطا منزه نیست ، علاقه مندان نامه نگاری نباید بدون امتحان و آزمایش امکانات آن مایوس برگردند . زیرا نامه نگاری عبارت از چیز های زیادی بوده برای مردان و زنانی که علاقه و استعداد شان بدرجات مختلفی انکشاف کرده در زمینه های مختلفی موقع فعالیت میدهد .

از مهارت های خبر نگاری که استفاده می توانند؟

فن خبر نگاری بیش از آنکه مردم فکر میکند مورد استفاده قرار میگیرد . این امر بکلی روشن است که خبر نگار ها در اداره های روز نامه ، اداره های نشرات رادیو و تلویزیون ، اداره های مجله های اخباری و آژانس های خبررسانی ، رول عمده ای را بازی میکنند .

دامنه استفاده از مهارت های خبر نگاری وسعت پیدا کرده بآن ساحه هایی سرایت مینماید که اصلاً به گردآوری و ترتیب اخبار روز ارتباط مستقیمی ندارد . خبر نگاری مهارت اساسی اشخاص شده میتواند که در رشته های آتی مشغول فعالیت استند :

مقاله نویسی به مجله ها ، نگارش موضوعات تخیلی ، عکاسی اخباری

ترتیب اعلانات فروش، جلب افکار عامه از راه تبلیغات (۱) تدقیق افکار عامه در مورد موه سسه یا کمپنی و ایجاد افکار عامه (۲) و تدقیق و مطالعه و سائل (۳) و غیره.

نویسندگان غیر رومان نویس مجلات، قبل از تشبث به نویسندگی، به خبرنگاری می پردازند. فی الحقیقه، رومان نویسی که در خبرنگاری مهارت دارد احتمال دارد که از حریف های فاقد این مهارت میدان را ببرد. نویسندگان بزرگ و نگارندگان روزنامه های مشهور امروزه همه دوره خبرنگاری را طی کرده اند.

نویسندگی تخیلی در عصر حاضر روز به روز کسب اهمیت مینماید. ساینس، انجینری، طب، زراعت، اقتصاد ملی و تجارت ساحه هایی است که به نگارش های تخصصی و تفسیری نیازمند است. قبل از آنکه يك نویسنده تخیلی موضوع خود را اظهار بتواند باید حقایق مربوطه را جمع آوری کرده ترتیب و تفسیر نماید و فیصله کند که به کمک کدام چیزها مردم را به موضوع جلب کرده میتواند. عکاسی اخباری يك فورم تخصصی خبرنگاری است که در آن ماشین تاب جای خود را به کامره عکاسی و امیگذار دارد. روزنامه ها، مجله ها و ستیشن های تلویزون همیشه در صدد بدست آوردن عکاسانی هستند که تنها در فن عکاسی مهارت دارند بلکه موضوعات خبری و اصول جمع آوری اخبار را نیز میدانند. مخصوصاً، در روزنامه های کوچک «نامه نگار - عکاس» عضو ممتازی بشمار میرود.

مردان و زنانی که آرزو دارند در آینده به حیث مسئولین اعلانات کار کنند آموختن مهارت های خبرنگاری را ضروری می دانند. آنها اعلان را يك عملیه

1 Publicity

2 Pub Lic Relations

3 Media Research

فروش و کاپی اعلان را محرک و مشوق می‌پندارند. مگر تا وقتی که کاپی نویسنده اعلان (۱) یا تبلیغ کننده فروش از مهارت‌های خبر نگاری بهره‌مند نباشد کار او مضر سودی نخواهد بود. محصولات جدید، موفقیت‌های جدید انجینری، و موارد جدید استعمال محصولات همه اعلان می‌شود. برای مثال، شخص مسئول اعلانات یک دکان فروش لباس مردانه نمیتواند با مغازه با نفوذی از راه اعلان نرخ رقابت کند چه او اعلان خود را در حدود ساحه محدود خود ترتیب میدهد مگر تنها کسانی که او میتواند تأکید سبک نو، قماش تازه، و تمایل جدید خرید میباشند. باین ترتیب او در فروش محصولات تازه خود از مهارت‌های خبر نگاری استعانت می‌جوید. همچنین این امر در مورد دیگران نیز صدق می‌نماید.

رشته‌های ارتباط عامه و تبلیغات اکثر اشخاصی را بسوی خود جلب میکنند که تجربه قبلی در موءسسات اخباری داشته باشند. ارتباط عامه عبارت از آن وظیفه‌اداری است که طرز تلقیات عامه را تعیین ارزش، و خطوط مشی و اقدامات موءسسه یا کمپنی را با علاقه مردم تطبیق کرده پروگرام کار را طوری به معرض اجرا میگذارد تا موافقت و قبولیت عامه را حاصل بتواند.

تبلیغات وسیله است که یک موءسسه یا کمپنی در معرفی کردن خود از آن کار میگیرد. یقیناً، تجربه خبر نگاری در هر دو امر فوق حتمی و ضروری است. پروگرام‌های پخش اطلاعات (۱) که اساساً وظایف خبر نگاری است در موارد زیادی مورد استفاده قرار میگیرد از قبیل: اداره‌های حکومتی در مرکز، دوایر حکومتی در ولایات، یونیورسیتی‌ها و فاکولته‌ها، موءسسات امور اجتماعی، انجادهای تجارتی و شرکت‌ها، اطاق‌های تجارت و کمپنی‌های صنعتی.

(۱) copy writer عبارت از شخصی است که کارمند يك موءسسه

تجارتی یا کمپنی بوده اعلانات آنجا را ترتیب داده به روزنامه یا رادیو می‌فرستد.

تدقیق و مطالعه دروس سبیل، رشته دیگر تخصصی است که در حال انکشاف روز افزون می باشد. وسائل عمومی (۱) احتیاج دارد که درباره اصول فنی و طرز عمل خود، درباره افکار عامه و طرز تلقیات عامه، درباره عادات و ترجیح دادن مردم در خواندن، گوش دادن و نگریستن. در تحقیق و مطالعه وسائل نه تنها دانستن و بکار بردن وسائل احصائیوی لازمی است بلکه بهره مندی و استفاده از مهارت های خبر نگاری نیز ضروری می باشد.

خلاصه اخبار روح و روان نامه نگاری و خبر نگاری مهارت اساسی آن است. حقیقت-یابی، ترتیب موضوع، و نگارش موهنر عناصر مخصوصی است که باید در آن مهارت و لیاقتی بهم رسانیده شود.

آغاز دوره مسلکی :

اکثر شاگردان رشته نامه نگاری نمیتوانند باور کنند که پس از پایان یافتن دوره تحصیل در کار مسلکی قبول شوند. مگر این يك اشتباه طبیعی است زیرا تجربه نشان داده است که بسیاری ایشان راساً به کار مسلکی پذیرفته شده و باموه فقیهت از عهده بدرآمده اند.

اکثر شاگردانی که در دوره تحصیل لیاقت خوبی از خود نشان داده اند بعد از فراغ به خبر نگاری داخل می شوند. آنها یکه ابتدا در روزنامه های کوچک و بار و ز نامه های هفتگی شروع به کار میکنند از یک طرف در فعالیت های مختلف خبر نگاری و ترتیب و صفحه بندی اخبار مهارت پیدا میکنند و از طرف دیگر موقعی می یابند تا خود را خود پیش برده و کمرویی طبیعی خود را مغلوب سازند. برعکس، کسانی که برای بار نخست در روزنامه های بزرگ و مشهور به کار آغاز می نمایند آنها، اکثر، به وظایف نهایت محدودی چون خبر نگاری پلیس شبانه یا خبر نگاری اطفائی گماشته شده فرصت آنرا نمی یابند تا در فعالیت های مختلف خبر نگاری حصه

(۱) *mass media* عبارت از کلیه وسائل است که در رشته های مختلف حیاتی بکار برده میشود.

بگیرند. عده قبیلی از آنها به وظائف مختلف دیگری شروع بکار میکنند از قبیل: فروش اعلانات به روزنامه‌ها، خبرنگاری و تهیه مراد برادیو و تلویزون؛ عضویت مجله‌ها یا محرری روزنامه‌های کوچک؛ تحریر و ترقیب اعلانات مغازه‌ها و کمپنی‌ها؛ عضویت شعبه خبرهای روزنامه‌ها یا نویسندگی آژانس‌های خبررسانی یا عکاسی اخباری.

بعد از سپری شدن ده تا پانزده سال بعضی از اینها اشخاص برجسته جهان نامه‌نگاری می‌شوند. و اکثر وظائف مهم در روزنامه‌ها، مجله‌ها، آژانس‌ها، نمایندگی‌های اعلانات، و نمایندگی‌های مطبوعات با ایشان سپرده می‌شود.

اهمیت روزنامه‌ها در خبرنگاری:

روزنامه‌ها و آژانس‌های خبررسانی، که اخبار داخلی و خارجی را تهیه مینمایند، قسمت بزرگ وظیفه خبرنگاری را بعهده دارند. بسیاری از نویسندگان در روزنامه تربیت شده و سپس برشته‌های دیگر، مثلاً^۱ آنهایی که در فوق ذکر شد، داخل وظیفه می‌شوند. اکثر شنیده می‌شود که آنها، خواه از روی حقیقت و خواه از روی قضا هر، اظهار میدارند «من خودم ابتدا يك خبرنگار روزنامه بودم» اساسات و قوانینی را که در دوره خبرنگاری می‌آموزند در رشته‌های بسیار تخصصی‌شان مفید ثابت می‌شود.

در مباحث آینده، جاییکه فعالیت‌های اخبار از نقطه نگاه يك خبرنگار مفصلاً^۲ مورد بحث قرار می‌گیرد، وظایف اعضا و تشکیلات به اساس روزنامه‌های بزرگ نگاشته می‌شود. روزنامه‌های کوچک نیز از همان نمونه اساسی پیروی مینمایند بفرق اینکه آنها از تعداد اعضای خرد کاسته و موضوعات خاصی را مطابق به تعداد و نیاز مندی اجتماعات مربوطه، خویش گردآوری و نشر مینمایند. فرق بین آنها از لحاظ درجه است نه اساسات. اصطلاحات پلیسی و دستورالعمل‌های قانونی يك ایالت از ایالت دیگر فرق دارد. سعی و مجاهدت بعمل آمده تا این موضوعات را

بصورت عمومی؛ تا حد ممکن، اساس قرار دهند. مگر تغییرات جزئی نحوی در هر منطقه شاید ضروری باشد.

انکشاف مفکوره خبر نگاری

خبر نگاری قبل از اختراع مطبعه، که قریب پنجصد سال قبل صورت گرفته، وجود داشت. زیرا انسانها همیشه بدانستن خبرها احتیاج و علاقه داشته است. مگر اساسات ثابت گردآوری و طبع خبرها حتی تا اواخر قرن شانزده، که نخستین روزنامه ها پدیدار شد، تا اندازه زیادی غیر منکشف ماند. مدیران روزنامه های اروپا و امریکای تحت استعمار، خبرهای غیرمحلّی و خارجی را از سونهای روزنامه های دیگر خوشه چینی میکردند. و هیچکدام شان چون امروز خبرنگاران محلّی نداشتند. ناشرین روزنامه های امریکا، بتدریج، وضع گردآوری خبرها را، سروصورتی دادند. در سال ۱۸۳۰ تقاضای خواننده زیاد، تسهیلات روزافزون اخذ و نشر خبرها، امر را بهتر طباعتی، موجب تأسیس مطبعه برای خبرهای ملی و طرف پسندتوده گردید.

در این وقت ثقل کار بر خبر نگاری قرار گرفت. و خبرنگاران بر علاوه وقایع ملی و جهانی، به یکدسته خبرهای دیگری به نام «طرف علاقه مردم» (۱) یعنی موضوعاتی که در آنها مهارت نویسندگی نظر به ارزش خبر اهمیت دارد، چنگ زدند. اخبار محلی پلیسی به خزینه خبرهای هیجان انگیز و طرف پسند مردم - موضوعات متضمن احساسات، جنایت، تهدید، افعال مهم و غیر مهم - درهای قیمتی افزود.

روزنامه ها، بتدریج، وظایف اساسی سه گانه: معلومات و اطلاع دادن، اظهار نظر درباره وقایع روز، و فراهم آوری سرگرمی، را انکشاف دادند. اختراع تلگراف به روزنامه ها موقع داد تا نمایندگی های متحد خبررسانی تشکیل داده اخبار را گردآوری و بین خود توزیع نمایند. به همین اساس در سال ۱۸۴۸ آژانس یونایتد پرس رویکار آمد و کسانی که در این آژانس سهم داشتند

(1) Human Interest

در مصارف کشتی‌هایی حصه می‌گرفتند که اخبار خارجی روزنامه‌های اروپایی را از طریق سواحل شرقی می‌رسانید. باب قرارشدن کیبل اتلانتیک آژانس‌های خبررسانی آمریکا با آژانسهای خبررسانی اروپایی به تبادل اخبار پرداختند.

— وجود آمدن صنعت (۱) و استقرار مردم در شهرها (۲) قیافه آمریکا را عوض نمود، و توأم با این انکشاف نامه‌نگاری نیز داخل دوره جاییدی گردید که بنام «نامه‌نگاری جدید» نامیده میشود. در این دوره دقت زیادی بخرچ داده شد تا اخبار بصورت عادلانه و بیطرفانه گردآوری و نگاشته شود. اظهار عقیده و ابراز نظر از راه سرمقاله‌ها از تحت اثر فشارهای حزبی آزاد گردید. روزنامه‌ها برای جلب توجه مردم در خبرها و ستونهای سرمقاله خدیش به رقابت و مجادله شدیدی شروع کردند و توانستند که از راه سبک نگارش، ترتیب سرخبرها، تصاویر و غیره به متن خبرها شکل مورد قبولیت عامه بدهند.

جوزف پولیتزر (۳) با «پوست دستپنج» سنت لوئیز و «ورلد» نیویارک خود معمار بسیار معروف «نامه‌نگاری جدید» می‌باشد. او و ناشرین دیگر، با اثر اینکه خودشان وقتی خبرنگار بودند، به خبرنگاری ارزش بیشتری را قابل بودند. چارلس ای دانا (۴) ناشر «سن» نیویارک، به عناصر طرف دلچسپی مردم اهمیت میداد؛ هنری دبلیو گرا دی (۵)، ناشر «کسانتیچوشن» اتلانتا با دانا ملویلی ای ستون (۶) ناشر «دیلی نبوز» شیکاگو به فن مصاحبه ارزش میدادند.

خبرنگاران به اثر تحول قرن، ستاره‌های درخشان مطبوعات گردیدند.

- 1 Industrialization
- 2 Urbanization
- 3 Joseph Pulitzer
- 4 Charles A. Dana
- 5 Henry W. Grady
- 6 Melville E. Stone

اشخاص متشخص و لایق چون ولارون (۱)، لنکن ستیفنز (۲) جیکوب رییس (۳) و ریچار دهاردنگ داویس (۴) به زودی شهرت ملی پیدا کردند. دوره اصلاحات به اشخاصی چون ستیفنز فرصت داد که در باره «امور اجتماعی» برای خوانندگان یک مجله ملی، چیز نویسی کند. دسته دیگر مردم بحیث «ژورناست های زرد» شهرت پیدا کردند زیرا اینها در جریانی سهم گرفتند که باثر بکار بردن احساسات به جلب خوانندگان جدید می پرداختند. «رومان خبر نگاری» هیچ وقتی مردان و زنان جوان مشتاق را چون در ده سال قبل و بعد از ۱۹۰۰ تحت تأثیر قرار نداده است.

خبر نگاری امروز

وقایع زودی تهیه و نگارش خبرها را پیچیده تر ساخت. جنگ اول جهانی و سالهای بعد از جنگ، افسردگی سالهای ۱۹۳۰ و اند و جنگ دوم جهانی، تحولات زیادی را در روزنامه نگاری وارد آورد. وسایل عرضه داشتن اطلاعات به مردم، مسئولیت های بیشتری را در تفسیر خبرها به عهده گرفته سطح مسلکی خرد را برای پیروزی در این مبارزه بلند برد. آژانسهای خبر رسانی قرن ۲۰ بیشتر با اشخاص لایق نیازمند است؛ رادیو و تلویزون، هر کدام بنوبه خود، در صدد پیدا کردن و بدست آوردن خبر نگاران لایق و متخصصین نامی تحلیل و تجزیه خبرها است؛ مجلات اخباری به خبر نگاران بیشتری موقع فعالیت میدهند. روزنامه های درجه یک را، که همیشه زمینه را برای تریه خبر نگاران مهیا ساخته اند، دیپارتمنت های نامه نگاری یونیورسیتی های کمی مینمایند که در سالهای ۱۹۳۰ و اند تأسیس گردیده اند.

1-Will Irwin

2-Lincoln Steffens

3-Jacob Riis

4-Richard Harding Davis

روزنامه‌ها، چه بزرگ و چه کوچک، برای گردآوری و نگارش خبرها به مردان و زنانی احساس ضرورت کردند که در رشته نامه نگاری تربیت شده‌اند. مدیران روزنامه نخواستند که بعد از این از اشخاص محض نویسنده به حیث خبر خبرنگار استفاده بعمل آرند. در این هنگام، تایک اندازه، طلسم «تسکيه بر بخت و طالع (۱)» بشکست ولی در عوض طلسم فریبنده دعوت به مسئولیت اجتماعی پدیدار گردید. روزنامه‌های امروز اعضای خود را از بین اشخاصی انتخاب مینمایند که در رشته نامه نگاری تحصیل کرده و تربیت شده باشند، سپس به‌ریکی از ایشان خبرنگاری تخصصی ساحت‌های: مسایل عامه، تعلیم و تربیه، تجارت، ساینس و غیره را می‌سپارد. روزنامه‌های موجوده، رویهم‌رفته، درك کرده که خوانندگان امروز میخواهند که بامرج و مساله داستان‌های خیالی و غریب، موضوعات كوچك و مورد پسند، دیگر موضوعات مفید حیاتی، پرهیزانه خبر را بامزه و قابل خوردن سازند. خبرنگارهای امروزی، گرچه در ساحت خاصی تخصص داشته باشند، باید در گردآوری و نگارش سایر ساحت‌های خبرنگاری مهارت و لیاقت داشته باشند.

خبرنگار باچه بر می‌خورد

مرد یا زن جوانی که تازه به خبرنگاری می‌پردازد داخل جهانی میشود که هرگز به آن قدم نگذاشته است. غالباً این جهان نو با تجارب قبلی زندگی او بکلی بی‌شبهات است. چه روزنامه‌ها با حقایق سروکار دارد، و خبرنگار حین گرد آوردن این حقایق اکثر خود را با تهدید، نفرت، ترس و دهشت، ترحم سرور، اندوه، و سایر احساسات بشری روبرو می‌بیند.

اگرچه او باید همیشه با ناملايمات پنجه نرم کند ولی در عین حال میتواند از این راه در فهم و اطلاع مسائل زیاد مهم اجتماعی هم بخود و هم بدیگران یاری بنماید. چه او میتواند فعالیت‌ها و هدفهای مردان و زنانی را با نظر بکشاند

1 - "Happy-go-Lucky-days"

که در ادارات حکومتی، موءسسات خیریه، مکاتب، امور تجارتی و اجتماعی از خود نشان میدهند. البته فعالیت های او باین دسته امور منحصر و محدود نمانده تمام امور و مسایل را احتوا مینماید. گاهی احساسات او بشور خواهد آمد و زمانی آن نقاط نظرش خنثی خواهد گردید که از آوان طفولیت در باره زندگی پیدا کرده است. او بامردان و زنانی مجادله خواهد نمود که بعقیده آنها قوانین محض برای گول زدن و فریب دادن وضع گردیده است و اکثر در این راه مرگش را به اشکال مضطرب کنند. آن در برابر خود خواهد دید. هیچ شخص عاقل حاضر نیست که به طیب خاطر حقایق خشن و زشت حیات را برای منفعت خود و بادبگران، بپرده کلمات شیرین و دیگری زیبایی های نویسد گی مستور سازد، مگر خبرنگار برای خدمت بدیگران این کار را هم میکند.

وظیفه اوست که هر روز در بین زیبایی ها و زشتی های زندگی سیر کرده و هزاران خواننده را از آنها آگاه سازد. از اینکه معلومات و اطلاعات او بیطرفانه و مطابق بواقع میباشد؛ خواننده باو اعتماد دارد. او به حیث گوش و چشم خواننده مواد روزمره تاریخی را دیده و شنیده و سعی بلیغی بخرج میدهد تا آنرا به صحیح ترین و جالب ترین صورتی بروی کاغذ آورد.

تقریباً، هر نامه نگار به مبتدیان اظهار میدارد که وظیفه ایشان جالب ترین وظیفه دنیاست و ممکن است اکثرشان باین گفته یقین کنند. یقیناً این وظیفه نظر بسایر وظایف، بیشتر بنساختها و وظایفشان از نزدیک در تماس میباشد. گرچه از یکطرف این وظیفه، مخصوصاً در وقت وقوع حوادث، ممکن زندگی آنها را به مخاطره بیندازد، ولی از طرف دیگر شاید از این راه پول بیشتری بدست آرند.

اگر خبرنگار مبتدی تصور کند که زندگی آینده او یک نواخت بوده و بجز احساسات چیز دیگری نخواهد برد اشتباه بزرگی را مرتکب شده است.

زیرا اگر او هر روز با منابع اخباری خود برای بدست آوردن اطلاعات تازه تماس میگیرد و اکثر باو گفته میشود که امروز کدام خبر تازه رخ نداده است، با آنها نباید بی حوصله شده و وظیفه خود را يك کار یکنواخت دانسته و از آن متنفر گردد. بلکه بعوض دلسردی و تنفر باید برای موضوعات بزرگی که آینده رخ دادنی است، معلومات خود را بیافزاید.

خبرنگاری، تا يك اندازه، يك کار رقابت آمیز است. چه بهترین خبرنگار کسی است که با تمام مهارت و نهایت قدرت جدت بخرج میدهد که يك حقیقت را اولتر از دیگران دست اشاعت بسپارد. ناگفته نماند که او نه تنها با خبرنگاران و سایل دیگر - روزنامه ها، آژانس های خبر رسانی، مجلات - مجادله دارد بلکه با قرائی زیاد غیر محسوسی که میخواهند حقایق را بصورت قصیدی یا غیر قصیدی از و پنهان نگهدارند، مجادله خواهد کرد.

در بعضی موارد اطلاعات بسیار کمی در دسترس او گذاشته میشود ولی باید لیاقت و اهلیت آنرا داشته باشد که از روی قسمت های ظاهر آن قسمتهای مستتر و نهانی را استنتاج نماید.

خبرنگاران بنا بر ایجاب وظیفه همیشه با شخصیت های بزرگ و مهم از نزدیک در تماس میباشند، و خبرنگاران مبتدی و خام همینکه بعضی نقاط ضعیفی را در وجود آنها مشاهده کردند فوری در مقابل شان يك حس بدبینی پیدامی کنند و گاهی چنان اتفاق میافتد که باین اشتباه خود ثابت مانده و از آن بر نمیگردند. ولی خبرنگاران ماهر و مجرب بتدریج در باره خوبی یا بدی مردم عقیده پیدا میکنند. و آنها اکثر میکوشند که در برابر اعمال مفید و اقدامات مهم از لغزش ها و اشتباهات کوچک شان اغماض نمایند.

باجود تمام اینها، وقتی که خبرنگار باین حقیقت پی برد که او بمردم اجتماع خود کمک میکند تا بدانند که حق دانستن کدام چیزها را دارند، نسبت بکارهای خود احساس افتخار و اطمینان می نماید.

د و م - عنا صر خبر

تعریف خبر

هر خواننده همینه که روز نامه خود را از کنار در سر ای یا غره فروش جراید بدست می آرد، بصورت لاشعوری، این سوء ال بذهنش خطور می نماید که: «خبر چیست؟» همان سان حینیکه عقر به رادیو را برای شنیدن اخبار به ستیشنی برابر میسازد بابهت و تعجبی از خود خواهد پرسید: «آیا در جهان چه وقایعی بوقوع پیوسته که من خود را بدانستن آن متمایل می بینم؟» نامه نگاری برای آن بمیدان آمده قابه این سوء الات و امثال آن پاسخ گوید.

پیش از آنکه خبر نگار عملاً به کار آغاز نماید، او ل تراز همه، باید معنی و مفهوم خبر را بداند. و نیز بداند که: آیا در يك دسته حقایق کدام عناصر وجود دارد که دارای ارزش خبری است؟ غالباً اکثر خوانندگان خبر را بدرستی تعریف نتوانسته بمعنی و مفهوم آن پی برده نمیتوانند. وظیفه خبر نگار است که پسر سشهای تحت الشعوری خواننده یا شنونده را دانسته در صدد تهیه پاسخ آنها باشد. چه در غیر آن شاهد پیروزی را در خدمتی که از وی بخواننده یا شنونده متصور است، در آغوش کشیده نمیتواند.

گرچه دانشمندان از خبر تعریفات مختلفی نموده از آن جمله تعریف زیر انتخاب می شود:

خبر را پور يك حادثه است که شامل اطلاعات تازه
(یا الاقل تا حال مجهول) بوده و توسط خبر نگاران تربیت شده،
به منظور خدمت بخواننده، شنونده یا بیننده بدرستی جمع و
تحریر گردیده باشد.

صحت (۱) تازگی (۲) مورد علاقه خواننده (۳) اوصاف درجه يك راپوری است که دارای ارزش خبری (۴) تلقی میگردد. مراد از خدمت بخواننده فراهم آوری معلوماتی است که در تنظیم حیات روزمره خود به آن محتاج است. این معلومات، بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم، او را به يك فرد اجتماع متأثر میسازد، تحريك مینماید، و یا سرگرم میدارد. مثلاً اگر در نامه صبح باریدن باران پیش بینی شده است؛ بارانی خود را می پوشد یا چتری خود را با خود میگیرد؛ یا اگر میشوند که راه ترازیت مسدود شد بلند رفتن اموال خارجی بخاطرش میرسد؛ و یا اگر میخواند که چند سرباز ملل متحد در کانگو مقتول گردید به یاد آن برادر؛ خویشاوند و یا دوست خود می افتد که در آنجا زیر پرچم ملل متحد داخل خدمت سربازی است.

صحت

صحت بتمام معنی اهمیت دارد. مردان و زنان، حین حدوث يك واقعه، برای کسب اطلاع درست و بیطرفانه بوسایل نشر اخبار (۵) توسل می جویند. یکی از سفارشهای معروف جوزف پلوتزر (۶) «صحت! صحت! صحت!!!» بود. منظور او؛ از همه اولتر، این بود که خبر نگار باید به افواهات اعتنا بی ننموده حقایق را مستقیماً بدست آورد. این هم منظور نظرش بود که واقعه باید بصورت واقعی و دور از نظر شخصی نگاشته شود. تا حدیکه ممکن است، در آن کوچکترین اثری از جانب داری اغوا کننده، و تمایل یا تنفر بسی جهت

-
- (1) Accuracy
 - (2) Timliness
 - (3) Reader Interest
 - (4) Newsworthy
 - (5) News media
 - (6) Joseph Pulitzer

خبرنگار یافته نشود. مگر منظور غایبی او این بود که خبر نگار باید؛ عندالضرورت معنی واقعه‌ای را از روی ارتباط آن با واقعه بزرگتر یا سایر وقایع تفسیر بکند.

تازگی

خبر متاع کم‌دوامی است که اگر بسر فرصت به بازار عرضه نگردد بفروشد نخواهد رسید. بنابراین باید در روزنامه، رادیو و دیگر وسایل نشر اخبار تازه ترین اخبار نشر گردد. چه مشتری قیمت یک روزنامه یا مجله اخباری را برای آن می‌پردازد که تازه ترین اخبار را بخواند. تاد به کنندگان مصارف پروگرام اخبار رادیو یا تلویزیون (۱)، از آن سبب مصارف پروگرام را می‌پردازند که بتوانند اعلانات خود را بگوش کسانی برسانند که متوجه شنیدن یا دیدن تازه ترین اخبار استند. حق الاشاعه اعلان در روزنامه یا مجله اخباری متناسب به محل چاپ آن است و اگر در صفحات مخصوص خبرها چاپ شود متناسب بارزش خبری خواهد بود که در نزدیکی آن چاپ میشود. آژانسهای خبررسانی سعی بلیغی بخرج میدهند که اخبار را قبل از رقبا یا خود به موعسات نشرات تقدیم کنند (۲) زیرا همین چیز است که اهمیت و ارزش آنها را تعیین میکند.

این مجادله «اولتر دست یافتن» باندازه جدی و شدید میشود که وقتی یک آژانس خبررسانی لندن خبر انتخاب مهمی را پانزده دقیقه قبل از رقیب خود به بوینس ایرس تیر کرده بود در مقابل تلگرام تبریکه مؤظنطنی حاصل داشته بود. تازگی تنها عنصری نیست که اندازه اهلیت وسایل اخذ و نشر اخبار را در کسب منفعت تعیین کند. مگر اینقدر است که ممیزه فوق آن وسایل را از دیگر منابع اطلاعات تشخیص میدهد. «اولتر به خبر دست یافتن» وظیفه آنهاست. در شهرهای نسبتاً محدودی که بین روزنامه های آنها رقابت مستقیم وجود دارد،

(۱) این اصطلاح برای مومسه یا کپنی ای بکار برده میشود که مصارف پروگرام اخبار رادیو یا تلویزیون را از خود می‌پردازد.

در هم شکستن رقابت، هدف ثابت و استفاده از آن ضروری است. خبرنگاران روزنامه‌ها و تلویزیون گرم مسابقه «اولتر بدست آوردن خبر» می‌باشند. اگر چه بعضاً کم‌اهمیتی موضوع خبر به غرور مسلکی‌شان لطمه می‌زند مگر به اندازه محرومیت از سابقه «اکنون بدست آر» باز ارشان را کساد نمی‌سازد. حتی در جاییکه وسیله رقابت وجود ندارد، خبرنگار مسلکی حقیقی فکتور تازگی را از جمله مکلفیت‌های اولی خرد تلقی مینماید، زیرا میداند که خوانندگان او برای تاریخ جدید نه، بلکه اخبار تازه پول می‌دهند.

صحت خبر را نباید فدای «اولتر بدست آوردن» آن نمود. در سرتاسر تاریخ نامه‌نگاری، خبرنگاران در صدد حل این مسأله بودند که در بین «صحت» و «تازگی» اولتر بکدام پیردازند. دستورالعملاً «اولتر بدست آر مگر درست بدست آر» فرمایشی بسیار عالی است ولی به کرسی عمل نشانیدن آن کار آسانی نیست. صحت مخصوصاً در تفسیر وقایع ارزش بیشتر دارد. خبرنگاران قبل از آنکه تفسیر صحیح و کامل واقعه‌ای را بخواننده عرضه نمایند، اکثر، برای هفته‌ها زحمت میکشند. مگر بعضی اوقات که رقابت «اولتر نشر کردن» بایشان مجال انتظار را نمیدهد، تفسیرشان نادرست و یا ناقص بوده مورد اعتراض و انتقاد قرار می‌گیرند. دلیل مقدم داشتن صحت به هر کس روشن است. صحت بلاسرعت بهتر از سرعت بلاصحت است، مگر ترکیب این هر دو برای خبرنگار «احسن» بیار می‌آید.

در دفتر روزنامه عصر (۱) تفسیر خبرهای روزنامه صبح (۲) و راپور وقایع اوایل صبح، نظریه اقتضای وقت، حق اولیت چاپ را دارد. منظور از روزنامه عصر نشر تمام خبرهای امروز، بعضی از خبرهای اوایل دیروز و پیشگویی وقایع آینده، می‌باشد. روزنامه صبح خبر وقایع دیروز و شب گذشته را بطبیع

1- Afternoon Paper

2- Morning Paper

میرساند. روزنامه های هفتگی و مجله های خبری هفتگی جریانات هفته را تا یکساعت قبل از نشر خود در نظر گرفته و باین وسیله خبرها را تا اندازهء ممکنه تازگی میبخشند. در ادارهء يك روزنامه هیچ چیز مبتذل تر از خبری نیست که لازم شماره قبلی بود مگر در آن نشر نشده است. رادیو و تلویزون با نشرات اخباری صبح، چاشت، شام و شب خود از سایر وسایل نشراتی گام تنندی بر میدارند.

تازگی همیشه از روی عقر بهء ساعت سنجش نمیشود. يك مصاحبه محلی اگر باخبر مربوطه، که از آژانس خبررسانی اخذ شده، در عین شماره بتواند چاپ گردد، البته، تازه خواهد بود. فورکاستی که در آن اشتباهی رخ داده به مصاحبه ای تازگی خواهد بخشید که بایک هواشناس بعمل آید. ذکر خصوصیات تاریخی کشوری نسبت به سالهای نود و نهم یا صد و یکم بیشتر در جشن سدهء آن به موقع میباشد. اخبار آلبازی در ناپستان و اخبار سکی در زمستان به موقع هستند.

بخطا باید داشت که تازگی همیشه عاملی نیست که ارزش خبری را تعیین نماید. مصاحبه در بارهء گزارشات معین و گزارشات مهیج عواطف بشری (۱) هر وقتیکه خواننده شود مورد علاقه مندی واقع خواهند گردید. خبر نگار نباید تصور کند که این نوع گزارشات هر آن درد سترس او قرار گرفته توانسته و او مجبور نمی باشد که در نشر آنها از شتاب کار گیرد. ولی بسیاری از نامه نگاران وقتی موضوعی را، که خود در صدد نشر آن بودند، در روزنامه رقیب خود مشاهده کردند نهایت ناراحت میگردند. عین حکم به گزارش مربوط به واقعه گذشته، که نتیجه آن مجهول مانده، مصداق پیدا مینماید.

گزارشی که با دقت و صراحت تأیید کند که ادولف هتلر در سال ۱۹۴۵ مرده است، هنوز هم تازه میباشد. مگر نامه نگاری که این خبر را کسب مینماید باید فوری به نشر آن اقدام کند چه بسیار ممکن است که کدام رقیبی نیز به آن دسترس

(1) Human Interest stories

پیدا کرده پیشتر از و آنرا نشر نماید. باین صورت، تازگی در جهان خبر نگاری همیشه عامل مهمی بشمار میرود.

علاقه خواننده

مردم، بنابر دلایل مختلف زیادی، که پیش خود دارند، به نوع خاصی از اخبار ابراز علاقه مینمایند. همچنین تست های متعددی وجود دارد که خبر نگار به اساس آنها میتواند حکم کند که حقایق تازه و درستی را که گرد آورده خبر خوبی شده میتواند یا خیر؟ خبر نگار تقریبیت شده این اطلاعات را در بوته آزمایش ذهنی قرار میدهد تا ببینند که چسان خبری از آن به دست آمده میتواند.

ولبر شرام (۱) در مقاله ای تحت عنوان «ماهیت خبر» میگوید که این مسأله خود بخود روشن بوده محتاج بدلیل و برهانی نیست که خواننده، شنونده یا بیننده توقع دارد تا از خواندن، شنیدن یا دیدن خود پاداشی (۲) ببیند. بعضی خبرها، شرام میگوید، خواننده را از پاداش فوری محظوظ میسازد. این نوع خبرها عبارت از گزارشهای است که بصورت آنی عواطف را بر میا نگیزد از قبیل:

سپورت ها، محافل، اتفاقات، مصیبت ها، جنایات و مسایل جنسی. خبرهای دیگری وجود دارد که نگارندگان روزنامه ها آنها را «اخبار ناگوار» (۳) می نامند. با حقایق نامطبوع و ناملا یم ارتباط دارد. همچنین خبرهای دیگری هم هست که در باره وقایع مهمی به خواننده اطلاع میدهد که از پاداش آن در آینده استفاده خواهد کرد. شرام میگوید که اینطور پاداش از خبرهای مربوط به رفاه عامه، مسایل اقتصادی، مسایل اجتماعی، ساینس، تعلیم و تربیه، وضع هوا و صحت توقع میشود. خلاصه، بعضی خبرها از حیث برجستگی و برخی از لحاظ دلچسپی و علاقه خواننده، شنونده و بیننده اولتر تهیه و مورد دسترس

(1) Welber schramm

(2) Reward

(3) Hard News

قرار داد میشود. پس اگر خبری هم برجسته و هم مورد دلچسپی و علاقه باشد خبر بزرگت گفته میشود.

سه موضوع مهمی که درجهء علاقه خواننده را متأثر میسازد عبارت است از برجستگی (۱) نزدیکی (۲) و شهرت (۳) میباشند.

برجستگی

واقعه ای که بخوانندگان مختلف تأثیر وارد نماید خبر آن برجسته تلقی میشود. زیرا آنها میتوانند نتایج واقعه مذکور را از راه خواندن خبر آن بفهمند. و فوراً محصول گندم به حیث خبر معمولی چنین اطلاع داده میشود: امسال نسبت به سالهای گذشته، مقادیر زیادی از گندم وجود خواهد داشت. ولی در خبر برجسته ازین حد قدم فراتر گذاشته شده تمام جنبه ها در نظر گرفته میشود. آیا محصول فرق پروگرامهای زراعتی حکومت را متأثر خواهد ساخت؟ آیا در مقابل، از آن چه نتایج سیاسی گرفته خواهد شد؟ آیا نرخ گندم چطور بوده و بر اقتصاد مزارع عمومی چه تأثیر خواهد کرد؟ و بر مصرف کنندگان چه اثر خواهد انداخت؟

موضوع استفادهء بشر از انرژی اتمی، که در اگست ۱۹۴۵ پرتاب اولین بمب آن بر هیروشیماجهانیان را تسکین داد، مثال عمده و درجه اول اخبار برجسته میباشد. اعتصاب کارگران فابریکه های موقت سازی سراسر کشور نسبت به اعتصاب کارگران بک ایالت، تأثیرات زیادی دارد. امریکایی ها فهمیده اند که بک بحران سیاسی و نظامی (۴) در منچوریا، حبشه، هندوچین، مصر یا الجزیره بر شهرهای ریپدستی، دکوتای جنوبی، تأثیر بزرگی وارد میتواند بدبختانه هنوز ندانسته اند که اخبار وقایع اجتماعی و اقتصادی (۵) هند، جنوب شرق آسیا و چین باید عیناً

(2) Significance

(3) Proximity

(4) Prominence

(4) Politico - military Crisis

(5) Socio - economic

مانند اخباری که از مراکز با نفوذ عنعنوی باروپای غربی می‌رسد، بدقت تعقیب گردد.

نزدیکی

یك-نگارنده روزنامه «کنساس ستی ستار» وقتی اظهار داشت «بهر اندازه ای که يك و ا قعه از شهر کنساس دورتر باشد بهمان اندازه ارزش خبری آن کمتر می‌باشد.» این نظریه اگرچه از لحاظ ایالتی بودن فاقد ارزش علمی است ولی به اساس نظریه نزدیکی جغرافیایی دارای اعتبار می‌باشد.

اخبار محلی و ا قعاً ستون فقرات تمام عملیه های اخباری است (۱) حتی روزنامه های کرسچین ساینس مونیتور (۲) و وال ستریت ژورنال (۳) دوروزنامه کثیرالانتشار و مختص به اخبار مهم، سعی به خرج میدهند تا در شماره های مختلف خود اخبار دارای علاقه محلی را احتوا نمایند. ستیشن های رادیو و تلوویزون از خود پروگرامهای اخبار محلی و منطقوی و همچنین نمایشات اخبار در هم بافته شده محلی دارند.

اولین علت سوء فقیه اقتصادی روزنامه های بزرگ «ملواکسی ژورنال» سنت لوئیز پست دسپیچ، لوئیز ویلی کوربر ژورنال (۴)، واشنگتن پست تایمز هرالد، جمع و نشر اخبار محلی و منطقوی است. و روزنامه های دیگر از حیث سویه عالی اخبار و جملر بودن سرمقاله های شان معروف استند. روزنامه های نیو یارک تایمز، نیویارک هرالد تریبون و شیکاگو دیلای نیوز که در تعداد اعضای «اخبار خارجی» خود افزایش بعمل آورده اند نیز در مسابقه گردآوری و نشر اخبار محلی سهم بارز دارند. حتی یک روزنامه متوسط امریکایی، که تعداد

(1) News operations

(2) Christian Science Monitor

(3) Wallstreet Journal

(4) Louisville Courier-Journal

نسخه‌های آن بیش از (۱۰۰۰۰) نبوده و به شهر دارای (۲۰۰۰۰) نفوس و ساحه‌های گرد و نواح تجارتی خدمت می‌کند، در انتخاب اخبار نیز دیکتی وقایع را یک مسأله نهایت مهم تلقی مینماید. وضع ستیشن را دیوی شهر کوچک متوسط نیز بهمن منوال است. هیأت مخصوصی که در روزنامه‌های هفتگی به نشر اخبار محلی موه ظف است، در تمام اخبار وارد نقطه نگاه محلی (۲) را جستجو مینماید. تدقیق و مطالعه دوامدار موضوع «روزنامه خوانی» که از سال ۱۹۳۹ - ۱۹۵۰ تحت نظارت موعسه «تدقیق و مطالعه اعلانات» ۱۳۸ روزنامه‌ای که مورد مطالعه قرار گرفته بود، نشان می‌دهد که اخبار محلی بیشتر خواننده داشته می‌باشد. خلاصه مطالعات فوق عبارت از است موضوعات منفردی است که در شماره‌های مخصوصی که تحت مطالعه قرار گرفته؛ تعداد فیصدی خواننده آنها بسیار زیاد است. جالب‌ترین و گیراترین مضمون سالهای قبل از جنگ، که مردان و زنان هر دو را بیشتر بخود جلب کرده، در روزنامه لیمانیو زو واقع اوهایو، بنظر رسیده است. سرخبر اینطور بود «قاضی سمت ناگهانی در منزل خود میمیرد» تعداد فیصدی خوانندگان مرد به (۸۶) فیصد و خوانندگان زن به (۹۱) فیصد رسیده بود. از جمله یازده مضمون درجه اول مخصوص مردان؛ هشت آن و از جمله یازده مضمون درجه اول، مخصوص زنان، هفت آن محلی بوده است.

خوانندگان گمان می‌دارند که در روزنامه؛ اخبار مربوط به مردم دیگر را در اجتماع شان یا اخبار مربوط به اجتماع، ایالت یا ناحیه شان را بخوانند. طوفان (۱۰۰) میلی نسبت به طوفان (۱۰۰۰) میلی بیشتر مورد علاقه قرار می‌گیرد. البته، روزنامه از تمام وسایل در دست داشته در نشر واقعه (۱۰۰) میلی استفاده بعمل خواهد آورد. بالضرور، بیشتر اخبار محلی با افراد، اجتماعات؛ اشخاص حکومتی و دیگر خبرهایی که در شهر خرد اهمیت دارند، ارتباط دارد. تنها روزنامه محلی به ایشان موقع می‌دهد تا در باره فعالیت‌های خود مردم گرد

و نواح خود اطلاع حاصل کنند. و همین چیز را از موءفقیت روزنامه محلی میباشد. موءفقیت روزنامه‌هایی که در این اواخر در اطراف مراکز بزرگی چون نیویارک و لاس آنجلس در حال انکشاف سریع دیده میشوند، و نامه‌های هفتگی بیرون از شهرهای دترویت و دیگر شهرها که عین جاده انکشاف را می‌پیمایند، شاهد این حقیقت نامه‌نگاری است. در جریان سالهای ۱۹۵۰، فیصدی انتشار مجموعی روزنامه‌های مرکزی کثیرالانتشار رو به تقلیل رفت، و از روزنامه‌های جوامع کوچک، با اثر نزدیکتر شدن به تمایلات خوانندگان، رو به افزایش نهاد. نزدیکی هر چند يك عامل مهم است، نباید بحیث يك موضوع جغرافیایی تلقی گردد. «شبهات» عنصر دیگر علاقه خوانندگان را تشکیل میدهد. شهری که دارای کمپنی طیاره سازی است مردم آن به حوادث طیاره سازی، به هر جایی که صورت میگیرد، علاقه‌مندی نشان میدهد. باغداران نارنج فلوریدا به اخبار باغهای نارنج کالیفورنیایی علاقه مند استند.

روزنامه نگاران، دکتوران، پروفیسران، و اهل دیگر، حرفه‌ها به اخبار مربوط به هم مسلکان خود؛ در مناطق دیگر، ابراز علاقه مینمایند. هر قدر حدود مواصلات جهان، سال بسال، تنگ‌تر و روابط باهمی ممالک و مردم بیشتر گردد، بهمان اندازه نزدیکی جغرافیایی مفهوم عمومی‌تری را بخود خواهد گرفت.

شهرت

اشخاصی که شهرت پیدا میکنند موضوعات دلچسپ اخباری هستند، و حیات اجتماعی و خصوصی‌شان همیشه موضوع جالبی برای توده بوده است. خبرهای مربوط به روءسای جمهور، اعضای خانواده سلطنتی، ستاره‌های سینما، و مایادنها، تازگی ندارد. سراینده‌گان بالیده نوعی از ترجیع‌بند روپایی - که تاریخ نوشته نگارندگان روزنامه را از تاریخ حقیقی آن پیشتر میبرند، ملتفت گردیدند که در باره شاهزاده خانم‌ها و شاهان، عشق و اندوه‌شان بسرایند. مردم عادت دارند که اگر بازار کدام پیشه‌ور مهم شهر کساد می‌شود به آواز بلند میگویند

«او آنقدر بزرگک نیست» و اگر به اخذ جائزه نائل گردید میگویند «آیا حیرت انگیز نیست؟» موضوع همیشه از همین قرار بوده است.

گروههای اجتماعی از قدرتی که شهرت، هر کس را بسوی خود می کشاند نیک آگاه استند. آنها نام شخصیت های معروف شهر را، بامید اینکه روزنامه ها به اثر آن نامها جلسات کمیته های شان را ذکر کنند، عاریتاً در دست کمیته های خود میگیرند. آنها در محافل خود سخنگوی مشهوری را دعوت مینمایند زیرا میدانند که نام آن سخنگو بارزش خبری را پورنطق میافزاید. اگرچه بر روزنامه ها لازم است که از توجه زیاد به اعمال مردم مشهور، که به قیمت عدم ذکر خوانندگان متوسط بسیار تمام میشود؛ از احتیاط کار بگیرند. ولی نمیتوانند که از علاقه اساسی توده خواننده باشخص معروف، اغماض نمایند.

همینکه شخصی یکبار انگشت نما و مشهور شد؛ دارای ارزش خبری خواهد بود. زیرا مردم همیشه مراقب اعمال و کردار او میباشند مثلاً از وقتی که اولین کیهان نورد در بین مردم شهرت پیدا کرده مردم میخواهند همیشه از اعمال و کردار او اطلاع داشته باشند.

همانطوریکه خبر مردم را مشهور میسازد اشخاص معروف نیز با اثر موقعیت خود خبر را بوجود میارند. برای مثال، چون نظریهء یک نفر الجزایری عادی در موضوع حل بحرانات موجوده آن کشور اهمیتی ندارد بنا بران خبری را بوجود آورده نمیتواند. ولی اگر یکی از زعمای ملی آن در این باره اظهار نظر میکند دارای ارزش خبری میباشد زیرا نظریه او در راه حل بحرانات فوق، حتماً، تأثیری وارد خواهد نمود.

عواطف بشری

بعضاً روزنامه ها در صفحات اول خود خبرهای مربوط باشخصی را چاپ میکنند، که از یکطرف خود آن اشخاص از مناطق بسیار دور و فاقد شهرت استند و از طرف دیگر کاری را که انجام داده اند؛ از لحظات تازگی دارای کدام

ارزش خبری نیست. ولی یگانه علت چاپ شدن خبرهای مذکور آنست که واضحاً مورد علاقه خواننده میباشد. غالباً این نوع خبر، خواه از لحاظ شیوه نگارش و خواه از حیث مطالب، عواطف روحی خواننده را برمی انگیزند.

هلن مکگل هوگز (۱) نویسنده کتاب «خبر و انگیزه های عواطف بشری» خاطر نشان میسازد که در سرتاسر تاریخ روزنامه نگاری، اهمیت بیشتری به اصاله عواطف بشری داده شده است. و عواطف بشری شامل عشق، نفرت، سرور، اندوه، تعلیق و رقت می باشد. تصادم و پیشرفت دو قوه ایست که در جریان خبر مشغول مجادله و مقابله میباشند. ولادتها، عروسی ها و مرگ ها احصائیه حیاتی زندگی است. و مرگ مخصوصاً موضوعی است که با انسان رابطه عمیقی دارد. غرابت وقایع، حتی وقایع عادی، توجه خواننده را به خود جلب میکنند.

جوزف پولیتزر به خبر نگاران هدایت میداد «همیشه اخبار سنت لوئیز را بنویسید؛ اخبار مهم را جستجو نمایید، در تلاش اخبار ابتکاری، ممناز و منفرد، نمایشی، شوخی آمیز، ریشه آور، بهت آور، خیالی، هوس انگیز، رقت آور، غریب، نادر، و سزاوار بحث باشید.

موضوعات محتوی هیجانانگیز، يك شكل قدیمی ترین است. يك قطعه شوخی آمیز، پارچه کوچکی در باره عشاق جوان، يك موضوع نفرت انگیز، يك اندوه نهائی بی سرو صدا، يك مصیبت و بد بختی رقت آور، اگر توسط يك ژانر خبررسانی دوری هم نوشته شده باشد همچو موضوعات محلی عواطف خواننده را تحریک مینماید که مهارت نویسنده در اندازه تأثیر آنها سهم بسزائی دارد. هر قدر اشخاص مشمول خبر مشهور باشند بهمان اندازه خبر مورد دلچسپی قرار میگیرد.

تصادم اکثر دلچسپ است ولی بعضاً روزنامه هاییکه آن اصرار میورزند مورد اعتراض قرار میگیرند. پیشرفت اگر بدرستی نوشته شود، فی الحقیقت، موضوع

Helen Mac Gill Hughes

دلچسپی، عیناً مانند موضوعات دارای تصادم؛ خواهد بود. مردم می‌خواهند بدانند که بصورت اجتماعی نه بصورت انفرادی، پیشرفت میکنند. و پیشرفت در ساینس، تعلیم و تربیه، آرت، طب و دیگر موضوعات به همان اندازه اهمیت دارد که عواطف را برمی‌انگیزد. منابع خبری بیشتر زحمت می‌کشند تا نشان دهند که گزارشات پیشرفت عیناً مانند گزارشات منازعه‌های شان دارای ارزش خبری میباشد. مگر نامه نگار زرنگ و لایق از بین این دو نوع وقایع انتهایی را که دارای ارزش حقیقی خبری است انتخاب مینماید.

سروی «خواننده شدن» نشان میدهد که اطفال و اشخاص بسیار پیر؛ عیناً مانند زنان قشنگ علی‌رغم نا‌کید بر آنچه که (۱) (cheesecake) نامیده میشود موضوعات مصور دلچسپی رامی‌سازند، حیوانات نیز موضوعات دلچسپی است. فالو، سک‌رئیس جمهور روز ولت، مانند شخصیت‌های بسیار مهم حکو متی شهرت پیدا کرده بود. روزنامه سان فرانسسکو نیز در روزهایی که جنگ دوم جهانی پیاپیان میرسید، در صفحه اول خود ستونی را به تصویر یک زرافه و چوچه آن، که در باغ وحش محلی تازه تولد شده بود، تخصیص داده بود.

تا زمانی که روزنامه‌ها خبر نگارانی نداشته باشند که در نوشته‌های خود انگیزه‌های عواطف بشری را داخل سازند، توجه خواننده را بسخود جلب نخواهند توانست. خواننده میل دارد که در پهلوی خبرهای مهم موضوعات تفریح دهنده‌ای را نیز بخواند. بنابراین هر چیزیکه در روزنامه عرضه میگردد باید تا حد ممکن جالب و بامزه نگاشته شده باشد. حالات شامل انسانها نسبت به حالات مجرد، برای خواننده بیشتر دلچسپ واقع میشود. اگر به خبر نگاری سفارش داده شود که درباره وضع زندگی کارگرانی که از مدتی دست به اعتصاب زده و از اخذ معاش محروم بوده‌اند، مضمون تهیه نماید طبعاً ترسیم حیات یک خانواده نسبت

(۱) اصلاحی است که برای زنان زیبایی بکار برده می‌شود که در اعلانات روزنامه هابدن خود مخصوصاً آنها و رانهای خود را مورد استفاده قرار میدهند.

به خلاصه احصای حیاتی عمومی شان موثرتر میبایست شد. همچنین بلند رفتن محصول برق؛ که بسیاری از خوانندگان از برق استفاده میکنند، يك موضوع بسیار مهم است، مگر ترسیم تأثیر تمکات های محصول برق در دو بامه خانواده موضوع را بیشتر دلچسپ و قابل خواندن خواهد ساخت.

خلاصه

خبر را پور صحیح و واقعه تازه ای است که دلچسپی یا اهمیت آن برای خواننده، شنونده یا بیننده محقق باشد. در يك جامعه رسیده تمام اهل شهر شرح مکمل وقایع را میخوانند، میدانند و عناصر عواطف بشری نباید به غلط به *Sensationalism* (۱) محض تعبیر شود، مگر چنین يك جامعه وجود ندارد. و وسایل اخذ و نشر اخبار باید در برابر خواننده و شنونده مسئول باشد. وسایل مذکور اخبار را به اساس محدودیت های آشکاری فراهم میارند. چه اخباری را که میخواهند بویسند. با وجود جدوجهد شان؛ همیشه مورد دسترس نمیشد. بنابراین محدودیت جای در روزنامه و وقت در را دیوبین موضوعات اخباری انتخاب دقیقی صورت میگیرد. خبرنگاران و نگارندگان روزنامه ها؛ باید آن عمل يك نواخت گردآوری و جمع اخبار را پیش ببرند که بعضاً مواد خام متوسطی را که با اخبار مبدل میشود؛ بمیدان آرند.

(۱) يك عقیده فلسفی است که با اساس آن گفته می شود که تمام معارف و معلومات از راه

حواس حاصل می شود.

ص ۴ - خواننده

خدمت بخواننده

مهمترین دستورالعملی را که خبرنگار رهنمای فعالیت خود قرار میدهد «خدمت بخواننده» (۱) میباشد. چه وظیفهء یک خبرنگار آنست که او لابد اند خواننده بدانستن کدام چیز محتاج است و ثانیاً آنرا بصورتی ترتیب و عرضه بدارد که موردپسند خواننده واقع گردد. بنابراین خبرنگار در راه خدمت بخواننده مسئولیت بزرگی را بعهده دارد. طبعاً، اگر از عهده این کار بدرستی بدرآمده نتواند، سهواً و مستحق وظیفه خبرنگاری نخواهد بود.

از نگاه اقتصادی، نیز، وسائل اطلاعات محض تازمانی موجود در حفظ میتوانند که از رضائیت خواننده برخوردار باشند و زمانه هاییکه درین اواخر از صحنه شهرهای مرکزی ناپدید گردیده تا اندازه ای اشی ازین حقیقت است که نتوانسته اند احتیاجات خوانندگان موجوده خود را رفع و به جلب خوانندگان بیشتر موءفق آیند، و لذا مخارج روز افزون فعالیتهای شانرا تهیه نتوانسته از بین رفته اند. و قتیکه خبرنگار یادداشتهای خود را پیشرو گذاشته و بترتیب آنها اقدام مینماید، چندین پرسش بدهنش خطور مینماید: خوانندگان روزنامه من کیست؟ کدام آنها، متحماً، باین خبر علاقه دارند؟ به چه ترتیب فیصدی زیاد آنها را بخواندن این خبر میتوان جلب کرد؟

اکثراًوقات، خبرنگار که از اهمیت موضوع ترتیب دادهء خود متأثر است،

(۱) مراد از خواننده اینجا (Audience) میباشد اگرچه (Audience) بمعنی خواننده، شونده و بیننده هر سه میباشد از آنجاییکه منظور مهم نامه نگاری در باره روزنامه ها و مجلات باشد و چون با آنها خواننده سروکار دارد از آنرو بمعنی خواننده ترجمه کرده ام.

با خود میگوید: «عده زیادی از مردم باید آنرا بخوانند!» برای اینکه خبرنگار مضمون خود را برای حداکثر مردم عرضه نموده بتواند، باید خواننده بالقوه خود را در نظر داشته باشد. روزنامه حاوی مضمون او در دست هر نوع مردم میافتد. کارگر حین بازگشت از کار در سرویس آنرا میخواند و مامور متقاعد بالایی در از چوکی باغ عمومی، یا شاگرد مکتب نتیجه مسابقات سپورتی را بنظر خریداری نگاه میکند و لی به بخش اخبار اصلی محض یک نگاه اجمالی میاندازد، سکرتر دلبار، که به چیزهای خیالی علاقه مند است؛ موضوعات خیالی را میخواند، و همچنین سائر اشخاص بنوع خاصی از موضوعات روزنامه دلچسپی نشان میدهند. عین کیفیت در مورد مسئولین بخش اخبار رادیو و تلویزیون نیز مصداق پیدا میکند.

خواننده انتخاب میکند:

هیچکس تمام مضامین روزنامه را نمیخواند. بعضی وقت آنرا دارند که هر کلمه مهم روزنامه را تحلیل نمایند، برخی خود را مجبور نمی بینند، زیرا در هر شماره مضامینی موجود میباشد که موافق به جلب توجه خواننده نمیتواند شد. به خواننده کسی نمیگوید که کدام مضامینی را بخواند بلکه خردش است که مضامین مطابق بذوق خود را انتخاب و مطالعه میکند. این قاعده اساسی انتخاب خواننده است. برای اینکه قاعده فوق را عملاً مشاهده بترانید، از یک دسته کوچک مردم - خانواده تان یا یک گروپ رفقای خود - خواهش نمایید تا در باره روزنامه ای که همه شان آنرا خوانده اند، با شما صحبت کنند. به بینید که آنها کدام موضوعات را انتخاب کرده و خوانده اند. سپس انتخاب آنها را باز خود مقایسه کنید. البته بایک سلسله زیاد انتخابات برخورد کرد که هر کدام تحت تأثیر اذواق، احتیاجات، آشنایی و دلچسپی های فردی قرار دارد.

وقتی که یک روز نامه دارای اینقدر انواع زیاد خواننده میباشد، خبرنگار و نگارندگان آن روزنامه باید سعی نمایند که به همه اینها خدمت کنند - یعنی در روز نامه خود موضوعات مختلفی درج نمایند. خبرنگاری که مضمون او

باندازه کافی هیجان انگیز است، تسخیر فیصدی زیاد خواننده را؛ خوبتر، توقع میتواند. مگر بسیاری از مضامین دیگر روزنامه، ولو که فیصدی ناچیزی را بخورد جلب کند، نیز بهمان پیمانه ضروری میباشد. شاید آن مضمون را (۵ فیصد) خواننده روزنامه بخوانند، ولی برای همان (۵ فیصد) نهایت دارای اهمیت میباشد. بنابراین یک روزنامه باید بهمان اندازه اخبار و موضوعات متنوعی را نشر نماید که خوانندگان متنوع است.

نتیجه تدقیق و مطالعه «روزنامه خوانی خوانندگان» نشان میدهد که در بین خوانندگان ۱۳۸ روزنامه، مردان بصورت اوسط ۱۴۱ فیصد و زنان بصورت اوسط (۱۱ فیصد) تمام موضوعات را خوانده اند. تنها یک ربع مضامین را (۳۰ فیصد) یا خواننده زیاد، و ربع دیگر را (۴ فیصد) یا خواننده کم، خوانده بود. اگر چه خبر نگاران همیشه در تلاش موضوع بزرگ استند، ولی معمولا برای قسمتی بسیار محدود خواننده خدمت می کنند. ادعای آن ها اینست که این موضوعات «مورد دلچسپی - محدود» را به ترتیبی عرضه خواهند نمود که، تا اندازه ممکن، تعداد بیشتر خواننده را جلب کند. خبر نگاران را دیو و تلویزیون موقف مختلفی دارند. مردم به مضامین اینها - قصداً یا بدون اراده - حین پخش اخبار، گوش می دهند با نگاه می کنند - اینها بدون اینکه موضوعی را انتخاب کنند با اخبار گرش میدهند یا نگاه میکنند. اینها موضوعاتی را که قره جاذبه آنها محدود باشد بکار نمی برند. مگر در صورتی که بیم آن رود که اسباب تصدیع شنونده یا بیننده شده و تعداد زیادی از آنها را از دست دهند. را دیو و تلویزیون باید زیاد تر موضوعاتی را نشر نمایند که توجه ۳۰ فیصد یا بیشتر خوانندگان روزنامه را بخود معطوف داشته است. اینها وقت آنرا هم ندارند که بیش از یک قسمت جزئی موضوعات روزنامه را عرضه بدارند.

خوانندگان یک قرعه عجیب و غیر قابل پیشگویی استند. درین تازگی ها، یک روزنامه بزرگ مرکزی که نظریات مشترکین سابقه خود را، که فعلاً اشتراك

نکرده اند، در باره خود سر وی نموده چنین نتیجه گرفت است: يك دسته آنها اظهار نموده بود که با اثر چاپ شدن اخبار زیاد جنسی و جنایی هیجان انگیز از اشتراك مصرف شد؛ عده دیگر میگفت که روزنامه باید بیشتر «اخبار ناگوار» را در باره امور ملی و بین المللی چاپ کند؛ بعضی خاطر نشان کرده بود که اعلانات مورد نظرشان را نمی یافت؛ در حالیکه عده زیاد دیگر از اعلانات زیاد شکایت داشت؛ برخی از دست موز عین به بینی رسیده بود؛ گروهی اخبار سپورتنی بیشتر تقاضا میکرد؛ جمعی اخبار دور و پیش خود را نمی یافت؛ بعضی محض از خاطر اینکه وقت خواندن آنها نداشت. از بین اینها خانی برای اینکه نگارنده روزنامه را از خود تر نجانیده باشد چنین تبصره نموده بود: شما يك روزنامه آبر و مندی دارید همینکه مشغولیت ما، از سکوت ها کمتر شد دوباره اشتراك خواهیم کرد.»

روزنامه های هفتگی، با عطف توجه شان به آن اخبار محلی که از جمعیت های کوچک بدست می آید، نسبت به روزنامه های کوچک بیشتر و بدقت خواننده می شوند. آنها، بنوبه خود، در هر موضوع، نظر به روزنامه های بزرگ مرکزی، اوسط فیصدی بلند تر خوانندگان را حاصل میکنند. حجم بزرگ روزنامه های مرکزی یکی از عواملی است که این حقیقت را توضیح مینماید. و عوامل دیگری که اوسط فیصدی خواننده آنها را در هر مضمون پایین میارد عبارت از اختلاف عرضه کردن خبرها و اختلاف خواننده می باشد.

اختلاف خواننده

در شهر هایی که روزنامه ها در حال رقابت دیده می شوند بین خوانندگان اختلافات اساسی وجود دارد. کرکتر و هدف هر روزنامه انواع خاصی از خوانندگان را بخود جلب میکند زیرا آن روزنامه، نسبت به روزنامه های رقیب خود، اطلاعات زیاد خاص مورد نظر را بایشان عرضه میدارد. بعضی از روزنامه ها عمداً، از راه نشر موضوعات هیجان انگیز اخباری، اتخاذ يك موقف سیاسی

درستون سر مقاله ها، مطابق به قد و اندام ذوق خوانند گان برش می شوند. در موارد دیگر، کرکتر روزنامه، بصورت لاشعوری، به حیث انعکاس شخصیت های ناشرین انکشاف می نماید.

خوانند گان روزنامه موءقر نیویارکک تایمز و روزنامه کوچک مصورو مختصر نیویارکک دیلی نیور را میتوان بحیث نمونه بکار برد. اگر انسان فرض کند که خوانند گان روزنامه نیویارکک تایمز نسبت به خوانند گان دیلی نیوز تقاضای اطلاعات بیشتری مینماید البته اشتباهی محض خواهد بود. زیرا هر دور روزنامه فوق مطابق تمام سویه های علمی و اقتصادی، خواننده دارند. روزنامه دیلی نیوز به مراتب بیشتر از تایمز به خواننده خدمت میکند. و علت انتشار زیادش همانا تأکید موضوعات عواطفی و جنبه های تفریحی است که خواننده کم علاقه را بخود جلب میکند. مگر باوجود اینهم باندازه کافی اخبار نشر می نماید که با وسیله رقبای خود را پریشان می سازد. روزنامه تایمز باوجود شعار «تمام اخباری که در خود چاپ است» از اهمیت موضوعات عواطفی و تفریحی بسی خبر نبوده و خواهشات خوانند گان زیادی را ازین ناحیه تضمین می نماید.

در اکثریت زیاد شهر های بزرگ و کوچکی که روزنامه ها و نامه های هفتگی نشر می شود، هر کس عین روزنامه را میخواند. این گفته مفهوم آنرا ندارد که مردم بوسائل دیگر دسترس ندارند. چه آنها اخبار را دیورا می شنوند و اخبار تلویزون را مشاهده میکنند؛ بعضی به روزنامه شهر دیگری و برخی به مقالات اخباری اشتراک مینمایند. در هر جمعیت عده زیادی از مردم اخبار تمام این وسائل را تعقیب می کنند. علاوه، مجلات و کتب دیگری را مطالعه و تلویز و نه های تریوی را تماشا می نمایند. این گروپ را سویه های علمی و اقتصادی مختلف تشکیل داده است؛ و یگانه ارتباطی که با سایر گروپ ها دارد عبارت از دلچسپی مشترک در کسب معلومات و اطلاعات می باشد. حقیقتاً، این اشخاص بک دسته خواننده مخصوص و تقاضا کننده را برای روزنامه محلی بوجود می آرند.

آنهاييکه حداقل اخبار را ميخوانند يامي شنوند ، در هر جا که باشند ، گروپ ديگري را تشکيل ميدهد که هدف مهم آن از خواندن سرگرمي و تفريح است .

سروي «انتخاب کردن خواننده»

از نتايج سروي «خواننده شدن» يک «روزنامه صبح» بزرگت مرکزي چند مثال ميآوريم . واقعاً هر خواننده لااقل يک قسمت يک مضمون صفحه اول را - ۷۹ فيصد - ولااقل يک قسمت يک مضمون بخش نخست صفحات باقي را - ۹۳ فيصد - خوانده بود . همچنين صفحه اخبار محلي را ، که بخش ثاني را تشکيل ميدهد ، ۷۲ فيصد خوانده بود . در بخش سپورتها ، ۷۹ فيصد مردان و ۲۰ فيصد زنان - بصورت اوسط ۴۸ فيصد - لااقل يک قسمت يک مضمون را خوانده بود . در بخش خانمها ، ۷۹ فيصد زنان و ۲۴ فيصد مردان - بصورت اوسط ۴۸ فيصد - لااقل يک قسمت يک مضمون را خوانده بود . در مقابل ، ۶۶ فيصد مردان و ۷۹ فيصد زنان - بصورت اوسط ۷۳ فيصد - يک پارچه کوميک را خوانده بود و ۹۴ فيصد زنان و ۶۳ فيصد مردان - بصورت اوسط ۷۹ فيصد - يک نمايش اعلانات را تماشا کرده بود .

مگر راجع به مضامين منفرد چطور؟ مضمون درجه يک صفحه اول ، که بحيث مهمترين خبر روز شناخته شده بود ، ۳۰ فيصد خواننده - ۴۵ فيصد مردان و ۱۸ فيصد زنان را بخود جلب کرده بود . مضمون فوق به امور بين المللي - يک بحران عسکري در شرق ميانه - ارتباط داشت . يک مضمون ديگر صفحه اول ، در سر صفحه قسمت چپ ، توجه ۷۲ فيصد خواننده - ۷۶ فيصد مردان و ۷۹ فيصد زنان - را معطوف نموده بود . آن مضمون در باره خريد مملکت و حاوي اين سرخبر بود : «دهقاني دو ميل بروي سینه ميخزد ، باثر گلوله باري تسليم مي شود» هفت مضمون و دو تصوير صفحه اول همچنين مضامين صفحات ۸ و ۹ ، ستون اندرز صفحه ۱۶ ، کالمست محلي ، و اعلانات تصنيف شده ، از تعداد خواننده مضمون درجه يک کمايه اند .

آياسروى فوق قضاوت ناقص نگارندگان روزنامه را، درمورد اخبار، افاده ميكند؟ ني، ابد. بلسكه از «انتخاب كردن خواننده» نمايندگى ميكند. مضمون درجه اول، رويهمرفته، موضوع برجسته ومهم روز بود و سرخبر آن كه عبارت از «عساكر مصر فوري بكمك دفاعى سوريه ميرسد» بود، ۶۰ فيصد خواننده محض ۳۶ فيصد به موضوع يبك نگاه اجمالى مياندازد؛ ۳۰ فيصد يبك قسمت آنرا و ۱۴ فيصد تمام آنرا ميخواند. باقى خوانندگان، بصورت يقينى، فيصله ميكند كه جنگى رخ نخواهد داد؛ بنا بران بخواندن ديگر مضامين مى پردازد.

در سالهاى ديگر، خوانندگان همان روزنامه مضمون درجه اول را به فيصدى بيشترى - ۸۷ فيصد، ۶۰ فيصد، ۵۵ فيصد، ۴۳ فيصد و ۳۹ فيصد - خوانده است. مضمونى كه توجه ۸۷ فيصد خواننده را جلب كرده راجع به يك نفر از امريكاي جنوبى بود كه دكتوران نيويارك عمر او را بيش از ۱۵۰ سال تعيين كرده بودند! موضوعى كه ۶۰ فيصد خواننده را جلب كرده بود در باره يك باران ۷ انچه بود كه شهر كهنه شيكاگورا ويران ساخته بود. اين موضوع يبك خبر غير محلى براى روز نامه اى بود كه آنرا طبع كرده بود. درين امثله تأثير خبر بر عواطف بشرى نشان داده شده است.

آيا وضع مضامينيكه كمتر از ۱۰ فيصد خواننده داشته از چه قرار بود؟ براى يك روزنامه بزرگ مركزى، ۱۰ فيصد مفهوم ۳۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ خواننده را دارد، و خواننده براى هر نسخه فرض ميتواند شد. موضوع يا اعلاميكه ۱ فيصد خواننده را جلب كرده «اقل براى ۱۰۰۰۰۰ نسخه آن ۱۰۰۰۰ خواننده داشته است.

فرض مى كنيم كه شمار روزى موضوع يبك خبر بوديد، اگر چنين بوده حتماً شما از تعداد زياد اشخاصى به تعجب افتاده ايد كه بشما گفته اند كه موضوع مربوط به شما را خوانده اند. خوانندگانيكه شما را نشاخته اند از موضوع

گذشته اند، مگر بهر صورت تعداد زیاد مردمانیکه شما را می شناختند خبر مربوط به شما را خوانده اند. عین عکس العمل خواننده در بارهء سائر موضوعات «دارای دلچسپی محدود» نیز صدق میکند.

نگارش خبر برای خوانندگان مختلف

فرض می کنیم یک نویسنده در باره دستگاہی، که می خواهد نیروی اتومی را برای تولید قوه برق بکاربرد، اطلاعات کافی در دست دارد. اگر مضمون خود را برای یک نامه علمی ترتیب می دهد خوانندگان آنرا مطالعه خواهد کرد که در بارهء موضوع معلومات خوبی دارند، بنابراین این خوانندگان به تفصیلات زیاد احتیاجی نداشته تنها به اطلاعات مختص و مختصر تخنیکی علاقه دارند. ولی اگر او مضمونی برای ساینس دایجست ترتیب می دهد درینصورت شاید کسانی موضوع او را مطالعه کنند که معلومات دقیق تخنیکی ندارند، بنابراین آنها به تفصیل جزئیات تخنیکی علاقه مند می باشند. و اگر او مضمونی برای ریدرز دایجست ترتیب می دهد درینصورت نسبت بدو نامه فوق الذکر خواننده بیشتری خواهد داشت که شاید تعداد آن از ده ملیون تجاوز کند. این خوانندگان به کلیات و یا جزئیات تخنیکی علاقه ندارند بلکه اینها باسناد انگیزهء عواطف بشری خرد تفصیلاتی را خوش دارند که در مورد استعمال نیروی اتومی در راه مصالحت آمیزی نگاشته شده باشد. عین کیفیت در باره موضوع عیقه برای نزد یکترین روز نامه مرکری مینویسد، نیز صدق میکند. باین معنی که درین مضمون نیز باید اطلاعات تخنیکی بحیث حقیقت تبعی نگاشته شود تا خوانندگان آنی که به مطالعه سراسر موضوع علاقه دارند، نیز از آن استفاده نمایند.

عین شیوه در مورد نگارش سائر موضوعات اخباری نیز بکار برده شده میتواند. در اخبار و وقایع بین المللی اگر نامهای اشخاص و جاههای نا آشنا از قسمت شروع مضمون به قسمت های آخر برده می شود، خواننده بیشتری بدان، البته، ترغیب خواهد شد. این کار بعضی اوقات بدون این که از تأثیر موضوع

بکاھد و یا آن اقلیت خوانندگان را که بامور و وقایع بین المللی اطلاعات درست دارند برانگیخته سازد، صورت میگیرد. خوانندگان کم علاقه روه من مطالب را، ولی خوانندگان عاقله مند و حسابی حتی جزئیات مطالب را میخوانند. همچنین اگر خواننده کم علاقه کدام چیز را نفهمد از خواندن آن منصرف میشود برعکس خواننده حسابی تا آنرا نفهمد از آن نمیکند. بنابراین وظیفه خبرنگار است تا موضوع را طوری بنویسد که هیچکدام شان به مشکلاتی مواجه نشوند. زیرا بهترین وسیله که برای روزنامه خواننده بیشتر پیدامینماید سادگی نگارش محتویات آن است. يك آژانس خبررسانی به خبرنگاران خود چنین توصیه میکرد: «خبرها را طوری بنویسند که گویا به خانم نان قصه میکنند!»

از آنجاییکه خوانندگان موضوعات را مطابق ذوق خود انتخاب کرده و میخوانند، هر خبرنگار برای يك دسته محدود مواد خواندنی تهیه میکند. نویسنده موضوعات عرفانی گاهی، نه همیشه، مجبور میباشد که تا اندازه ممکنه اطلاعات خود در ابره خوانندگان بیشتری عرضه نماید. همچنین نویسنده، موضوعات آرت نیز گاهی، نه همیشه، بچنان امری مبادرت مینماید.

خبرنگاران بخش سپورتهها، معمولاً، برای گروپهای ثابتی مینویسند، مگر آنها، نیز اگر موضوع جالب و مناسبی بدست میآرند، سعی بخرج میدهد که بر تعداد خوانندگان خود بیافزایند.

ترجمهء حبیب الرحمن هاله

ماخذ:

کتاب «خبرنگاری»

الیف

Emerald Ault

ترجمه و نگارش نگهت

نگارش و تفکر

- ۴ -

پاراگراف مجموعه‌ی بی‌از کلمه‌هاست که نرم و قابل شکل به
شکل‌های گوناگون بوده و از فکری که توسط آن بیان و اظهار
میشود متشکل میگردد :
فکر، شکل آن است . - هربرت رید

نگارش یا «موضوع و مطلب انشایی» مجموعه‌ی بی‌از جمله‌هاست. ما این جمله‌ها را به صورت دسته‌های مشخصی که به نام «پاراگراف» یاد میشود می‌نویسیم تا خواننده را در فهم و تشخیص سریع تقسیمات موضوع مورد بحث کمک کنیم. بدین صورت، پاراگراف نیز مجموعه‌ی بی‌از جمله‌هاست اما مجموعه‌ی کوچکتر. می‌توان گفت پاراگراف یا «فصل بندی» نوعی از تنقیط است؛ ولی بدان سان که فقط گذاری در میان جمله به وسیله کیفیت و ماهیت فکر تعیین میشود، هم بدان گونه تقسیمات پاراگراف و فصل بندی توسط چگونگی و ماهیت فکر، معین و مشخص گردانیده میشود. همان سان که جمله دسته‌ی بی‌از کلمه‌هاست که یک فکر کامل را بیان میکند، پاراگراف نیز دسته‌ی بی‌از جمله‌هاست که یک فکر کامل را اظهار میدارد و با وجهه واحدی از یک موضوع بزرگتر سروکار دارد. باید مانند جمله مطالب حشو و زاید نداشته باشد. باید مانند جمله دارای وحدت و تمامیت باشد.

جمله برجسته، پاراگراف (۱)

رسم چنین است که وحدت و تمامیت پاراگراف و کیفیت و ماهیت خاص فکری

(۱) Topic sentence : جمله برجسته، یا جمله موضوعی.

که پاراگراف محتوی آن است به وسیله جملهء برجسته یا جملهء موضوعی - جمله‌یی که مانند براعت الاستهلال در شعر و نثر فارسی، نمودار و نمایندهء موضوع پاراگراف میباشد - نشان داده میشود. جملهء برجسته را در اکثر موارد در آغاز پاراگراف جا میدهند زیرا این موضع معمولاً جای مناسب و منطقی آن است؛ با این هم ممکن است گاهی در دیگر حصه های پاراگراف جاداده شود و زمانی هم از نوشتن این جمله به کلی غفلت ورزیده و آنرا فرو گذاشته اند. در این مورد، چیزی باید تشریح شود: آن چیز چیست؟ چون خواننده مرتباً از يك پاراگراف به پاراگراف دیگر میرسد؛ جمله های برجسته و موضوعی او را از تغییرات موضوع و مطلب، به موقع آگاه میسازد.

البته وظیفهء این جمله ها نیست که همه مواد و محتویات پاراگراف را بیان کند، و هم در بسا موارد، وظیفهء آنها نیست که محتویات پاراگراف را تلخیص کند؛ بلکه یگانه مقصود از این جمله ها آن است که به فکر و اندیشه یی که در خلال يك پاراگراف انکشاف داده میشود اشاره کند. موضوع اصلی مورد بحث (۱) را اعلام کند. به حیث مثال، ممکن است پاراگرافی با این جملهء موضوعی آغاز شود: «شاگردان باید عادت و ملکهء تفکر و اندیشیدن را کسب کنند.» دیگر همه قسمتهای پاراگراف مربوط به شرح و بسط و جود مختلف همین يك موضوع خاص، می باشد؛ از قبیل: شمارهء شاگردانی که این اعتیاد را دارند یا ندارند، ماهیت و چگونگی صریح و دقیق این عادت، موانع اکتساب آن، و مخصوصاً دلیل آنکه چرا این عادت، مطلوب و خراستنی و پسندیده است. باید جملهء موضوعی متضمن اینگونه مطالب فرعی یا ضمنی (۲) باشد ولی ضرور نیست که اینها در آن بیان شود. به صورت عمومی، ضرورت و احتیاجی به این نیست که جملهء موضوعی، چیزی افزون تر و بیشتر از موضوع عمده و اصلی مورد گفتگورا دربرداشته باشد.

مواد و مطالب پارا گراف

پس از آنکه فکری را که باید به وسیله پارا گراف بیان شود به درستی اخذ و کسب کردیم و اجمال و خلاصه آن را در جمله بی موضوعی گنجانیدیم، آنگاه بان نخستین مسأله نگارش پارا گراف روبه رومی شویم، یعنی مسأله مواد و مطالب یا مقداری کسافی از حقایق و نظریات. ما باید پیش از همه مواد و مطالبی، یعنی چیزی برای گفتن، و نیز دلچسپی و علاقه‌ی به گفتن آن، داشته باشیم. نصیحت صحیح و شایسته و التریاثر در این باره چنین است: «آنچه برای گفتن دارید، و آنچه به گفتن آن قصد و تمایلی دارید، آن را به ساده ترین، صریح ترین و دقیق ترین روش ممکن بگویید.» نگارش سست و ناقص عموماً کسار - بلی، مزدوری و کسار شاق و ناخوشایند - نویسندگانی است که چیزی برای گفتن ندارند و بالنتیجه این قبیل نویسندگان بدون دلچسپی و تمایل قلم به دست می گیرند؛ و نگارش خوب و زیبا با عموم کسار - بلکه سرگرمی خوشایند و شعف و سرور - نویسندگانی است که افکار و اندیشه هایی برای بیان، و میل و علاقه یی برای انتقال دادن و ابلاغ کردن آنها دارند.

پیش از آنکه ارزی نگارش پارا گراف مؤثر و جذابی را داشته باشیم؛ باید مواد و مطالبی کسافی مهیا و آماده کنیم - یعنی «جسم زنده یی» از فکر، نه جسد مرده و استخوان بندی محض. جمله موضوعی هم که خود نوعی از استخوان بندی است باید از ماده و مطلب زنده و ضروری و شایسته و درخور، انباشته باشد تا پارا گرافی کامل و خوب و دقیق ایجاد شود. متأسفانه فراهم کردن این مواد و مطالب و به دست آوردن چیزی برای اظهار و بیان، فعالیت ذهنی بیشتری را نسبت به آنچه شاگردان فاکولته به اعمال و اجرای آن معتاد هستند ایجاب میکند. این امر مقتضی تأمل و تفکر، کنجکاوی و دقت، سعی و کوشش در تقویت هوش و حافظه، تمرکز نیروهای دماغی و جمع کردن حواس است؛ یعنی تفکر تشکیل دهنده و اعمار کننده را اقتضا میکند نه خیال واهی که اهلا نه را. ممکن

است تفکر اعمارکننده و موجد، بر اثر نیروی مغز براسکیخته شود؛ یا (آنچه بیشتر مورد موافقت است) به وسیله رد و بدل گفتگو و مباحثه و مباحثه و مناقشه، یا با خواندن افکار و اندیشه های دیگران در مجله ها و کتابها.

اگر ما بکوشیم به هنگامی که ذهن و دماغ ما نیم بیدار و نیمه مستشعر است و واقعاً مطلبی برای بیان نداریم، پاراگرافی بنویسیم؛ نتیجه بدیهی و مسلم آن اینست که پاراگرافی ناقص و نا به کار به میان می آید، پاراگرافی که محض قطعهء شکسته یی از اندیشهء کامل و متشکل است که در دماغ ما جا داشته و ما به سبب سستی و کسالت نتوانسته ایم آن را به خوا- ر آوریم و احضار کنیم؛ به حیث مثال: شاگردان باید عادت و ملکهء تفکر و اندیشیدن را کسب کنند. آنان باید پیام وزند که از خود فکر کنند تا این که همیشه افکار دیگران را نقل و به آنها اتکا کنند. به فکر من این امر برای ما بسیار اهمیت دارد، زیرا استقلال را نشان میدهد. در اینجا، فکر ما دچار دور و تسلسل شده است. در حالیکه چیزی برای گفتن راجع به موضوع نداریم، خیال واهی و روه یای انکشاف پاراگراف را به وسیلهء تکرار مطلب اصلی می خواهیم عملی کنیم و بالنتیجه به مکث و توقف پیش رسی بر می خوریم.

نتیجهء دیگر تهیه و تدارك ناشایست پاراگراف، به میان آمدن يك رشته تعمیمات مبهم و غبار آلود است؛ به حیث مثال:

شاگردان باید عادت و ملکهء تفکر و اندیشیدن را کسب کنند. این عادت، یکی از بهترین دارایی های است که در همه مراحل و حالات زندگی، نه تنها در سالهای پر مصرف و رفیت دورهء فا کولته؛ بلکه در سالهای که آنان در اجتماع و در جهان بیرون از درسگاهها قدم می گذارند؛ سودمند است. من فکر میکنم که هر کس باید بکوشد تا خویشتن را ذهنأ؛ اخلاقأ و جسمأ بهتر گرداند. و تفکر مستقل مسأله یی بسیار مهم است. هر شاگردی که از تفکر بازمی ایستد

متوجه خواهد شد که به هیچ جای نمی تواند برسد تا آنکه اندکی نیندیشد. اکثر مردم تصور میکنند که صرف با ایستادگی به عهد و پیمان در برابر قوانین و انتظامات فاکولته و ایستادگی به عهد و قول در برابر رفیقان همدرس و با انجام دادن آنچه مادر مهربان شان (یونیورسیتی، پوهنتون) از آنان متوقع است، کاری پسندیده و قناعت بخش میکند.

ما با نوشتن چیزی مانند این، موفق شده ایم صفحه‌یی از کاغذ مختص به موضوع یا مقاله را بدون ارتکاب غلطی و خطایی آشکار و آفتابی، پر کنیم. اما نتیجه این کار مبهم و مبطل، و ارزش آن قدری بیشتر از یک مجموعه پراکنده کلمه‌هاست و محتاج آن گونه قطعیت و صراحت و فریبایی و جذابیت است که از فکر و اندیشه‌یی واقعی و راستین، ایجاد میشود. اگر ما به راستی قصد آن می‌داشتیم که تمام قوای ذهنی و دماغی خویش را برای انجام کاری که پیش روی داشته ایم جمع کنیم، بایست به عوض پاراگراف بالاچنین می‌نوشتیم: شاگردان باید عادت و ملکه تفکر و اندیشیدن را کسب کنند. تفکر مستقل معنای آنرا ندارد که افکاری متمایز از اندیشه‌های دیگران داشته باشیم؛ بلکه مفهوم آن این است که راههای ممکن تدقیق مسأله خاص و معینی را مورد توجه قرار دهیم و بالاخر انتخاب مستقلی به عمل آریم، بدون اعتنا به اینکه انتخاب ما با عقیده عمومی و کلی در باب آن مسأله موافقت دارد یا ناسازگاری. برای انسان بودن، شخص باید نیروی تعقل خویش را به کار اندازد. من تصدیق میکنم که ما میخواهیم انسان باشیم نه شادی مقاد با این هم، همه شاگردان حتی در سال دوم یونیورسیتی، تمایلی به یکسان و همانند شدن دارند: که یکسان لباس بپوشند، یکسان سلوك و رفتار کنند، یکسان بیندیشند و تفکر کنند. من می‌ترانم ده نفر شاگرد را نام ببرم که اگر نظر آنان در باره وفاداری به فاکولته، ورزشهای داخل فاکولته، آموزش مشترك دختر و پسر، دموکراسی، ترقی و تکامل تدریجی، و مانند اینها پرمیله شود؛ جوابهای کاملاً یکسان خواهند داد. تصور نمیکنم

گفتن این مطلب مبالغه باشد که بیشتر از نه در ده شاگردان « کالج ستندرد » عقایدشان را آنقدر متواضعانه اقتباس میکنند مثلیکه زنان مودهای پاریس را اقتباس میکنند.

این پاراگراف به قدر کافی طولانی است که گنجایش تدقیق و بررسی و تحلیل موضوع را دارد و موضوع به وسیله ابراز نظریات و عقاید « قطعی و صریح » مطالعه شده است. مواد و مطالب آن، شایسته و سزاوار پاراگرافی است که بالبداهت نگاشته شده باشد. اگر ما وقت کافی برای تدارك و آمادگی میداشتیم - برای رسیدگی کردن دقیق عقاید شاگردان، یا برای خواندن برخی از مقاله های مناسب در موضوع زندگی دوره فاکولته، یا کتابی مانند « دماغ در حال رشد » اثر جی اچ رابنسن، و یا حتی برای تحلیل کلی موضوع بدون احصائیه گیری و رسیدگی دقیق - در آن حال، بر قطعیت و صراحت و قوت و تأثیر پاراگراف ما افزوده میشد.

به عوض آنکه چیزی برای گفتن نداشته باشیم، باید از میان چیزهایی که بایست میگفتیم، انتخابی بکنیم. مابایست درمی یافتیم که يك تعداد زیاد مثالها و شواهد عقیده کاملاً تقلیدی و اقتباسی، چندین نمونهء شرح و کاملاً به جا، يك سلسله دلایلی که يك استدلال منطقی را تشکیل میدهد، مشابهت های اختلافهای انواع تفکر در خود فاکولته یا در بین دانش آموزان و آنانی که تجارت پیشه و سیاستمدارانند، گرد آورده و جمع کرده بودیم. این امر ما را به مسأله دیگری در نگارش پاراگراف مواجه میسازد: روشهای بسط و توسعه دادن جماعهء موضوعی یا يك فکر در يك پاراگراف مؤثر.

روشهای منکشف ساختن

نویسنده پیش از نوشتن، به قدرت روش خاص و معینی برای منکشف ساختن پاراگراف برمی گزیند، یا هیچگاه طریقه بی را انتخاب نمیکند. اگر مواد و مطالب کافی در ذهن نویسنده موجود باشد، روشی که او برمی گزیند (بیشتر

اوقات ناخود آگاهانه و بدون قصد) نظریه چگونگی و ماهیت فکری که می خواهد بیان کند به میان می آید و توضیح میگیرد. لیکن برای مبتدی و نویسنده تازه کار، تمرین و ممارست در تحلیل و تجزیه، و تقلید و پیروی معروف ترین اسلوب های منکشف ساختن پاراگراف، بهترین وسیله آموختن نگارش های مؤثر و جذاب است چندی از متداول ترین روشها یا انواع توسعه دادن پاراگراف، در اینجا ذکر میشود:

۱- آوردن مثالها و شواهد برای اثبات مدعا

پاراگراف ۱

اما در واقع، این عقیده راسخ که راستی و حقیقت همیشه بر ظلم و استبداد و تعصبات و سختگیری های مذهبی پیروز شده است، یکی از آن دروغهای خوش آید است که مردم یکی از پیروان دیگر آنرا اینقدر تکرار میکنند که به شکل قولی متفق علیه و مسلم در می آورند؛ ولی تجربه و چشم دید، همه اینهارا رد و تکذیب میکند. تاریخ انباشته از شواهدی است که راستی و حقیقت به واسطه استبداد و تعصب مغلوب و منکوب شده است. اگر کاملاً و برای همیشه محو و نابود نشود، ممکن است قرنهای عقب انداخته و مستور نگاه داشته شود. اگر صرف از عقاید مذهبی سخن بگوییم: «اصلاحات مذهبی» کم از کم بیست مرتبه پیش از لوتر به ظهور رسید، ولی هر بار خاموش گسردانیده شد. آرنولد منکوب شد. فراد و لچینسکی منکوب شد. ساوونارولا منکوب شد. البیزواها منکوب شدند. وادوی هامنکوب شدند. لولاردها منکوب شدند. هر سیتها منکوب شدند. حتی پس از ظهور لوتر، هر جا که در استبداد و تعصب پافشاری میشد، موفق و فیروزمند میگردید. در اسپانیا، ایتالیا، فلاندرس، شاهنشاهی آستریا، پروتستانیزم ریشه کن شد؛ و در انگلستان نیز اگر ملکه ماری زنده میبود یا ملکه الیزابت زنده میبود، از ریشه برکشیده میشد. استبداد و سختگیری همیشه پیروز بوده است، به جز آنجا و آنگاه که

طغیان کنندگان فرقه‌ی بی‌بسی‌نیر و مند بوده‌اند و نمی‌شده است از بیخ و بن برکنده شوند. هیچ شخص عاقلی درین نکته شک ندارد که نزدیک بود مسیحیت در شاهنشاهی روم ریشه کن شود. لیکن مسیحیت بدین سبب انتشار یافت و غالب شد که استبدادها و تعصبات، عارضی بود و به جز مدتی اندک دوام نمی‌یافت و به وسیله وقفه‌های طولانی تبلیغات تقریباً اختلال ناپذیر، از هم مجزای می‌شد. این یک سخن احساساتی میان تھی و بی‌ارزش است که گفته شود راستی و حقیقت، صرف‌به‌خاطر اینکه راستی و حقیقت است، نیروی ذاتی و لاینفکی دارد و مانع پیروزی و غلبه آن در برابر زندانهای تاریک زیرزمینی و چوبه‌های دار خطاها و دروغ‌هاست. (در باب آزادی، جان ستوارت میل.)

۲- علل و مؤثرات

پاراگراف ۲

اینکه چرا اضلاع متحد هدف اخلاقی و معنوی خویش را از دست داد و قربانی محدودیت مادی و اقتصادی شد، چهار علت عمده دارد. نخستین علت این فریفتگی و قربانی مرام اجتماعی در برابر تلاش برای پول، ثروت سرشاری بود که این کشور جدید در جلو چشمان ساکنانش به نمایش درآورد؛ و این ثروت عظیم به وسیله انقلاب صنعتی و چند پایه چندگردید و تلاش و تقلای مسابقه مانند مردم را تا نقاط خطرناکی افزایش داد. علت دوم این بود که به ثقافت مبتنی بر دارایی و املاک متفرق و پراکنده، موقع آن داده نشد پیش از آنکه مورد حمله بار بار بزم مبتنی بر انحصار، قرار بگیرد؛ در امریکا عمیقاً ریشه بدواند. علت سوم آنکه، انگیزه مذهبی به ندرت جلو امیال امریکاییان را می‌گرفت. اضلاع متحد کشوری پروتستان است و هنگامی بنیافت که پروتستانیزم قبل بر آن روبه انحطاط گذاشته بود. این مذهب هنوز هم می‌توانست موجب آرامش و اطمینان را برای زندگیهای پست و حقیر فراهم سازد، لیکن دیگر برای راهزنان دریایی و جودی نداشت و سدی در راه آنان نمی‌شد. دزدان پول پس

از آنکه دستبر دخو دراز دند ، ممکن است احترام خویش نسبت به مذهب را با تأسیس مکتبهای دینی به جا آرند ؛ ولی در لحظه فریب دادن واغ-وا کردن ، مسیحیت به قدر دین بودایی از ذهن های شان دور و نا آشنا میباشد . و علت چهارم اینکه اضلاع متحد درست به هنگامی که تمایل به غارتگری و چپاول بر شدت خود می افزود ، دارای دیموکراسی سیاسی شده بود . چون ثروت فراوان شد و ولع و اشتیاق شدت و ازدیاد یافت ، آلات و افزارهای شان با ملیون ها پول ، چند مرتبه افزون گردید . (کار برای محافظه کاری ، هربرت آگر .)

۳- تقسیمات منطقی (طبقه بندی ها ، دلیل ها مرحله ها در تکاملش مرحله یی و غیره)

پاراگراف ۳

پرسش های گونا گونی را که در باب آموزش به عمل می آوریم به صورت مناسب به چهار دسته تقسیم میشود . این دسته بندی با مراحل مشخص و معین عملیه کامل آموزش ، توافق دارد . هنگامی که میگوییم عکس العملی آموخته شده ، آشکار است که آن عکس العمل در زمان گذشته ، گذشته یی دور یا نزدیک ، « اکتساب شده باشد » و این عکس العمل در زمان آینده بار دیگر نیز میتواند تأثیر کند . این عکس العمل اکتساب شده است و میتواند « به خاطر آورده شود » . اما در باره مدت بین این دو حادثه چه میتوان گفت ؟ احتمال دار بسیاری ساعتها ، روزها یا سالها بین و هله اول - آنگاه که عکس العمل نخستین بار تهییج شد و استحکام یافت - و هله دوم - آنوقت که عکس العمل دوباره برانگیخته شد - فاصله شود . واضح است که عکس العمل بحیث عکس العمل احتمالی ، در طول این مدت به نوعی « نگاه داشته شده است » و بالقوه در آنجا وجود داشته است . بالاخر در لحظه یادآوری بعدی ، ممکن است عکس العمل با صحت و درستی تهییج شود ؛ و هم احتمال

دارد به عوض شکل اصلی و عادی، به صورتی جدید و عجیب نمودار شود. لذا این سوئال به میان می آید که عکس العمل ناچه حد، درست «تشخیص شده است». بنابراین، پرسش های مابه دور «اکتساب»، «نگاه داشت یا باز داشت»، «یادآوری و تشخیص» می چرخد. در هر یک از این مراحل، بسا چیزهاست که شاگرد محقق و کنجکاو به دانستن آن علاقه و تمایل دارد (اساسهای روانشناسی عمومی، جی. اف. داشیل)

۴- عقاید و نشان دادن مشابیهت ها و اختلافات

پاراگراف ۴

«تبسم روح بزرگ» بر کهنه و نوپرتومی افگند. هنگامی که صفحه های تاریخ را ورق میزنیم، در می یابیم که «غدیروینه پساکی» نزهت گاه خرم و خوشی انگیز «بازسان سرخ پوست» بوده است. از در اینجا به بهترین وجه مفهوم آزادی را دانسته است. جنگلهای دو روزه یک، بهترین شکار گاه های این ناحیه، و دریاچه انباشته از ماهی های رنگارنگ و سبب افتخار و مبادات هر یک از سرخ پوستان بود. او قایقش را خود میساخت که توسط آن بر آبهای دریاچه می لغزید و به سوی جزیره های متعدد آن می شتافت. این جزیره ها از بهترین تفرجگاههای هندیهای امریکا بود. وینه پساکی از ایشان بود. آنان در تپه های مرجدار و جنگلهای اطراف غدیر دوست داشتند و دلپسندشان می گردیدند؛ شکار می کردند و ماهی می گرفتند و بدون اخلاص و دخالت «سفید پوست» باخوشی به سر می بردند. ولی این صفا و آرامش به زودی پایان یافت و «سفید پوست» به راندن هندیها از وینه پساکی آغاز کرد. «تبسم روح بزرگ» از پرتو افگنی بر سرخ پوستان، باز ایستاد و به سوی سفید پوستان تبسم کردن گرفت. آنگاه صحنه بدل شد. خیمه ها و سراپرده ها در طول ساحل و بر بالای جزیره ها به میان جهید. قصبه ها به امتداد ساحل در زمین های تخلیه شده سر بر آورد. کشتیهای بخار در امواج وینه پساکی به خروشیدن

آغاز کرد. تفریح گاهها در سراسر ساحل برای پذیرایی و سرگرمی ساکنان سرپرده ها، ایجاد شد. کمتر به ذهن مان خطور میکند که این دریاچه زیباروزی از آن سرخ پوستان امریکای باستانی بود.

(از مقاله یک شاگرد)

پاراگراف ۵

ظریفی گفت که « زنان (فریاد دلربا) نسبت به زنان (زیبا)، نقاط مهم و قابل التفات بیشتری دارند » اگر چه این گفته قابل انتقاد هم باشد، معنی و مفهوم آن درست است. چنین برمی آید که زنان دلفریب، نقاط جاذب و جالب بسی زیاد دارند که هر یک آن شماراشیفته میگرداند و هر یک آن پس از نظاره به خاطر شمامی ماند؛ با این هم، این نقاط دلفریب در یک جا جمع نشده است؛ این نقاط و مواضع برجسته به شکل یک تمامیت و کلیت واحد وجدانشدنی در نیامده است. اما زنی زیبا خودش یک تمامیت و یک کلیت است؛ شما اورا به سان « مجسمه یی یونانی » به اجزای مجزا نمیکنید؛ او مجموعه یی از دلفریبی های قابل تقسیم، نیست؛ او به خودی خود، فریبایی تام و کاملی است. آزمایش تقسیمی هنر محض نیز همچنین است، اگر بنا باشد که شما جزئیات هنر را استایش کنید، در این صورت، هنر معیوب و ناقص است؛ باید شما آن را به شکل یک تمامیت و کلیت واحد در نظر بگیرید، و همین تمامیت واحد را به خاطر داشته باشید، و این کلیت را بسنایید و همین تمامیت به هنگامی که شما آن را تحسین میکنید تا اندازه یی شما را تسخیر میکند، و برای « همیشه » « مال » شماست.

(تحقیقات ادبی، و التریبگات.)

۵- استدلال قیاسی

پاراگراف ۶

و هما نگونه که يك ناو خدا مجبور است در صورت شکستن و غرق شدن کشتی، از همه آخر کشتی را ترک کند؛ و در صورت بروز قحطی؛ آخرین ریزه نان را بین دریانور دن قسمت کند؛ هم بد آن گونه یک کار فرما در صورت بروز

هر نوع بهر آن یا فشار و اضطراب تجار تی ، مجبور است رنج و مشقت آنرا با کارگران یکسان بر خویشتن بگیرد ، و حتی باید شخص خودش بیشتر از کارگران از این درد و عذاب حصه بگیرد ؛ طوریکه یک پدر در صورت حدوث قحطی ، غرقه شدن کشتی یا وقوع جنگ ، به خاطر پدرش خود را قربان میکند .

(به این آخرین ، جان رسکین .)

۶- تعریف و تصریح

پاراگراف ۷

به عقیده من آن کس آموزش و پرورش آزاد (۱) یافته است که در آن جوانی چنان تربیه شده باشد که جسم او خد متکذرا را داده اراده اش باشد ؛ و مانند مسکانزم ، همه کارهایی را که قابلیت آن را دارد با سهولت و خشنودی انجام بدهد ، آن کس که فهم و هوش و درایتش ماشین منطقی سرد و صافی باشد و همه پرزه هایش نیروی مساوی بدارد و هموار کار کند ، و به سان ماشین بخار آ ماده ، هر گونه کار باشد و (تارهای بسیار باریک بنابد و همچنان لنگرهای ذهن را بسازد) ؛ کسی که دماغش از معلومات حقایق اساسی و بزرگ « طبیعت » و از قوانین طرز العمل های آن ، انباشته باشد ؛ آن کس که آتشین مزاج و مملو از نیروی زندگی باشد ، ولی هیجانانش مثل سنگ مطیع اراده نیرومند وی و خد متکذرا وجدان حساس او باشد ؛ آن کس که آموخته باشد که همه زیباییها ، خواه زیبایی « طبیعت » خواه زیبایی هنر ، را دوست بدارد و از همه پستی ها و فساد ها نفرت کند و به دیگران مثل شخص خودش احترام داشته باشد . (« آموزش و پرورش آزاد » و از کجا باید آن را دریافت ؟ تو ماس هکسلی .)

۱ - آموزش و پرورش liberal education آموزش و پرورش که برای نجبا

و اشراف مناسب است (مترجم) .

پاراگراف ۸

نیچرالزم (ناتورالیسم) (۱) که در اواخر قرن نوزدهم انکشاف یافت، محصول ضمنی (۲) روحیه عصر است. یکی از انگیزه های آن، کنجکاوی علمی در باب تمام وجوه سرشت و فطرت آدمی اعم از پسندیده و ناپسند آن است. بر علاوه، ناتورالیست مفکورهء مائریا لزم علمی را در زندگی انسانی تطبیق میکند. در نظر او، انسان دوش و فهم مغلق و پیچیده یی نیست؛ بلکه ماشینی است که یابه وسیلهء عوامل قهار داخلی سوق طبیعی و هیجان، و یا توسط عوامل جابر خارجی محیط و حوادث اداره میشود. ازین نظر، معلوم است که زندگانی آدمی، محض بخشی از عمله های خود به خود کیهان مادی است. بنا بر این ناتورالیست ثابست قدم، دیگر مینست و قطعیت پسندی است که عقیدهء دار دهر عمل انسان بواسطهء عوامل مادی و طبیعی خارج از اداره اش حادث میشود. در فلسفه یی که جایی برای اراده و اختیار نیست؛ به همین شکل، جایی برای قضاوت و سنجش معنوی و اخلاقی نیز وجود ندارد دغلط و صحیح يك سان، به حیث بخشی از عملیهء غیر قابل ادارهء کیهان، واقع میشود. و بدان گونه که نیچرالزم نظریه های ارادهء مختار و خود داری اخلاقی را نفی ورد میکند؛ همان طور با آن ایدیل های ادب و نجابت که مدت های دراز در ادبیات امریکا نفوذ داشت نیز مخالفت و ضدیت دارد. اگر ناتورالیست در پی آن است که انسان را به درستی و راستی مطالعه و تشریح کند، باید اورانه تنها بر منبر و در اتاق پذیرایی خانهء وی، بلکه در باید دکان شیرینی فروشی یا در خانهء بدنام و یا در گودالهای پر لای و لجن کارزار - آن ساحه های زندگی که داستان اصیل و موءدبانه، جرأت خطر کردن و قدم نهادن بدانجا ها را نداشت - نیز مطالعه و تشریح کنند. (تاریخ ادبیات امریکا، والتر اف. تیلر).

۱- به خاطر باید داشت که این تعریف، تحلیلی است؛ نه از نوع تعریف محض قاموس. نویسنده

به نتایج غیر قابل احتراز طرز تلقی ناتورالیستیک زندگی نیز اشاره میکند.

۲- محصول ضمنی *by-product*: محصول دومی که در جریان استحصال اشیا ی مهم دیگر،

حاصل میشود. (مترجم).

۷ - آمیزش، دویاچند روش

پاراگراف ۹

پس این مطلق العنانی چیست ؟ (۱) . سازمان سیاسی جامعه بریکی از این دوروش بنا یافته است : روش همکاری اجباری یا روش همکاری اختیاری (۲) . يك نمونه کامل ساختمان تیپیک روش نخست را در دسته یی از محکومان به اعمال شاق و اجباری، یادرگروهی از سپاهیان که اجباراً استخدام شده و در جنگ شرکت میکنند، میتوان دید (۳) . همکاری آنان غیر اختیاری و بدون میل و داوطلبی است، و توسط دولت بر آنان تحمیل شده است . اگر آنان بدان که به ایشان امر شده همکاری نکنند، دولت آنان را جزا خواهد داد (۴) . مطابق العنانی عبارت از پالیسی توسعه نامحدود روش همکاری اجباری، در همه شعبه های فعالیت انسانی است (۵) . و قتی که این پالیسی به اوج شدت برسد، نیروی تمایل و آزادی عمل فرد کاملاً غصب میشود . اردر تحت امر غرس میکند، تخم می افشاند، درو میکند؛ در تحت امر شغل و پیشه اش را تنظیم و رهبری میکند؛ حتی تفریحات و تفرج های او و تنظیم زندگی خانوادگی اش، آموزش و پرورش و کارهای فرهنگی وی، در زیر حکم و فرمان و نظارت و تفتیش دولت است؛ حتی روابط شخصی او با دیگران، دوستی های وی و امور هیجانی اش، همه و همه در تحت کنترل دولت است (۶) .

(۱) لبرت جی . ناک، چگونگی ملت .

(۱) باید به خاطر داشت که جمله موضوعی، سؤال است و پاراگراف باید به جواب آن بپردازد . (۲) این جمله دو بخش موضوع اصلی بزرگتری را اعلام میکند که بخش نخست آن در همین پاراگراف توسعه داده شده و بخش دوم در پاراگراف آینده که اینسان آغاز میشود: « اما در مورد روش دوم، روش همکاری اختیاری، يك نمونه ساختمان تیپیک آن در . . . مشاهده

میشود . . . (۳) و (۴) مثالها و شواهدی برای توضیح و شرح جزئیات. (۵) تعریف و تصریح. (۶) مثالهای تأثیرات مطلق العنانی بر زندگی افرادی که در تحت این روش سازمان اجتماعی به سر می برند. ترتیب تدوین ریج ایتقایی مثالها را نیز در نظر بدارید.

تنظیم و ترتیب

سومین مسأله در نگارش يك بار اگراف، ترتیب منظم جمله هایی است که پاراگراف را تشکیل میدهد. مواد و مطالب خو بی که بد ترتیب شده باید حد اکثر ارزش آن از بین میرود. فرضاً ما به این طریق بنویسیم:

شاگردان باید عادت و ملکهء تفکر و اندیشیدن را کسب کنند. من هیچگاه ندانسته‌ام که چرا زنان با نهایت تواضع مواد های پاریس را اقتباس می کنند. برای انسان بودن، شخص باید نیروی تعقل خویش را به کار اندازد. تفکر مستقل معنای آنرا ندارد که افکار متمایز از اندیشه های دیگران داشته باشیم. همه شاگردان حتی در سال دوم یونیورسیتی، نمایی به یکسان و همانند شدن دارند. اما تفکر مستقل این مفهوم را دارد که راه های ممکن تدقیق مسأله خاص و معینی را مورد توجه قرار دهیم و بلا آخر انتخاب مستقلی به عمل آریم. و غیره.

در این حال، افکار بی ترتیب و نا منظم است؛ تفکر مختل شده و در نتیجه نگارش مغشوش گردیده و خواننده نیز دچار اختلال خواهد شد. پاراگراف فاقد نظم و ترتیب است.

بد بختانه برای نویسندهء تنبل، راه معیاری تنظیم مواد وجود ندارد؛ زیرا ترتیب و تنظیم مربوط به مواد و مطالب یعنی متعلق به افکارسازی است که باید بیان شود. خوشبختانه برای نویسندهء فعالی که ذهنش بیدار است، اندیشه هایی که باید بیان شود طبعاً بانظم و ترتیب بروز میکنند، آن سان که در مبحث گذشته « روش های منکشف ساختن » تشریح شده است. کمابیت نویسنده بی خود روی با این گفتهء خود اندرز خوبی داده است: « آنچه را بنویسید که فکر کرده اید،

نه آنچه را که برای نوشتنش فکر کرده اید. اگر شما قبلاً مواد و مطالب را فراهم کرده باشید، به تدریج درخواهید یافت که افکار و اندیشه ها چنان یکی از پی دیگری می آید که گویی هر يك آنها جایی در خور و مناسب داشته و به آن جا جذب میشوند. اگر مطلب پارا گراف، واقعیهی باشد که عدم توفیق شاگردی در فکر مستقل را تمثیل کند، یا اکتساب تدریجی عادت تفکر مستقل باشد؛ در این صورت، آن مطلب دارای ترتیب زمانی یا تدریجی خواهد بود. اگر مطلب حاوی يك تعداد دلایلی باشد که ضرورت تفکر مستقل برای شاگردان را نشان دهد؛ در آن حال، مطلب پارا گراف يك سلسله استدلال هایی خواهد بود که برخی بیشتر و برخی کمتر اهمیت داشته استدلالاتی که مهمتر بالعموم در آخر پارا گراف آورده میشود. اگر مطلب، از شواهد و مثالهای عقاید تقلیدی متشکل باشد؛ تنظیم و ترتیب طبیعی چنین خواهد بود که نخست مثالهای مأنوس و آشنا و نزدیک به ذهن (همان مثالهایی که بدون شك بار اول به ذهن نویسنده خطور کرده، از جهتی که واضح و آشکار بوده) و سپس مثالهای نا آشنا آورده شود. هر گاه مطلب از يك جنس و مربوط به هم نبوده چندین مطلب متنوع را احتوا کند، در این صورت مطالب متنوع نباید در هم ریخته شود بلکه باید تصنیف و دسته بندی شود؛ مثلاً شواهد و مثالها در نخست و استدلالها پس از آن. یا برعکس، آورده شود؛ یا ممکن است مثالها و شواهد به غرض تقویت و تأیید هر استدلال ذکر شود. به هر حال، به خاطر باید داشت که نظم و ترتیب از هر نوعی که باشد از بی نظمی و پراگندگی و اختلال بهتر است.

قانون تنظیم و ترتیب هر چه باشد، این نکته را باید در نظر داشت که فکر باید «از» جایی «به» جای دیگر ترقی و تصاعد کند. اندیشه باید پیش و پیشتر برود نه اینکه حرکت نوسانی و متعرج بدون هدف داشته باشد. هر جمله در سرتاسر پارا گراف باید به صورت نظری و تصویری، جایی برای خود داشته باشد، چنان محل شایسته ای که ممکن نباشد آن جمله را در جای دیگر انتقال دهیم، و

جمله ها آن سان به هم مرتبط و منسجم باشد که تغییر محل سبب بی ربطی و عدم اتصال اندیشه ها شود. هرگاه مطالب پاراگراف در جای معین و مناسب نباشد پاراگرافی به میان می آید که آن را بنام پاراگراف « درهم و مغشوش » میتوان یاد کرد. به حیث مثال این پاراگراف :

بسیاری از مردم فرق میان هنر راستین و هنر دروغین را درک نمیکنند زیرا آنان تعریف صحیح هنر حقیقی را نمیدانند. اگر کسی تا بلوی زن زیبایی را می بیند و پس از مدتی، يك جزء جدا گانه نقاشی را نه بلکه تابلو را به صورت تام و کامل به خاطر می آورد؛ این نقاشی، هنر واقعی و راستین است. اگر کسی تابلوی زن زیبایی را می بیند و پس از گذشت هفته ها، صرف لباس، یاروی و یا جزء دیگری از آن پورتريت را به یاد می آورد؛ این نقاشی نمونه هنر راستین نیست. از این دو مثال، چنین نتیجه می گیریم که هنر راستین همان هنری است که بر اذهان و حافظه های ما تأثیر میکند و در آن جایگیر میشود، نه به سان اشیای زیادی که بالای هم ریخته باشد بلکه مانند اشیای زیادی که کاملاً به هم آمیزش یافته يك تمامیت و کلیت زیبا را به وجود آورده باشد. (از مقاله يك شاگرد.)

این گونه پاراگراف در نتیجه تفکر مغشوش و درهم به وجود می آید، و عموماً وقتی چنین میشود که مطالب پیچیده و مختلط باشد. چاره آن این است که مطلب مختلط و پیچیده به اجزا و انواع تشکیل دهنده اش. یعنی به «مراحل» متعددی در جریان ترقی و صعودی فکر، تقسیم شود بدین صورت، اگر پاراگراف ما شامل عده یی از دلایل باشد، میتوانیم بحث و تدقیق راجع به هر يك از دلایل را به حیث مرحله یی در ترقی و تصاعد فکر، تلقی کنیم و متیقن باشیم که همه آنچه را در باب هر مرحله گفتنی هستیم؛ پیش از عبور از آن مرحله به مرحله یی دیگر، خراشیم گفت. بایده این مرحله ها درهم و مغشوش نباشند؛ بمطالب ضمنی و فرعی که پیشتر مورد تدقیق قرار گرفته، دوباره مراجعه نشود؛ اندیشه های بعدی خوشایند یا ناپسند به میان نیاید؛ کوششهای بیموقع و بیهوده برای تأکید

مواد فرو گذاشته، صورت نگیرد، اگر مواد تازه به خاطر مان بیاید، به هنگام دوباره نوشتن پاراگراف باید آنها را در جای شان ذکر کنیم. خلاصه اینکه، نظم و ترتیب مقتضی حرکتی مترقی و متصاعد است.

یگانه استثنای آنچه در بالا گفته شد، مسألهء جمله های خلاصه کننده است. جمله هایی که در طی آنها نظری به مطالب گذشته انداخته میشود و عصاره و مفهوم پاراگراف در آنها جمع مییاشد؛ به حیث مثال، آخرین جملهء پاراگراف بالا: «خلاصه اینکه، نظم و ترتیب مقتضی حرکتی مترقی و متصاعد است.» اگرچه این گونه جمله ها به ندرت برای اختتام پاراگرافها استعمال میشود؛ با آنها گاهی که پاراگراف طولانی یا پیچیده و مختلط باشد، خالی از ارزش و فایده یی نیست.

اکنون انواع کثیرالاستعمال تنظیم و ترتیب مطالب در اینجا ذکر میشود. رایج ترین اقسام ترتیب و تنظیم برای نگارش تشریحی یا استدلالی، عبارت از اینهاست: (۱) از ارزشهای کمتر و کوچکتر به ارزشهای بیشتر و بزرگتر، ترتیب تدریجی صعودی و ارتقایی؛ (۲) از آشنا به نا آشنا؛ (۳) از کلی به جزئی (روش تعلیلی)؛ (۴) از جزئی به کلی (روش استقرایی).

نظم و ترتیب معمول و مروج برای نگارش حکایتی، ترتیب تاریخی است، یعنی از زمانه یی پیشتر به زمانه یی بعدتر، و برای نگارش توصیفی، از یک جای به جایی دیگر یا از یک قسمت به قسمتی دیگر.

درپایین، پاراگرافهای برای نمونه نقل میشود که انواع گوناگون تنظیم و ترتیب را در منکشف ساختن پاراگراف ارائه میکند.

۱- از ارزشهای کمتر و کوچکتر به ارزشهای بیشتر و بزرگتر؛
ترتیب تدریجی ارتقایی - اهمیت یا دلچسپی متزاید.

پاراگراف ۱۰

سه مرحلهء پنهان کردن و مستور داشتن خودی شخص وجود دارد. نخست، مستوری؛

محفوظیت، اختفا؛ هنگامی که شخص خویشتن را از نظر هادور بدارد و نگذارد آن سان که هست شناخته شود. اختفای دوم، به شکل منفی است؛ آن گاه که شخص اشارات و استدلالهایی به میان آرد که وی آن طور نیست که هست. وریاکاری سوم، به شکل مثبت است؛ آن وقت که شخص به صورت صریح و تلاش آیز، دورویی و ظاهر سازی و بهانه کند آنچه باشد که نیست. (ظاهر سازی وریا کاری، از فرانسس بیکن).

به پارا گراف (۹) و حاشیه یی که بر پارا گراف (۸) نوشته شده و پارا گراف (۲) نیز مراجعه شود.

۴- از آشنابه نا آشنا

پارا گراف ۱۱

دو طفلی که شب هنگام به طول جاده روستایی راه همیرفتند بادیدن چیزی عجیب مایل به سفیدی که با شرشرها و جرجرهای آهسته به سوی شان می شتافت به هراس و وحشت افتادند. درست به هنگامی که آنان میخواستند فرار کنند یکی شان، چیز آشنایی را در آن شی تشخیص داد و فریاد کشید: «اوه، پشاو! چیزی به جز روزنامه یی که شمال آن را می برد، نیست! این نکته میرساند که آنان باروزنامه آشنابودند. به همین صورت، مسایلی که شخص در زندگی با آنها روبه رومیشود در بیشتر حالات مسایلی می باشد که بصیرتی را ایجاب میکند، و مقتضی مشاهده یی است به چنان صورتی که عاداتی را برمی انگیزد و بیدار می سازد که هدف و مقصودی راتهی می بیند یا به توافق موء ثر در چنان حالات رهنمایی میکند. اینها مفکوره هاست.

(اساسهای روانشناسی عمومی، جی، اف، داشیل).

۳- از کلی به جزئی: روش تعلیلی

پارا گراف ۱۲

به هر حال، معجزا از اشکال مشرح، آشکار است که ما هیچگاه نمی توانیم در زمان به عقب برگردیم. هر قدم به عقب در زمان، افزایشی در وزن مجموعی مادهء کیهان

را در بر دارد و (مثلاً با ستاره گان مصنوعی خاص) ، مانمی توانیم آنقدر به عقب برگردیم که این وزن مجموعی به لایتناهی برسد. در واقع ، کاملاً ممکن است به وسیله محاسبه های تخمینی که قبلاً ذکر کرده ایم حدی تعیین کرد. نابودی کامل تمام ماده یی که اکنون در کیهان است درجه حرارت سطح زمین را به قدرشش هزارم یک درجه بلند خواهد برد و نابودی یک میلیون چند این ماده ، درجه حرارت را ۱۶۰ درجه بلند خواهد برد. مانمی توانیم پذیرفت که تشعشع و حرارتی به این اندازه بتواند در فضا وجود داشته باشد. درجه حرارت زمین به وسیله مقدار تابش و حرارتی که از آفتاب می گیرد تعیین میشود؛ زمین حرارتش را متعادل میسازد بنابراین به قدر انرژی که میگیرد به همان اندازه انرژی را دفع میکند. در مورد رادیواکتیویته خود زمین تصحیح کوچکی لازم است، اما این امر نباید باعث اضطراب و تشویش ما شود. آنچه ما را نگران و مشوش میسازد، و در واقع کاملاً تعادل را بر هم میزند، حرارت و تشعشع یک میلیون کیهانهای مرده خواهد بود که اگر حرارت و تشعشع آنها از فضا لاینقطع به سوی ما جریان میداشت، در آن حال حرارت سطح زمین از درجه جوشاندن آب بالاتر میرفت و زمین نمی توانست در بین اخذ و دفع حرارت و تشعشع تعادل برقرار کند.

خلاصه اینکه، حرارت و تشعشع یک میلیون کیهانهای مرده، بحر ها و دریاهای ما را و خود مان را می جوشانند. (کیهان ماحول ما، سر جیمز جینز)

۴- از جزئی به کلی: روش استقرایی

پاراگراف ۱۳

چندی پیش آقای محترم می اندکی پس از امتحانهای ورودی، با هیجان خیلی زیاد نزد من آمد. او گفت که ما اشتباهی بزرگ کرده ایم که فلان شخص را از مکتبی که او نام برد نگرفته ایم. من گفتم: «اما او در امتحانهای ورودی کامیاب نشد» و او دوباره به ذکر مزایا و برتری های اخلاقی آن بچه پرداخت. من گفتم: «عفو کنید شما نمی فهمید. او در امتحانهای ورودی کامیاب نشد» و گفتم: «باید

بدانید که اگر «جبرئیل فرشته» برای شمول در «یونیورسیتی پرستن» نام نویسی
 میکرد و نمی توانست در امتحانهای ورودی کامیاب شود. ممکن نبود شامل شود. «
 این عقیده برای او جدید و بی سابقه معلوم میشد. این بچه از مکتبی فارغ شده
 بود که سجیه و اخلاق را پرورش میداد، و او شخص خوب و دوست داشتنی با سجیه
 و اخلاقی قابل ارائه بود. بنابراین وی بایست در هر یونیورسیتی پذیرفته میشد.
 من نمی توانستم مسأله را از این پهلوی با این نظربینم، زیرا يك یونیورسیتی
 موه سسه بی دارای هدف و مرام است. در بعض سالهای قبل ما نسبت به آقایانی
 جوان احساس ترحم و دلسوزی کرده ایم که به قدر کافی با اساسهای يك کورس
 مقد ماتی آشنا نبوده اند. اینان در امتحانها انداخته شده اند، و من همیشه احساس
 کرده ام که ما بنابر يك اشتباه، مقصر بوده ایم و پدران و مادران آنان را مجبور ساخته ایم
 بیهوده پول خرج کنند و این جوانان وقت خویش را بیهوده ضایع سازند. و بدین
 سان من عقیده دارم که همهء دانشگاهیان اکنون باید خویشان را بر انگیزند
 و بیدار سازند و بدانند که هدف و مرام يك یونیورسیتی چیست. هدف و مقصود
 يك یونیورسیتیه فهم و تعقل (۱) است؛ یگانه هدف یونیورسیتی به حیث يك
 یونیورسیتی، فهم و تعقل است؛ در حلقهء دانشگاهیان، به حیث گروه متشکلی از
 جوانان؛ چیزهای دیگری هم لازم است؛ باید در حلقهء ایشان تفریحات و سرگرمی هایی
 باشد که آنان را از فشار و زحمت همیشگی جهد و کوشش برهانند؛ باید
 در آنجا چیزهایی باشد که دل را پر نشاط و لحظه های فراغت را
 مسرت انگیز سازد؛ اما به حیث يك یونیورسیتی، یگانه هدف فهم و تعقل است.
 (وودرو ولسن)

۱- فهم، تعقل و ادراک: *intelect* - نیرویی دماغی که توسط آن تفکر میکنیم و میفهمیم.
 (مترجم)

۵. حکایت (روایت. Narration)

پاراگراف ۱۴

اگر پیشخدمت هتل بی درنگ فرامی رسید: فانی، زن جوانتر، خم میشد و بدون دشواری یکی از جامه دان های چرمی را برمیداشت. آنان درین باره مباحثه میکردند، یکی شان بوت های کری بلند و دیگری بوت های بی کری بادیست دوخته، به پا داشتند، زیرا مریل میگفت که آن جامه دان برای او به غایت سنگین است؛ و سپس هنگامیکه بالاخر پیشخدمت هتل فرار سید زن امریکایی خنده نرم و سریع و پراز نشاط جوانی خویش را سرداد. او از کلمه های جرمنی به جز «گولن تگ» (۱) رانمی توانست بگوید و تنها همین کلمه بود که وی میتوانست به خاطر آرد. هر سه شان از ایستگاه بیرون شدند، پیشخدمت هتل جامه دانها را خنده کنان حمل میکرد، و دوزن جوان بازوان همدیگر را گرفته بودند و همی خندیدند و به سوی شگفتی های بی پایان جهان زمستانی سرد آرام، یابه سوی روشنایی غروب هنگام لاچوردین طوفان خیز تا بستان، رهسپار شدند.

(«انشلوس»، کی بایل.)

۶- توصیف (تجسم Description)

پاراگراف ۱۵

شخص این آقای مشهور پیر چنان درست و مناسب به حیث نمونه بی از عظمت و شکوه آقایی ساخته شده بود که گویی بادیست کدام مجسمه ساز زرنگ و حیلہ گر هالندی ساخته شده است. قد او درست پنج فٹ و شش انچ بود، و محیط وجود او شش فٹ و پنج انچ. سرش کره بی تام و کامل بود و چنان حجم شگفت و حیرت انگیزی داشت که خانم معمر «طبیعت» با تمام استادی و ابتکار جنسی و نوعی خود، در ساختن گردنی که توان برداشتن این سر را داشته باشد با معما بی دشوار و گیج کننده روبه روبرو شده بود، بنابراین خانم «طبیعت» بخر دانه ازین کوشش آباورزید

۱- گولن تگ: Guten tag روز شما خوش (مترجم)

و همین گردن را در بالاترین نقطهء ستون فقرات وی، درست در بین شانه‌هایش به استحکام قرار داد. بدنش مستطیل شکل و مخصوصاً در قسمت پایین پهن و وسیع بود که خردمندان به با توجه یزدانی متشکل شده بود، بادر نظر داشتن اینکه او مردی بود که مشغولیتها و کارهایش باید نشسته انجام می یافت و از کار دشوار بی تأثیر و بیهوده راه رفتن، بیزار و متنفّر بود. پاهایش کوتاه، ولی به تناسب و زنی که این پایها باید متحمل میشد، قوی و نیرومند بود؛ پس وقتی که به پا می خاست چندان تفاوتی بایک بیرل بیر که بالای دو «دنده پنج» گذاشته باشند نداشت. چهره اش، آن نماینده و فهرست آشکار و درست محتویات مغز، صفحه صاف و وسیعی بود که با آن خطوط و چین خوردگی هایی که نمودار احساسات و عواطف و اندیشه هادر سیمای انسانی است، هرگز مخطوط نبود. دو چشم خاکستری کوچکش، به کردار دو ستاره کم نور در آسمان غبار آلود، به خیرگی در میانه رویش «بل بل» میکرد؛ و رخساره های فر به و سرخ و سفیدش که به نظر میرسید از هر چیزی که در دهانش فرو میرفت با ج گرفته است، به شکلی عجیب و غریب نقطه دار و رنگ به رنگ شده و به سان سیب سپید زبر گت بارنگ سرخ تیره رگه دار و خط خط شده بود. (تاریخ نیویارک، واشنگتن ایروینگ.)

۷- آمیزش حکایت و توصیف

پاراگراف ۱۶

به صورتی معقول و مدلل می توانست فرض شود که آن زن به وزش بادی که هر قدر از شب میگذشت قدری تندتر میشد و بیشتر جلب توجه میکرد، گوش فرا داده بود. در واقع، چنان برمی آمد که آن شمال به خاطر این منظره به وجود آمده، همان سان که به نظر می رسید این منظره برای آن ساعت ایجاد شده است. قسمتی از آهنگ باد کاملاً مختص و مشخص بود؛ آنچه در آنجا شنیده میشد در هیچ جای دیگر به گوش نمی رسید. جریانهای پیشمار تند و شدید باد از سوی شمال غرب پیاهی می وزید، و هرگاه هر یک از این جریان ها مسابقه آسا میگذشت

آواز پیشرفت آن به همه قسم تغییر شکل می‌یافت. احسن های نرم بچگانه، خشن مردانه و بم، در آن یافته میشد. خیز و کمانهء عمومی باد به صورت مجموعی، بر بالای گودالها و برجستگیها، به سان آواز آهنگدار بلند زنگها، شرنگس میکرد. از این گذشته، بزبغور معتدل يك درخت کاج نیز شنیده میشد. از خلال این آواهای قوی و شدید، و آن آواهای زیر و بلند، صدایی سست با آهنگی مبهم نیز سخت در تلاش و رقابت بود که میتوان آن را به نام آواز عجیب محلی خواند. این آواز که نسبت به آن دوتای دیگر، باریکتر و کمتر قابل سراغ و تعقیب بود، نسبت به همیشه خیلی زیاد موثر بود. در این آواز چیزی نهفته بود که ممکن است به نام عجب و شگفتی زمین خارء بته زار خوانده شود؛ و همین آواز در زمینهای سی که خالی از بته باشد شنیده نمیشود، این آواز به حالت هیجانی و عصبی آن زن سایه‌یی از تعقل و سنجش می‌بخشید که به صورت نا کاستنی و نا گسستنی دوامدار بود. («بازگشت بومی» توماس هاردی).

انتقال (Transition)

چون ذهن نویسنده از يك فكر به فكر دیگر سیر کرده پیش میرود، در این حال، به کلمه‌ها یا فقره‌هایی که ارتباط این مراحل ذهنی و معنوی را منعکس کند، ضرورت است. فرض کنیم که مادو فکر برای بیان داشته باشیم:

من مسرورمیشوم که رئیس جمهور را نیرومند ببینم. او قدرت فوق العاده دارد.

با آنکه این جمله‌ها به درستی از دو فکر ما نمایندگی میکنند ولی اینها به درستی نمودار «ارتباط و بستگی» این دو اندیشهء ما نیست. آنچه مادر ذهن داریم و آنچه باید مطابق آن بنویسیم، چنین خواهد بود:

من مسرورم که رئیس جمهور را نیرومند ببینم؛ اما او قدر فوق العاده دارد. من مسرورم که رئیس جمهور را نیرومند ببینم. اما تصور میکنم که او قدرت فوق العاده دارد.

ممکن است جمله نخست مثبت نامیده شود، و جمله دوم منفی، که چیزی را از جمله نخست تفریق میکند. تقریباً مانند ۴-۱=۳. احتمال دارد حذف و فروگذاری يك کلمه ساده «اما» سبب ابهام و عدم وضوح سرتاسر فقره شود. ما سه وسیله انتقال را که در بین پاراگراف استعمال میشود در اختیار خویش داریم. نخست، ممکن است کلمه یا فقره یی را که در جمله پیشتر به کار رفته تکرار کنیم:

نتیجه آن مشاجره و نزاعی بود در بین «سنا» و رئیس جمهور. اکثریت اعضای «سنا» معتقد بودند که...

دوم، ممکن است ما يك کلمه اشاره - ضمیر، اسم اشاره یا صفت اشاره، استعمال کنیم:

نتیجه آن، مشاجره و نزاعی بود در بین سنا و رئیس جمهور. «چنین» وضع همیشه پر است از خطر...

سوم، ممکن است ما يك عبارت انتقالی به کار ببریم:

نتیجه آن، مشاجره و نزاعی بود در بین سنا و رئیس جمهور. «بدین طریق» چنین واقع شد که...

از میان عده کثیر کلمه ها و عبارت های انتقالی، اینها را میتوان ذکر کرد: جمع و اضافه: بر علاوه (علاوه بر)، بیشتر ازین (ازان)، به علاوه، و انگهی، دوباره (بار دیگر)، با وجود، نخست، دوم (تا آخر)، با آخر، در آخر. تفریق و تضاد: اما، مگر، ولی، با اینهم، مع هذا، معذالك، در عین حال، به هر حال (به هر صورت)، هنوز، باز، از طرف دیگر، از يك طرف... از طرف دیگر، راست است که، در مقابل (در برابر)، پس از همه.

مقایسه: هم چنین، همین گونه (همین طور).

واقعه: در اثنای، در عین حال، در همان وقت، در عین زمان، در عین محل، با عین اهمیت.

مقصود: به این منظور (مقصود) ، با این ملاحظه ، بادر نظر داشتن (گرفتن) اینک .

نتیجه: بنابراین ، بالنتیجه ؛ بدین سبب ، این چنین ، بدین گونه (طریق) ، شکل ، صورت) .

تأکید: در موقع (واقعاً) ، یقیناً ، در حقیقت ، در هر حال .
خلاصه: به طور خلاصه ، خلاصه اینکه ، به صورت کلی (عمومی) ، مختصر
اینکه ؛ به صورت مختصر .

آوردن مثال: برای نمونه ، به حیث مثال ، مثلاً .

زمان: پس از چندی ، پس از مدتی طولانی ، در عین زمان ، در این اثنا ،
فوراً (فی الفور) ، بلافاصله ، بسی درنگ ، به زودی ، دفعه ، ناگاه (به ناگاه) .
مکان: به نزدیک ، آن سوی (آن طرف) ، ماورای ، به مقابل ، روبه روی .
بعضاً گفته میشود که ممکن است نویسنده بی خوب ، به سبب مهارتی که
در استعمال همین وسایل متعدد آشکار کردن ارتباطها در بین افکار - تکرار کلمه
یا عبارات اشاره ، کلمه ها نسبت و ربط و عطف ، و فقره ها و عبارتهای انتقالی - دارد ،
شناخته شود . استعمال این وسایل ارتباط را در پارچه زیر ملاحظه کنید و در
نظر بگیرید ؛ در این پارچه ، حلقه های ارتباطی و اتصالی بین جمله ها در قوس
کلان و حلقه های اتصالی در بین اجزای جمله ها در قوس کو چک گرفته شده
است (۱) :

به اثر بیشتر فزاینده و «در سایه تطبیق و تعمیل آن» در جهان مادی و طبیعی ،
مهمترین و قابل ملاحظه ترین پیروزیهای قرن اخیر به دست آمده است . (بنابرین)
ما با ندکی رضایت و خرسندی میگوییم که «ما» در عصری (علمی)
زندگی میکنیم . اما متأسفانه (این) معنای آن را ندارد که (ما) در روش

۱- برای یادآوری جدول حرف های ربطی که در محل ارتباط و اتصال اجزای جمله ها
استعمال میشود ؛ به صفحه اخیر مبحث (نابیت) مراجعه شود . مجله ادب ، شماره ۲ ، سال ۹
ص ۱۶ - ۱۷ .

«مان» کاملاً (علمی) هستیم. صرف (این معنی را دارد) که (همه)ی (مان) از مزایا و منافع (ساینس تطبیقی) برخورداریم، بیشتری از «ما» تفکر «مان» را به واسطه (ساینس) نمایی رنگ میدهد، «و» عدهء قلیلی از «ما» صاحب کفایت و صلاحیت تعقیب زور طلب و دشوار (ساینس) محض و خالص، میشویم. آن عده از (ما) که سرگرم کار حقیقی (ساینس) نیستند، مخصوصاً محتمل است که رنج پذیر سوء تعبیرات «آن» شوند. درست «همان طور» که هر دین بزرگ و دتر «یا» دیرتر در حجاب يك ميتو لورثی پوشیده شده، «به همان گونه» (ساینس) مثبت نیز توسط هواداران خیال پرداز «ش»، «و» اشخاص مودل مانندی که دماغهای ساده «و» دقیق را اقناع میکنند «و» گریم روراه ابقانات و تحقیقات هستند، «آنانی که» بیش ازین به شکاکیت صبرآمیز «دانشمند» راستین، «نسبت به» درك روء یا و تصور لایتناهی رمزهای «مذهبی» پی نمی برند، تحریف و پوشیده و سوء تعبیر شده است. (به عبارتهای واضح، ساینس) ميتو لورثی منحصر به خود «ش» را انکشاف میدهد. (از «خطابه یی در کالج امبرست»؛ جی. اف. و بچر)

گذشته از انتقال در بین پارا گراف. باید نویسنده ارتباط و اتصال فکر خویش را از يك پارا گراف به دیگری؛ نیز آشکار کند. ممکن است وی يك «جمله» انتقالی «که يك پارا گراف را به پارا گراف سابق متصل سازد به کار ببرد یا ممکن است يك «پارا گراف انتقالی» را که يك قسمت مشخص انشا یا مقاله اش را به قسمت دیگر ارتباط دهد استعمال کند. در برخی موارد، شاید يك پارا گراف (طرحی) یا خلاصه کننده، ارتباط میان پارا گرافهای گذشته یا آینده را نمایان سازد. مثامهای زیرین را مطالعه کنید:

جمله های انتقالی:

پس از تحلیل مزایا و منافع طرح و پلان در نظر گرفته شده، اکنون عیوب و زیانهای آنرا مطالعه میکنیم.

از سوی دیگر، آشکار است که دشمنان مادرپی آوند که آخرین کوشش خود را باشکستن محاصره اقتصاد به عمل آرند.

پاراگراف انتقالی:

«بااینهم، من می‌خواهم سنجیه‌های عجیب‌معینی در این الهه تان رابه‌شما نشان بدهم. این الهه اساساً در دو چیز باخدایان بزرگ یونانی و قرون وسطایی قرق دارد - نخست، در مورد ادامه نیروی جسارت آمیز او؛ دوم، در مورد وسعت و قلمرو آن.» (دادوستد؛ رسکین.)

پاراگراف خلاصه‌کننده:

پس، درین بخش، به سه دوره عمومی تماس شده است: (۱) از آغاز تاصبحگاه مدنیت؛ (۲) از زوال امپراتوری روم تا شکستن رنسانس؛ و (۳) از طلوع اروپای جدید تا روزگار معاصر.

• • •

موضوع (۱) و تفکر

يك موضوع تام و كامل آن است كه آغاز، ميانه و پايانی داشته باشد. ارسطو در موضوع تام و كامل، هيچ كلمه يی را كه وظیفه آن، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، در طرح نخستین آشكار نباشد، نباید نوشت. الن پو

در واقع به هنگام آموزش طرز نوشتن پاراگراف، روش نگارش يك موضوع کوتاه را نیز فرا گرفته ایم و اکنون در مورد موضوعهای طولانی تر، قواعد جدیدی برای آموختن نداریم. به صورت کلی و عمومی، پاراگراف عیناً مانند يك موضوع طولانی، يك مبحث، یا يك كتاب است. اما آن سان كه زمینه نگارش وسعت می یابد، به همان گونه رعایت قواعد موضوع شایسته و درخور (مواد و مطالب) و ساختمان صحیح و سالم (شكل و قالب) دشوار و دشوارتر میشود.

مواد و مطالب - گردآوری مواد

سستی و ضعف همیشگی نگارشها و مقالات شاگردان ابهام، بی هدفی و کسالت آور بودن آنهاست. برای رفع چنین ضعف و سستی، نویسنده باید پیش از همه علاقه یی حقیقی و راستین به موضوعی كه برگزیده است داشته باشد. پس ازین، نویسنده باید مواد کافی و فراوان در اختیار داشته باشد. این شرایط - دلچسپی خود شخص و مواد کافی - در برابر عبارتهای مبهم و بی ثمر، پاراگرافهای درهم و مغشوش و جمله های مهمل و بی لطف و تناسب، كه به كثرت نوشته نویسنده جوان و تازه كارر اناقص و معیوب میسازد، بهترین

نگهبان است. کوشش بی ریادرین موردبسنده نیست؛ نویسنده باید کاملاً به موضوع علاقه و دلچسپی داشته باشد، و این علاقه اساساً به مواد و مطالب - مقدار کافی افکار و اندیشه ها - مربوط است.

آن سان که جارج هنری لیویس گفته است «یگانه مدعا و هدف ادبیات» این است که آنچه را خودشان نتوانسته اند درك کنند به دیگران بنمایند تا آنکه يك شخص خودش این را به وضاحت درك نکند، چگونه میتواند آن را به دیگران نشان بدهد؟ و چگرنه آن شخص میتواند خودش به وضاحت آن را درك کند تا اینکه آنرا آزمایش نکند و به صورت کامل و دقیق نیاموزد؟ چسان کسی میتواند شخصی یا محلی را توصیف و ترسیم کند تا اینکه آن را به درستی و راستی درك نکرده و مشخصات آن شخص یا آن جای ران دیده باشد؟ چطور کسی میتواند حادثه یی را حکایت کند تا اینکه آنچه را که واقعاً رخ داده معلوم و مشخص نسازد؛ و چگرنه میتواند داستانی بپردازد تا اینکه همهء مناسبات با همی حوادث آن را در تسلط خویش نیابد؟ چسان شخصی میتواند چیزی را که به درستی نفهمیده است تشریح و توضیح کند؛ یا چطور میتواند راجع به موضوعی که درباره آن نیندیشیده و شواهد و براهین کافی فراهم نکرده است باهیجان و حرارت استدلال کند؟

بسیاری از محصلان نگارش، دریافته اند که به موضوعی یا راپوری علاقه نداشته اند ولی چون امکانات آن را فراهم کرده اند، برای شان دلچسپ گردیده است. هنگامی که معلومات و اندوخته های کسی در باب موضوعی، از خلال تحقیق و تفکر افزایش می یابد، به همان پیمانه علاقه اش نسبت به آن بیشتر می شود؛ زیرا علاقه و دلچسپی اساساً به معلومات و اطلاعات ارتباط دارد.

بنابر این، نخستین مرحله در نگارش يك موضوع، تحقیق و مطالعه آن است تا که آشنایی و شناسایی کاملی درباره آن حاصل شود. ما باید نخست دانش و اطلاع کافی کسب کنیم، یعنی مواد و مطالب فراوان به دست آریم. از میان چهار روش به دست آوردن مواد و مطالب: تفکر، مشاهده، بحث و مذاکره، و خواندن - هر يك میتواند چیزی به ما بدهد.

در روش نخست، یعنی در اندیشیدن و تفکر، ما از خویشتن پرسشهایی میکنیم و می‌گوئیم که به آنها پاسخ گوئیم. شواهد و امثله، تقسیمات منطقی، علل و نتایج، مشابهت‌ها و اختلافات را جستجو میکنیم. ممکن است تنها همین روش ما را به نوشتن موضوعی که از پنج صد تا هزار کلمه را احتوا کند قدرت ببخشد. اما اگر در نظر باشد که موضوع طولانی تری بنویسیم، آنگاه به استعمال روشهای دیگر گردآوری مواد و مطالب نیز ضرورت می‌افتد. روش دوم، مشاهده، مارا در یافتن شواهد و مثالهای تازه، علاوه بر آنهایی که از مایشها و چشم دیدهای خودمان به خاطر آورده ایم، کمک می‌کند. هر آنگاه که نویسنده احساس کند که به قدر کافی مشاهده نکرده است، باید وی درین راه قدم فراتر نهد و بیشتر به مشاهده بپردازد. روش سوم، مباحثه و مذاکره شفاهی، ما را، توان می‌بخشد که افکار و اندیشه‌های مبهم و بی‌نتیجه و ناقص خویش را بیشتر واضح و قطعی و کامل و بامقصد، بسازیم. صحبت کردن و سخن گفتن روی موضوع بار فقا و دوستان، از یکسو افکار و مثالهای جدیدی که بوسیله آنان خاطر نشان میشود بدست میدهد و از سوی دیگر نیروی حافظه و استدلال ما را برمی‌انگیزد. روش چهارم و آخرین، خواندن کتابها و دیگر مواد چاپ شده، ذخیره لازم و ضروری اندیشه‌ها و افکار را بدسترس مامی‌گذارد. در باره هر موضوعی، منابع و مآخذی، معتبر از اشخاص باصلاحیت و متبحر، وجود دارد که با صرف مدت‌های طولانی به میان آمده و ذخیره قابل ارزشی از افکار و اندیشه‌ها را در بر دارد و ما از ادیم که ازین ذخیره دانش و اطلاعات آنان استفاده بریم بشرط آنکه به آنان اعتبار، احترامی فایز شویم (۱). مخصوصاً باید این نکته را بدقت رعایت کنیم که مآخذ همه مواد اقتباس شده را که خواه بصورت مستقیم

(۱) این جمله مربوط به آن کشورهای پیشرفته غربی یا شرقی است که دانشمندان و محققان و نویسندگان متعدد و بیشمار دارند و هر سال صدها کتاب و رساله و مجله و نشریه انتشار میدهند و علوم و فرهنگ بسان جریان خروشان سیلاب پیش میرود و افزایش می‌یابد. اما تأسفانه در مالک پسمانده در تحت شرایط ناگوار که علول غلتهای گوناگون است کتابها و رسالات بصورت بسیار اندک و قلیل و در موضوعهای محدود وجود می‌آید و آن جریان خروشان و عظیم، درین مالک به شکل قطره‌های خیلی کوچکی و ناچیز و پاشان در می‌آید

در میان قوس کو چک، خواه بشکل غیر مستقیم با تغییر عبارت و به الفاظ و کلمات خودمان نقل شده، ذکر کنیم و از مدیون بودن خویش به صاحبان اصلی آن افکار و اندیشه‌ها، اظهار شکران و سپاسگزاری کنیم. (۱)

تنظیم و ترتیب

بهنگام ترتیب و تنظیم مواد و مطالب، نخستین و آخرین چیز یک باب مد نظر داشته باشیم، پلانی معین و مشخص است. موضوعی که صرف یک یاد و پاراگراف را احتوا کند میتوان پلان آنرا در ذهن طرح کرد ولی پلان موضوع طولانی، همیشه باید بر روی کاغذ طرح شود. در غیر آن، احتمال دارد که مقدار زیاد نیروی خویش را در نوشتن قطعاتی که باید از بین برداشته شود، در کوشش به غرض تغییر موضع پاراگرافها نظر بتقسیمات منطقی، و در تهیه مواد مهمی که از یاد برده ایم صرف کنیم؛ که نتیجه کلی آن، علاوه بر رنج و زحمت ما، بمیان آمدن طرز ناقص و ضعیف نگارش افکار ناتمام و نیمه متشکل است. اگر ما بر ناشکیبایی و شتابزدگی خویش فایز آییم؛ در می یابیم که آسانترین روش، تهیه کردن طرح و خاکه (۲) واضح و روشن است که بهنگام نوشتن، پیش چشم ما باشد.

ماباید در اثنای نوشتن موضوع به خاطر داشته باشیم که بیان (در نظر داشتن

(۱) با کمال تأسف باید گفت این نکته مهم در کشور ما خیلی کم مراعات میشود. سرفتهای آشکار معنوی و ادبی به پیمانهای زیاد و حتی به صورت شرم آ و راز طرف اشخاصی که در درجه های مختلف دانش و ادب قرار دارند یا تصور میشوند، به عمل می آید. در اینجا طرز تحقیق و نگارش شایسته، وزشتی و ناپسندی دزدی را حتی در مراحل عالی تحصیل به کسی نه می آموزند. دیگر اینکه بیشتر کتاب ها و رسائل و مجله ها از مالک همسایه می آید و زمینه سرفتهای بی باکانه را بنا بر منحصر به فرد بودن و یابه سبب دور بودن محل چاپ و انتشار کتاب، مساعدتر میسازد. این وضع وقتی با دو عیب دیگر که عدم تبهر و صلاحیت در موضوع، خواه تألیف خواه ترجمه، و نداشتن زبان مادری (۱) است می آمیزد؛ از میان شماره محدود کتب و رسائل، یک تعداد آنها را از اعتبار و ارزش علمی و ادبی و استفاده دیگران، ساقط میکنند.

(۲) طرح، خاکه : Outline

تنظیم و ترتیب) و (آشکار کردن تنظیم و ترتیب) فرقی موجود است. ممکن است موضوعی طولانی ولو اینکه بدون تقسیمات پاراگراف یا انتقال در بین پاراگرافها نگاشته شده باشد، ترتیب و تنظیمی قابل درک در آن نهفته باشد؛ لیکن این تنظیم و ترتیب بندرت برای خواننده آشکار میشود. برای واضح ساختن نظم و ترتیب موضوع باید چنان پاراگرافهای منظمی بنویسیم که به سان اعضای يك موجود زنده، باهم آهنگی به یکدیگر توافق و پیوستگی بدارد. چنانکه (ا، س، هل) میگوید: استاد هنر انتقال، هر پاراگراف را چنان آغاز میکند و پایان میدهد که گویی هر يك، از پاراگراف پیشتر رشد کرده در پاراگراف بعدی نفوذ میکند؛ چنان بسهولت و سادگی در نگارش پیش میرود که خواننده بی آنکه از طی مراحل مختلف آگاه باشد موضوع را دنبال کرده بانجام میرساند (۱). هر پاراگراف نو، نوعی از مرحله‌ی رادر جریان مترقی فکر و اندیشه، نشان میدهد؛ اما اینکه یقیناً کدام مرحله است، باید بوسیله يك کلمه، فقره یا جمله انتقالی تصریح شود. بطور مثال، اگر ما در صدد بررسی و تدقیق محفلها و مجلسهای سعادت مندانه زندگی برادرانه هستیم (۲) و میخواهیم که از این مرحله بمرحله مجلسهای ادبار آمیز آن قدم گذاریم، نباید تند و ناگهانی پیش برویم بلکه باید بسادگی واضح سازیم که ما از يك مطلب فراغت یافته‌ایم و بدیگری می‌پردازیم. يك پاراگراف جدید درین موضوع، میتواند چنین آغاز شود:

اما زندگی برادرانه مجلسهای ادبار آمیزی را نیز در بر دارد... یا: بهر حال؛ زندگی برادرانه مجلسهایی کاملاً از نوع دیگری را نیز در خویش دارد.... اگر ممکن باشد هر پاراگراف را با پاراگراف قبلی ارتباط بدهید. برای آموختن طرح و خا که نگارش و مثالهای آن، به مبحث (سادگی و فصاحت) و برای آموختن طرز انتقال، به مبحث (انتقال) رجوع شود.

(۱) *The Principles of Rhetori* پرنسپهای آیین نگارش (۱۸۹۵)، ص ۲۳۹

(۲) زندگی برادرانه *Fraternity Life*؛ سازمانها و دسته‌های جوانان محصل در یونیورسیتی‌های اضلاع متحد امریکا که رمزه‌های پوشیده و پنهانی دارند و عموماً در يك لیلیه زندگی میکنند. (مترجم)

تناسب (۱)

این نکته که باید قسمت های مختلف يك انشا یا مقاله با ترتیب و تسلسل منظم ، یکی در پی دیگری آید کافی و قناعت بخش نیست ؛ باید این قسمت های گونا گون نظر به ارزشهای نسبی و مرتبطشان ، به درستی متناسب باشد. آنچه در تفکر ما با اهمیت یا بی اهمیت است ، باید به همان شکل در نگارش ما جلوه کند . آنچه در نظر ما جزئی و کوچک است باید آنرا مختصراً تدقیق کنیم ، یا تنها از آن ذکر ی به عمل آریم ؛ و آنچه مهم و برجسته است باید طوری مورد بحث و تحقیق ما قرار گیرد که اهمیت و برجستگی آن ثابت شود ؛ و آنچه بزرگترین اهمیت را داراست باید به طور تام و کامل مطالعه و بررسی شود تا که خواننده در قیمت گذاری و ارزیابی ما ، دچار اشتباه نشود . اگر مادر پی نگارش داستان کوتاهی هستیم ، نباید مقدمه بی بنویسیم که بامن داستان تناسبی نداشته باشد ، یا وقتی که به جای حساس یا هسته داستان میرسیم نباید شتاب و بی صبری کنیم . و اگر مقاله بی تشریحی می نویسیم نشاید موادی را که به نسبت تابع و تشکیل دهنده است ، توسعه و انکشاف دهیم و نباید از حقایق و اندیشه هایی که برای فهم و درک موضوع ضروری و اساسی است به صورت مختصر و طرح مانند بگذریم .

امکان دارد قانون تناسب ، بسیار ساده به نظر آید ؛ اما در ساحه عمل ، دشواریهایی دارد . در مرحله اول ، شاید اهمیت يك مطلب از دو نظر باشد : اهمیت آن به نسبت موضوع ، و اهمیت آن به نسبت خواننده . فرضاً اگر مایه بی کلاماً تشریحی یا به عبارت دیگر شرحی در باب سیستم حکومت ملی اضلاع متحد (مثلاً برای يك دائره المعارف) می نویسیم ، باید تقسیمات اصلی و فرعی حکومت را به تناسب اهمیت شان در آن سیستم ، مورد تدقیق قرار بدهیم . از طرف دیگر ، اگر نوشته تشریحی ما از نظر هدف و مقصود آن ، قسمی یا به صورت کلی ، استدلالی باشد مثلاً وقتی

که بخواهیم برای روزنامه یی به طرفداری کدم کاندیدیت سیاسی، مکتوبی بنویسیم؛ باید برای تأکید و اهمیت دار ساختن، چنان استدلالهای رابه کار ببریم که بهترین تأثیر را بر خوانندگان روزنامه وارد کند. یابه حیث مثال، چون بخواهیم در اطراف محافل دوره فا کو لته تدقیق کنیم، مسلماً جای کمی برای لباس (شاید يك پارا گراف كوچك) نسبت به اطوار و رفتار (كم از كم يك پارا گراف طولانی) تخصیص خواهیم داد، زیرا مطلب نخست نه تنها خودش اهمیت کمتر دارد بلکه هر يك از اهل مجلس نیز چنین نظر به دارد، البته به استثنای اهل آن مجلسی که تولید کننده پارچه و لباس باشند! همچنان وقتی که برای خوانندگان که محصل باشند بنویسیم، ممکن است جای کمی برای موضوع مطالعه (فرضاً سه پارا گراف) نسبت به موضوع رأی عقیده (مثلاً پنج پارا گراف) تخصیص بدهیم. اگرچه پدران و مادران ماو يك بخش بزرگ اهل فا کو لته باین نظریه اهمیت نسبی مخالف باشند، با آنهم شاگردان امروزی امریکایی از تدقیق و بررسی در باره عادت مطالعه شان و روش مطالعه شان کمتر متأثر و متحسین میشوند؛ اینک از تدقیق و مطالعه راجع به این حقیقت که بسیاری از آراء و نظریات و حتی عقاید محکم آنان صرفاً تقلیدی است. قانون تناسب، مقتضی بحث مفصل و وافی به مقصود در باب مطالب آخرین است، که احتمال دارد بدینقرار تنظیم شود:

پارا گراف نخست، عقیده و نظریه چگونگی به میان می آید (با چندین نمونه و مثال)؛ پارا گراف دوم، يك تمثیل؛ پارا گراف سوم، يك تمثیل دیگر؛ پارا گراف چهارم، يك تمثیل دیگر؛ پارا گراف پنجم، عقیده و نظریه چگونگی باید به میان آید (با چند تمثیل). وقتی به آخر موضوع، یعنی به موء کدترین نقطه می رسیم، این دسته پارا گرافها باید تأثیر و نتیجه نیرومندی بار آرد.

آنچه تا کنون گفته شد سخن را به دشواری دیگری در رعایت قانون تناسب، می کشاند. دشواری اختتام انشا یا مقاله، که باید کوششهای مادر این قسمت تقویه و تشدید شود. در تمرین و ممارست، ثلث یاربیع آخر انشا و مقاله، ضعیف ترین

قسمت آن است؛ مابدون اعتنا و توجه به تناسب و تأکید. در این شتاب میکنیم، زیرا وقت ما کم است یادچار خستگی و کسالت می شویم. علت هر چه باشد، حتی شکسپیر هم نمایش نامه هایش را به سبب صحنه های ضعیف آخر بار بار صدمه زده است. باید درست به خاطر بداریم که تأثیر يك پارچهء نگارشن معمولاً به طور تدریجی افزایش می یابد؛ فراموش نکنیم که وقتی آخرین مرحلهء نگارشن - نتیجه و هدف - در برابر مانمودار میشود، باید کوشش خود را تقویه کنیم و اگر ممکن باشد بر شدت آن بیفزاییم، و به یاد بداریم که در اینجا - در نتیجه - مسا بقه برده باباخته می شود.

آغاز و انجام

چندین قرن پیش، ارسطو اظهار کرد که موضوع تام و کامل آن است که شروع، وسط و انجامی داشته باشد. اما این قول معنای آن را ندارد که يك انشای مقالهء تام و کامل باید مقدمه یی، ذی المقدمه یی و نتیجه یی داشته باشد. البته این روش، طرح و نقشه صوری است که تنها در موارد نادر، به حیث مثال در يك راپور، تیسس یا استثناء در کتابی پیچیده و مشکل، قابل تطبیق است. مقدمه ها و نتیجه های موضوعات در اغلب نمونه ها. قسمتهای برجسته و ضروری نگارشن تام و کامل نبوده صرف ضمیمه های است که نه به اساس قوانین بلکه بنابه میل و نظریهء فردی و به طور فنی و ماشینی به موضوع پیوسته می شود. آنچه منظور ارسطو بوده این است که باید موضوع تدریجاً از آغاز به انجام برسد. ما باید از آغاز شروع کنیم، نه بیشتر از آن؛ و در پایان به انجام برسانیم نه پستر از آن.

از آغاز شروع کردن، مانند شروع بایك مقدمه یا خود را با عطاالت در موضوع رها کردن، ساده و آسان نیست. نویسندگان توانا و چیره دست با در نظر گرفتن نوعیت و چگونگی موضوع، و در نظر داشتن خواننده، روشهای گوناگون شروع را به

کار می برند . (۱) اکثر اوقات آنان بی درنگ و بلا فاصله شروع میکنند یعنی به یکبارگی سر از قسمت نخست موضوع می گیرند و شاید عبارتی را که به تمامیت و کلیت موضوع اشاره کند بدان می افزایند . بدین نهج :

در محافل دوره فاکولته هیچ چیز نسبت به وضع لباس و پوشاک گیرنده تر نیست .

(۲) بیشتر اوقات جمله نخست به غرض ارتباط موضوع با معلومات یا تجارب خواننده استعمال میشود :

هر خواننده داستان ، هر فارغ التحصیل یونیورسیتی ، میدانند که زندگی دوره یونیورسیتی به متحد الشکل شدن - مخصوصاً از نظر لباس - متمایل است .

(۳) بعضی اوقات نویسنده نگارش را با جستجوی طریق غلبه بر عقیده ی بی اساس یا سوء تفاهمی احتمالی آغاز میکند :

اگر چه من در نشان دادن ارزش محافل ، که در همه اجتماع ضروری و حتمی است دچار ضعف و خطا نخواهم شد ، ولی معتقدم که محصل امر یکایبی قربانی «میل غریزی دسته جمعی» است و این میل غریزی دسته جمعی امروز جهتی ادب را آمیز و پراز بد بختی و پریشانی را اختیار کرده است .

(۴) یا نویسنده به غرض برانگیختن دلچسپی خواننده ، نگارش را آغاز میکند و در این صورت عبارتی نکان دهنده و شگفت یا متضاد را به کار میبرد ، و یا قوی مناسب و درخور را که خیلی مأنوس و آشنا نباشد نقل میکند ، و یا حادثه یی را که موضوع را شرح میکند بیان میدارد :

محفل - بهترین و زشت ترین مظهر زندگی است .

امرسن اعلان کرد : «هر آنکه او انسان است نباید مطابق هر ظرف شکل بگیرد . تابستان گذشته ، به هنگام تعطیل دروسکانسن با یک فارغ التحصیل فاکولته ملاقی شدم که

هر يك از اين روشها يا طريقه هاى ديگر شروع كه براى يك موضوع معين ، بهترين آغاز باشد ؛ تا كه ما چندين روش را آزمائش نكنيم ، بهتر بودن آن يكي آشكار نخواهد شد . براى آنكه خوب آغاز كنيم بايد خيلى دقيق و محتاط باشيم .

فرضاً اگر جملهء نخست ، جملهء پر نشاط و شادمانه باشد احتمال دارد به ما چنان الهام دهد كه پارا گرافى شادمانه و سرور انگيز بنويسيم ، و اين امر به نوبت خود فورو نيروى بيشترى به ما اعطا خواهد كرد .

وقتي كه ما به انجام نگارش رسيديم ، زمانى كه همهء آنچه را در نظر داشتيم بگوئيم گفتيم ، آن گاه بايد طريق اختتام را نيك بدانيم . اگر قسمت آخر موضوع ، با همهء قسمت هاى ديگر ارتباط و تناسب منطيقى ندارد ، اين امر موضوع را كامل و موزون نخواهد گردانيد و چيز ديگرى براى گفتن باقى نخواهد گذاشت .

بدينصورت ، اگر پارا گراف آخر دربارهء اينكه عقيدة و نظريه چسان با يديهء ميان آيد بحث كند ، شايد جملهء آخرين چنين باشد :

به اين طريق شايد ما به استقلال فكر نائل شويم تا اينكه به عدم مسوئوليتى درد ناك ورنج دهنده و فريبنده .

يا احتمال دارد جملهء آخرين ، مطلب پارا گراف آخر را با موضوع انشا يا مقاله پيوست سازد :

... ، يقيناً مثالى موهى و ثرو گيرنده براى اختلاف بين استقلال و محفل . و يا ممكن است جملهء آخرين ، سعى و دقتى يا استنباط و استنتاجى را پيشنهاده كند ، و يا مسأله يى بزرگتر از نوعى را كه مورد تدقيق قرار گرفته ، و يا مطلوبيت عملى را تذ كر دهد ، با آنكه اين روش اختتام خطر آن را دارد كه ما را از موضوع اصلى به دور افكند . اگر پيش از نوشتن ، پلانى كه خواه در ذهن خرايه بر روى كاغذ طرح شده باشد ، ساخته باشيم ، جملهء آخر نسبت به جملهء نخست ما را كمتر دچار زحمت و دشوارى خواهد ساخت ، زيرا ما قبلاً در شروع ، اختتام را تشخيص ميداهيم .

مأخذ : كتاب انشا و نگارش

(ترجمه محمد نسيم نكتهت)

تأليف فurst و سنيدهمن

نویسنده پروفیسر تارن

یونانی و باکتریا

—۴—

ترجمه محمد علی زهما

... اما راجع به وجود جادهء تجارتی اکسو-کسپین از باکتریا بطرف غرب و (باصطلاح جادهء شمالی) و همچنین از هند که در کتابهای درسی و تئوریهای مروجه رول بس بارزی را بازی کرده است، دلیل تاریخی موجود ندارد و حتی هیچگونه فرضیه‌ای برای وجود چنین جاده‌وراه نمیتوان مورد دسترس خواننده گذاشت. حقیقت امر چنان بوده که پتروکلس هیأتی را میفرستد قادر بارهء کسپین معلومات کافی مورد دسترس بگذارد؛ هیأت پتروکلس دهانهء اترک (Atrek) - ادیده و گمان میکند که دهانهء مزبور اکسوس است و از این سوء تفاهم چنان نتیجه میگیرند که گویا اکسوس در کسپین فرو میریزد. در عین زمان همین راپوز را مورد دسترس انتی مخوس میگذازند و در آخر بدین نتیجه میرسند که يك راه تجارتی را میتوان باسانی درست کرد.

وبعد ها ازین گفته و فیصله، که هنوز دست عمل سپرده نشده بود، چنان استنتاج کرده اند که راه تجارتی مزبور وجود داشته (۱).

بازبین رفتن راه تجارتی اکسو-کسپین همان مفکوره، که در زمان یونانیها اکسوس در کسپین میریخت، نیز از بین میرود و باید علاوه نموده گفت که تمام این سهوها در همان سهو و خطای پتروکلس مستتر بوده است.

اوخوس (Ochus) - اریس سفلی - با اترک (Atrek) و اوخوس اترک با اکوس مغشوش گردیده و این مغشوشیت و سرسامی چنان چیستانی را جلوروی

۱- برای ثبوت این موضوع به اثر پروفیسر تارن، یونانیهای در هند و باکتریا، لایحه چارده

سترابو گذاشت که وی به حل آن دست نیافت و من هم نمیخواهم در آن لحاف بیمار خودم را به پیچم. گرچه سترابو علی الاکثر از پتر و کلس نقل قول میکند ولی اینقدر میدانست که اِکسوس و جیحون در یک بحر فرو میریزند و آن ارال است. اما در این روزها بعضی شواهدی از منابع و مآخذ پارسی بدست آمده است که در آنجا چنین اظهار نظر شده است: «در قرن دوم قبل از میلاد اِکسوس از خوارزمیه مثل اینکه امروز میگردد، میگذاشت. «در عین زمان یک تیوری جاندار دیگر نیز در این مورد وجود دارد و آن اینکه در دوره هلنیک و هم بعد از آن یک شاخه دریای مزبور بسوی دریای جیحون فرستاده شده و در همان بحر فرو میریخت. اما بیشتر از آن نمیخواهم در این موضوع به پیچم بعلمت اینکه این کارساینس است نه کار علمای تاریخ (۱).

شاهان یونانی، باکتریا-سغدیان را بیک تعداد ستراپی ها تقسیم کرده بودند، ستراپی های مزبور اپارشی های سلیکود بوده و از نقطه نظر نظام سیاسی این چنین تقسیمات اموراتاری و کاروبار مملکت داری را آسان و سهل میساخت. این سیستم را جانشینان سلیکود، بشمول پارتیا و حتی دولیکه هرگز سلیکودنبودند و اما تحت نفوذ و تأثیر سلیکود و یا پارتیا بودند، دنبال کردند.

شاهان یونانی باکتریا چنان روش ها و نظام هایی را خلق نمودند که در قرن اول ق. م. تقریباً سرتاسر آسیا از آن سیستم هادنبال میکردند؛ خیلی ها امکان دارد که تشکیلات جدید در باکتریا یا در روزگار دایدوتوس *Diodotus* شروع شده باشد. در این فرصت لازم میدانم از این نکته صرف نظر نکرده و آنرا مورد دسترس خواننده محترم بگذارم:

بصورت قطعی برای ما معلوم نشد که دایدوتوس ملقب بشاه شده باشد. پس به جرأت نمیتوان گفتهء بالا را بدون دغدغه و شک پذیرفت.

۱- به «یونانیها در باکتریا و هند» اثر پروفسور تارن، لاحقه (۱۵) رجوع فرمایید.

بدون تردد و اشکال میتوان گفت که تشکیلات مزبور قبل از ده رده پارتیا بوجود آمده زیرا پارتیا روشهای مزبور را دنبال میکرد؛ لیکن باز هم واضح نگردد که آیا آن تشکیلات را متریدتس اول *Mithridates* راه انداخته بود و یا اینکه مال متریدتس دوم بوده است. لیکن متریدتس اول از یونیدیموس بعد تر بر سر اقتدار آمده بود و از اینرو با احتمال قوی میتوان گفت که آن تشکیلات را یونیدیموس طرح ریخته است. فهرسته ستراپسی با کتیریا بر عکس فهرسته ستراپسی کپه دوشیا *Cappadocia* ارمینا و پارتیا از حوادث و دستبرد زمان محفوظ نمانده است. و از ستراپسی با کتیریا نامهایی را که میدانییم *Tapuria* و بوبکین، که در کدام بخش سغدیان و واقع بوده، میباشد. لیکن خیلی احتمال دارد که اسم بدخشان بندوبین *Bandobene* بوده باشد.

با احتمال قوی امکان دارد که نام بند و بین پاروپامیزاد از همان بندوبین بدخشان گرفته شده باشد. از این نکته، بنابر اساس تشابه در هند، با تمام معنی متیقن هستیم که ستراپسی را توسط جنرالهای (*Strategio*) اداره و کنترل میکردند. و این عمل، البته تقلیدیست از سلیکودها، بطور عموم سیستم اداری نیز به پیروی از سلیکودها - منصفه اجراء گذاشته میشد؛ را جمع به اینکه چگونه تغییراتی را در سیستم اداری وارد کرده بودند معلومات موثق مورد دسترس ما نیست.

با کتیریا، «ام البلاد» و «بهشت روی زمین» بوده که بلخ امروز - پایتخت - از آن نمایندگی میکند، لیکن در آن سامان تقریباً هیچگونه کاوش و حفاریات صورت نگرفته و از همان جهت درباره آن معلومات کافی در دست نداریم. احتمال میرود که شهر مزبور بشهر سوسا شباهت داشته باشد. این جا خانه عنعنوی مدرسه زردشت بوده و اسم دیگر آن زراسپه شاید از معبد اذر اسپ گرفته شده باشد. سترابو بر آنست که ام البلاد بهر دو طرف رود باکتروس (*Bactrus*) یعنی رودخانه بند امیر و دره (*Darah*) که به اکسوس میرسد، آبادان بوده است.

خیلی ها امکان دارد که اسم دوم زراسپه نام يك بخش مخصوص و معین آن بوده باشد. باکتریا را سر از نو اسکندر بنام اسکندر به آباد کرده است. از بنمو ضوع موعرخان چنین صحبتی میکنند نه یونانیها. در دوره یوتیدیموس ام ابلااد باید قیافه و شکل شهر یونانی را بخود گرفته باشد. زیرا بر علاوه اینکه شهر مزبور مرکز مبادلات مال التجاره بوده، بصورت قلعه و حصاری مستحکمی درآمده بود. معبد الهه بومی آن که موسوم به انایتس *Anaitis* بود مرکزی را برای اهالی آنولا تهیه کرده بود. موقف اجتماعی این معبد، ایساگیل (*E-Sagila*) در بابل و معبد فینای (*Nanaitis*) در سوسامینماید. الهه قدیم اکسر س بصورت الهه زرخیزی به نمونه بابل، انکشاف دیده و از عناصر کیفیت بابل برخوردار گردیده بود یعنی در ردیف (*Ishtar*) قرار گرفت. پرستش این الهه در سرتاسر پارس و امپراطوری هخامنشی اعلام گردید در زمان (*Artaernes*) و این خود تقلید است از جهان بابل. در معبد الهه مزبور يك تصویر وی وجود داشت؛ این تصویر تاج طلائی را که هشت اشعه و یکصد ستاره دارد بر سر نهاده و پوستی را پوشیده که پارسی ها آنرا دوست داشتند. الهه و تاج نوروی بر روی سکه های وی، دیتمتریوس، ضرب زده شده بود. و این، بدان مفهوم است که وی الهه باکتریای یونانی و سپس الهه پوشکلاوتی گردیده بود.

اونیسیکریتیوس (*Onesicritus*) میگوید که در يك وقت وزمانی مردمان باکتریا سگانی آدم خوار را قریه میکردند و کسانی که در حالت نزع میبودند طعمه آنها میگرددید.

این رسم و رواج را اسکندر ممنوع قرار داده بود. من چنان فکر میکنم که قصه مزبور بدوره قبل از ایرانی تعلق داشته و یا اینکه قصه بالاجعلی و انتحالی بوده است. نخستین وظیفه هر پادشاه یونانی این بود که در وازه ایران را در مقابل مردمان نیمه وحشی شمال و شمال غرب مسدود نماید. این وظیفه را شاهان مزبور تا زمانی که مهاجرت پوهیجی ها شروع گردیده بود، بخوبی انجام

دادند. فشار بر شاهان مزبور از دو طرف وارد میشد: از طرف شمال از وادی جیحون و از طرف شمال غرب تا اکسوس خط میر این فشار میبود.

حکومت پارس و به تعقیب آن اسکندر، یکک تعداد حصارهای مستحکمی را در مقابل خط سیر فشار یو هیجی ها بپا نمودند. این حصارها را شاهان یونانی، نه تنها تأمین کردند بلکه بر تعداد آن افزوده آمدند. اگر یونانیان بر سر بر فرغانه فرمانروایی کرده باشند (در حالیکه فرمانروایی وی بر فرغانه یقینی است) در آن صورت خط دفاعی در برابر فشار اجنبی ها در از تر بوده است. راجع بدین موضوع که آیا در دوره فرمانروایی یونانیان موس فشار بر سر حدات قلمرو وی زیاد بوده، نمیتوان به یقین اظهار نظر نمود. در مرحله اول شاید مردمان بومی همان جادر بوجو دآوردن فشار سهم داشته باشند و اسکندر هم فقط مردمان بومی را دیده بود. چادر نشینان بعد ها بحرکت آمدند از دریا عبور کردند و با کتربا را تاراج و چپاول نمودند. در مرحله اول فشار واقعی باید از طرف شمال غرب متوجه با کتربا بوده باشد زیرا بدان سمت کدام سد طبیعی، مانند جیحون، وجود نداشته و اکسوس آنقدرها دشوار گذر نمیبود. بطرف غرب و شمال غرب یکک سلسله کوهلونی های نظامی و قراول خانه های مستحکم وجود داشت که حتی بعضی از استحکامات آن بدوره پارس تعلق داشت. دشمنان درجه اول با کتربا کانقد را سیون بزرگ سکا (Saca) که موسوم به مسگیتای میباشند، برده و دشمنان درجه دوم آن سکر را و کای بودند؛ این دو دسته مردمان در کمین نشسته بودند تا در فرصت مساعد بر با کتربا حمله کنند اما آن فرصت و وقت هنوز فرا نرسیده بود. چنان نمی نماید که شاهان یونانی قصد در هم کوبیدن قبیله مسگیتای را نموده باشند تا بدان وسیله خوارزمیه و خط سفلائی اکسوس را بدست بگیرند. به پارسیان در عهد میتریدتس مبادرت نمودند. اینها عنعنه اسکندر را فراموش نکرده بودند اما فکر توسعه جویی ایشان بطرف دیگر متوجه شد.

نیز همین مردم مانند دهای (*Dahae*) که برای اسکندر عسکر تهیه میکردند، برای شاهان یونانی عسکر تهیه مینمودند. در حقیقت، اگر وضع بحرانی میشد، میشد از این چادر نشینان استعانت خواست و ایشان را همردیف خویش در برابر دشمن استعمال کرد. از این تکتیک نکلومیدس و هیراکس (*Hierax*) استفاده نموده و گالائای (*Galatae*) را بمفاد خود در کار و زارگاه استعمال کردند. بکار بردن این تکتیک گرچه خیلی بزرگت بوده و مادر باره، این موضوع سرگذشت جالب توجهی را مورد دسترس خوانندگان خواهیم گذاشت.

از همین تکتیک، یعنی استعمال چادر نشینان، یوتیدیموس در مقابل انتیوخوس سوم بمفاد خویش کار گرفته بود و انتیوخوس را وادار نمود که با یوتیدیموس معاهده صلح را امضا کند. این یک امر طبیعی مینماید که قبیله مسگیتای محاصره با کتریا را از حواشی سرحدات بدقت میدیدند و مترصد فرصت نشسته بودند تا از آن محاصره استفاده نمایند. یوتیدیموس انتیوخوس را توسط همین قبیله تهدید میکرد و حتی به انتیوخوس گفت که اگر وی بیشتر به محاصره با کتریا یا فشاری و اصرار ورزد، وی مجبور خواهد شد که از قبایل مزبور استعانت نماید. در نتیجه، این تهدید یوتیدیموس کارگر افتاد و انتیوخوس آماده شد که با یوتیدیموس میثاق صلح را امضاء کند.

چادر نشینان معتاد بودند تا از مردمانیکه مستقر بودند خراج بگیرند. تازمانیکه مردمان مستقر به چادر نشینان خراج میدادند، البته، از یغما و چپاول ایشان در امان بودند. شاهان یونانی با سرسختی تمام مجاهده مینمودند که بدین وضع ناهنجار و خانه برباد کن پایان دهند. همین وضع بود که انتیوخوس را وادار نمود تا واحه مرو را توسط یک دیواریکه ۱۸۷ میل طول داشت، محاط نماید؛ و شاید این یگانه دیواری نبوده باشد که برای نجات از تهدید چادر نشینان بنیاد گذاشته شده بود، بلکه دیده میشود که دورا دور بخارا، سمرقند و بلخ (با کتریا) دیوارهای مشابه دیوار مرو بنا شده بود. خیلی امکان دارد که دیوارهای فوق الذکر در دوره

یونانیها اعمار شده باشد. نیز احتمال میرود که مردمان جدید و تازه واردی در سرتاسر قرن سوم به با کتر یا آمده باشند. یوئیدیموس یگانه مردیونانی نبوده که از جهان یونان وارد سرزمین با کتر یا گردیده بود: در سال ۳۲۶ اسکندر قریه‌هایی را که بدون دیوار و حصار بود، بنامود. چانگت کیان در سال ۱۲۸ قریه‌هایی را میبند که دورا دور آن با دیوارها احاطه شده بود.

در نزدیونانیهای شرق بعید «هزار شهر با کتر یا» ضرب المثل شده بود، اما، البته، بعد از دوره فرمانروایی یونانیها در آن سامان، تعداد باشندگان یونانی یا اروپائی را در آن سامان، نمیتوان حدس زد. لیکن رویهمرفته، از قصد یوکرآتیدس برمی آید که تعداد ایشان باندازه کافی بوده است. یونانیهای دوره یوئیدیموس، مرکز سلطنت یوئیدیموس را بنام‌های با کتر یا، اسکندریه-با کتر یا و بعدها یوکرآتیدیا ثبت کرده‌اند. در سغدیانه، اسکندریه اسخیت. (*Alexandria Eschate*) در کرانه جیحون (خجند) و هم اسکندریه-اکسو س ثبت شده است. اخیرا الذکر مشکوک است. نیز با احتمال قوی-انتیوخ (۱) (*Antioch*) در فرغانه وجود داشته، آنهم در صورتیکه اسکندریه اسخیت (*Alexandria Eschate*) را برای مرتبه دوم اعمار نکرده باشد، نیز احتمال میرود که دیتمتریوس شهری را در سغدیانه بنام دیتمتریاس بنیاد گذاشته باشد، زیرا يك اثر سانسکریت که بزبان تبتی ترجمه شده از شهری در ممیترا (*Dharmamitra*) یاد میکند و کلمه در ممیترا شکل «پراکریت» اسم دیتمتریوس دریو که پورانه میباشد. مترجم تبتی علاوه نموده میگوید که اسم مزبور در اصل ترمیته (*Tarmita*) بوده و این ترمیته در اصل ترندامروزی است که در شمال دریای اکسوس واقع شده است. . . . پس از روی گفته‌های بالامیتوان حدس زد که دیتمتریاس موقعیت خیلی‌ها دلبیزی را احراز کرده بود زیرا از دو راه بارزگانی استفاده میکرد:

يك راه همان راه تجارت شمال بود که به با کتر و س منتهی میگردد و راه

دیگر همان راه نرافیکی دریای محلی بوده که از اکسوس استفاضه میگردند. شواهدی از منابع و مآخذ یونانی در این موضوع مورد دسترس ما نمیباشد، بعلمت اینکه از سه شهر دیومتریاس فقط دو شهر آن که یکی در سغدیانان و آندیگری در سند بوده، معلومات داریم؛ شاید تحقیق و تتبع در این زمینه موقعیت شهر سوم را مورد دسترس مابگذارند. از آنجاییکه حمله بر هند بدون نیروی که از مردمان یونانی تشکیل شده باشد امکان ناپذیر مینماید، پس انسان حدس زده میتواند که اگر بتعداد شهرهای زیادی یونانی وجود نداشته، حتماً کولونیهای نظامی زیاد در قلمرو یونانیهای باکتریا و سغدیانان وجود داشته. تمام نامهایی که توأم با اسکندریه در باکتریا و سغدیانان ذکر گردیده، یا احتمال قوی کالونیهای نظامی بوده است؛ طوریکه از تحقیقات برمی آید در آسیا و رای فرات پولیس (Polis) اساس گذاشته نشده بلکه تمام آنها کولونیهای نظامی بوده است. لیکن این کولونیهای نظامی برای اینکه مقاصد خود را بچنگ آرند تبارزمیگردند و اسم مخصوصی بر خود نمی نهادند و فقط بمقصد ستروا خفا نامهای قریه های برمی را بو خود می نهادند و بعد از آنکه از چو کات کولونی نظامی در می آمدند و رسمیت شهری بندی را پیدا میگردند، باز هم همان اسم اول را تغییر نمیدادند. برای این نکته ایستد و ربخوبی روشنی اذداخته است؛ در پارتیا، شرق صحرای پارس، از بعضی اسامی مزبور ایستدور ذکر میکند، لیکن اثر وی در باره باکتریا خموش است. خیلی جای تأسف است که ما از معلومات بسیار گران بهای ایستدور در موضوع باکتریا محروم مانده ایم.

لیکن در باره خا که عمومی آن میتوانیم تا یک اندازه معلومات دهیم. ستانمت یونانیها در باکتریا بصورت عمومی بوسیله کولونیهای نظامی بسامان میشد و بعضی از این کولونیها بعد از آنکه بصورت پولیس درآمد، نام سابق خود را تغییر نداد. از این کولونیها دوتای آن با اسم یونانی وجود دارد: یکی آن تیرا (Thera) در سغدیانان و آندیگری روتیا (Rhoetea) در باکتریا میباشد.

این دو کولونی را باشندگان ستانمت یونانی بنام مسکن و مأوای اصلی خود ها

نام گذاری کرده اند. نیز احتمال میرود که یک کولونی دیگر با اسم (۱) یونانی ارگوس در سکتیا (۲) وجود داشت.

لیکن باید علاوه نموده بگویم که گفته های بالا مسأله کولونی ها را فیصله کرده نمیتواند. چرا؟ برای اینکه کولونی ها باید محدود بوده باشد نه اینکه لاتعداد و لاتحصی. هدف و مقصد این کولونی ها این بوده که یک سرحد نظامی را در مقابل مسگیتای درست کرده و هم سرحد طبیعی جیحون را از آسیب و ضرر نگهدارند. سلیکودهای آسیای صغیر بدین منوال سرحد نظامی را درست کرد تا شهرهای ایونی را از آنها جم و تجاوز گلیتای (*Gaiatae*) نگهدارد و برای این کار هفت کولونی کفایت میکرد. در اینجا فرض میکنیم که مسگیتای از حیث تعداد و نیرو از گلیتای بیشتر بوده باشد، اما رویهمرفته از روی گلیتای قیاس کرده میتوانیم که دولشکر برای نگهداری و حفاظت اکسوس کفایت میکرد.

در سطور گذشته گفتیم دو اواخر قرن دوم ق. م با کتربا را بنام سر زمین « هزار شهر » یاد میکردند و هم یاد آور شدیم که چانسگ کیان مشاهد زرنسگ چینی بیچشم سر قریه های را دیده که دورا دور آن توسط دیوار ها حصار بندی شده بود. اگر ما خواسته باشیم از این موضوع سرسری بگذریم در آن فرصت بهمین نکته که باشندگان شهرهای مزبور فقط مردمان آسیایی و اروپایی بوده اند؛ قناعت میکنیم. خیلی امکان دارد که در یک کولونی نظامی بر علاوه یونانی و اروپایی مردمان اناطولی و یا مردم قبایل کوهستانی محلی بود و باش میکردند. این حقیقت در رومان (*Avroman*) دیده شده. و هم امکان دارد که بعضی افراد مستلیمت زنهای محلی را بزنی گرفته بودند.

۱- کشور قدیمی در شمال دریای سیاه

۲- به پاورقی صفحه ۱۲۰ اصل کتاب « یونانیها در باکتريا و هند » نمره (۳) رجوع فرمایید.

اما تعداد کوه‌های نظامی، برای اینکه بر موضوع «هزار شهر» پرتوافسگند، بسکلی کافی نمی‌نماید. در این موضوع که باشند گمان يك تعداد شهرها را حتماً مردمان با کتربا تشکیل میدادند. مجال شك و تردید نیست. چطور؟ بدین معنی که ما بایست از خود بپرسیم که با کتربسی بومی کیانند؟ در این فرصت با کتربا در دست ملوک الطوائف ایرانی بود؛ زمین‌ها به استثنای زمین شاه و سرف *Serf* وی؛ در دست آن زمیندارانی بود که در تاریخ اسکندر رول بارزی را بازی کردند. این زمیندارها در قلعه‌ها و حصارهای حصین زندگی میکردند و يك نیروی «نظامی» سواره که از نژاد و تبار خودشان میبود، زیر رکاب داشتند. زمین‌های زمیندارها را دهاقین سرف، که در قراء و دهکده‌ها بود و باش داشتند، زرع میکردند. و هم امکان دارد که برخی از این سرف‌ها ایرانی نژاد نبوده باشند. اگر چنین فکرمیکنیم که مردمان با کتربا بهر پیمانهای که بوده اند، در شهرها ماوای گزیده بودند، در آن صورت مجبور میشویم باینکه اعراف کنیم که دهقان ایرانی آزاد وجود داشته اما نمیتوان این خط را پذیرفت بعلمت اینکه هیچگونه شواهد تاریخی مورد دسترس ما نمیباشد که چنین فرضیه را تأیید نماید. در آن دوره در با کتربا دهقان آزاد وجود نداشت و تمام آن سرف بودند.

عده از محققین بر آنند که در پسیش (برخی عقیده دارند که در با کتربا دهقان آزاد وجود داشته) دهاقین آزاد، وجود داشت. از روی این گفته فقط چنین استنتاج میشود که يك نوع طبقه متوسط در آنجا وجود داشته و در غیر آن انسان نمیتواند بگوید که سرف‌ها در شهرها زندگی میکردند. یگانه هسته طبقه متوسط همان تاجرهایسی بود که امور کشاوران را اداره میکردند و احتمال میرود که همین مردم و اهل کشاوران در شهرها مسکن گزیده بودند. آری بسیار وقت از آن دوره سپری نشده که در کوهستانهای سکاتلیند، باستانی شهرهای کوچک، طبقه متوسط وجود داشت. چون شاهان یونانی آرزو داشتند هندها را بحیث همشهریان شهرهای یونانی در خاک هند بشناسند، لذا هندها حتی از همشهری بودن متمتع میشدند.

موضوع «هزارشهر» را میتوان قرار زیر ایضاح کرد :

شاهان یونانی سعی مینمودند تا سویهء سرف ها و قریه ها را بلند سازند . چانگک کیان از شهرهای یونانی یا کولونی های نظامی صحبت نمیکند، و تی فقط از قریه های بومی در با کتربا سخن میگوید . رویهمرفته ، چانگک باصراحت لهجه صحبت میکند : وقتیکه وی ته های (Ta-hia) را شرح میدهد مقصد از ته های ایرانی و باشخاص ایرانی شده میباشد .

چانگک سلطنت فرغانه را بنام تیوان (Ta-yuan) ذکر میکند . فرغانه در زمانی از ولایات با کتربا بود . چانگک قراء و دهکده های فرغانه را که دورا دور آن با دیوارها محاط گردیده بود ، هفتاد میداند . لیکن ، اگرشش کولونی نظامی برای نگهداری سرحد جیحون گماشته شده بود ، در آن صورت برای حفاظت تمام اراضی و سرزمین پهناور ، به کولونی های بیحد و حصری احتیاج مبرم احساس میکردند .

وقتیکه اسکندر با سپهتتمنز (Spitamens) داخل پیکسارگردید دورادور قریه ها را دیوار گرفت و قراول خانهای مستحکم در سرتاسر سفدیانه بنا کرد . این نکته میرساند که اسکندر در آن نقاطیکه کهورای ارزش سوق الجیشی بوده قریه های برج و بار داری را بنیاد میگذاشت ؛ اثری را که ایسدور (Isidore) در باره پارتیا نوشته ، نشان میدهد که در «مدیا» و بخش شرقی ایران قریهء بزرگی که با دیوار محاط گردیده ، عطف توجه مینماید . قریه های محدودیکه در سر وی ایسدور دیده میشود دورادور خود دیوار داشته و اگرچنین نمیبود بعض ولایات ایران در گرد و نواح خود هیچ باشنده نمیداشت . شاهان یونانی با کتربا ، حتماً از رهگذر تهدید چادر نشینان ، این سیاست را به پیمانء وسیعی که مانند آن در هیچ جا دیگر دیده نشده ، منصفه اجراء گذاشتند .

اگر چانگک کیان هفتاد قریه را در فرغانه ، که ولایت کوچکی بود ،

دیده است در آن صورت در باکتریا و سغد یا نه هزار قریه زیاد نمی نماید ،
 آنهم در دوره فرمانروایی سلیکود ها که فرشته صلح و امن برای دونس
 با الهایش را بر آن سامان گسترده بود . مقصد از این قریه های بزرگ ، که بادیهوارها
 محاط گردیده بود ، این بود که اهل قریه تا زمانی که قشون شاه یاستراپ بدان
 جا میرسد در مقابل حمله و تجاوز چادر نشینان از خود دفاع نمایند . در عین زمان
 به سرف ها استعمال اسلحه را یاد داده بودند تا خود شان در برابر دشمن دفاع
 کرده بتوانند . در اینجا باید خاطر نشان نمایم که زمامداران تخم حیات اجتماعی
 را در آنجا کاشتند و این تخم بمرور زمان ریشه گرفته و برگ و نوایی بهم رسانید .
 وقتی که گلیم زمامداری یونانیها از باکتریا و گود و نواح آن چیده میشود ،
 قریه های باکتریا از چنان رشد اجتماعی برخوردار است که به آسانی و سهولت
 تمام میتوانند امور زندگی و تشکیلات اجتماعی خود را انجام دهند چنانکه کیان
 که از باکتریا در زمان یو هیجی ها دیدن نموده بود ، میگوید : مملکت
 باکتریا زمامدار و پادشاه بزرگ ندارد ؛ هر قریه و شهر از خود رئیسی دارد .
 مقصد چنانکه کیان از قریه ها طوریکه در بالا دیدیم همان قریه هایی میباشد
 که دورا دور آنرا دیوار گرفته بودند . البته در هر قلمرو و سرزمین قریه های بومی
 از خود کلان شونده و رئیسی دارد . مثلاً میبینیم که در ارمینا کورماچ (Kormach)
 کلان شونده قریه بوده و در سرگذشت ز نوخون رول بس بارزی را بازی میکند .
 چنانکه کیان این نکته را بخوبی درک کرده و از همان جهت است که وی
 نمیخواهد آنرا ثبت کند . اما چیز را که وی میخواهد شرح دهد اینست که قریه
 های باکتریا تحت یک نوع سیستمی اداره میشود و هر قریه از خود سر برآورده یی
 دارد و میتواند بدون داشتن حکومت مرکزی کار و بار خود را با شایستگی
 ادامه داده و تجارت خود را با تمام سهولت راه اندازد .

نکات بالا نشان میدهد که چنانکه ناچه اندازه از مشاهده دقیق کار گرفته و از همین
 رهگذر اهل تاریخ و فرهنگ از وی سپاس گزار میباشد ، نیز از گفته های چنانکه کیان

برمی آیند که با کتربا بدرجهء انکشاف کرده بود که تا مدت مدیدی بدون داشتن حکومت مرکزی، انارشی در آن راه یافته نتوانست. تاریخ میداند که درازمنهء مابعد، يك بخش سوریه تحت امپرا طوری روم - بتانیه (*Batanea*) اورنیتیس (*Auranitis*) ترا کو نیتیس قریه های بومی از چنان تشکیلاتی برخوردار بودند که در بساموار فقط تقلیدی بود از يك شهر یونانی و پانگریکو سرومن. اینها اسامبله ها و کونسل ها داشتند که از عایدات و مصارف اجتماعی برخوردار میبودند. نیز مورد افسرانی مورد دسترس شان بود تا از امور مالی و خدمات عامه مراقبت و نظارت نمایند؛ در بعض موارد يك افسری در رأس امور قرار داشت که بنامهای مختلف از قبیل کو مرخوس (*Komarchos*) پروتوکومیتیس (*Protokometes*) ستراتیگوس (*Strategos*) یاد میشدند. در دوره های اخیر هلنیگ ستراتیگوس علی الاکثر بر کسانی اطلاق میشد که حاکم قضایی شهر یونانی بود. تشکیلات اینگونه قریه ها البته منشاء خود را از زمانه های یونانی ها نمیگیرد اما نه بدان اندازه مغلق و پیچیده که شهر یونانی بوده است. این همه حاصل و نتیجه سیاست سلیکود بود زیرا آنها بودند که سویه مردمان سرف و قریه های ایشان را بلند بردند و از همین نقطه نظر باید قریه های با کتربا را طوریکه چانگ کیان قریه های حصار دار میگویند، مطالعه کرد: قریه سرف بصورت حصار دار آمده بود و به اصطلاح از تشکیل «شهر داری» برخوردار گردید.

راجع به پیشرفت قریه ها، معلومات کافی در دست نیست اما اینقدر معلوم است که با کتربا بعد از آنکه برای مدتی فاقد حکومت مرکزی بود، کار و بار خود را بخوبی انجام میدادند. شهر های با کتربا در قرون دوم قبل از میلاد از سایر قلمروهای یونانیها در آسیا، جلو افتاده بود.

این عملیه را سلیکود ها شروع نمودند اما یوتیدیموس و پسران وی عملیه مزبور را منصفه اجرا گذارده و بپایه تکمیل رسانیدند. و از همین نقطه نظر یوتیدیموس و پسران وی قابل قدر میباشند.

من از اینکه در این موضوع به تفصیل صحبت کردم، معذرت نمیخواهم زیرا
انکشاف سرف و قریه های ایشان بصورت يك قریه متشکل و تقریباً متکی بخود،
مهمترین کار است که یونا نیا در آسیا نموده اند. از رهگذر همین انکشاف
تمام مردمان بومی آسیا متأثر میگردد و با انکشاف سوبه قریه وضع و سوبه حیات
مردم آن سامان بالا گرفت و این خود تحفه واقعی یونانیها برای باکتریا
بوده است.

تمام مردم باکتریا از صمیم قلب وادار یوتیدیموس بودند زیرا اگر مردم
طرفدار یوتیدیموس نمی بود، در آن صورت حتماً وی بسر نوشت مولون *Molon*
گرفتار میشد. ده هزار اسب سواره باکتریا دال بر آنست که در زمان سلیکودها،
که دوره صلح و امنیت بود، نفوس زیاد شده بود. این حقیقت که یوتیدیموس
باعسا کر سواره باکتریا جلوروی انتی مخوس سوم را گرفته بود، نشان میدهد
که وی بصمیمیت مردمان باکتریا نسبت بخودش تقین داشت و میدانست که
آنها از وی طرفداری میکنند.

سلیکودها همواره در ایران ناکام بودند و هرگز پیروز نشدند برای اینکه
مردمان آنولا با ایشان اظهار همدردی نمایند؛ در اثر همین دوری بین سلیکودها
و مردم بود که زمام امر را از دست سلیکودها بدررفته و در دست پارتیا افتاد. در
يك زمان امسکان داشت که پارتیا به قسمت های دور دست امپراطوری باکتریا
تجاوز نماید اما هرگز چنان اتفاق نیفتاد که پارتیا بویا بصورت متداوم امپراطوری
باکتریا را زیر کنترل خود نگهدارند از این گفته انسان میتواند چنین نتیجه بگیرد
که یوتیدیموس بهر طریقی که بوده صمیمیت و همکاری طبقه ارسطوکررات
باکتریا را برای خانواده خود کمایی کرده بود. به همین امر، اسکندر هم مبادرت
نمود و بناسی از همین مفکوره بود که اسکندر رخشانه *Roxane* را بزنی گرفت.
اسکندر از هر کس پیشتر این مسأله را که چطور شهر یونانی و فیودال ایرانی را دن
یکجا بگنجانند، حل کرده بود. و با حل این مسأله اسکندر فکر میکرد حکومت بر ایران

سهل است. در عین زمان دیده میشود که اسم یکی از حکام - ستراب - یوتیدی موس اسپیونس *Aspiones* است و این مرد با کتربایی بوده است. و نیز می بینیم مناندر بسکی از با کتربایی ها را بحیث کونسول خویش پذیرفته بود. حتی چنان مینماید که در دوره اشغال یونانیها، لسان سعد بانی - با کتربایی زبان نوشت و خوانگر دیده بود.

از گفته های بالا، باز هم باید چنین نتیجه گرفت که یونانیها و مردمان بومی با کتربا باتفاق همدیگر امور مملکت را اداره و کنترل میکردند؛ یعنی زمینداران با کتربا هم زمین های خود را میکاشتند و هم در ماشین سیستم اداری مملکت سهم میگرفتند. و ده هزار اسپ با کتربا باتمام وضاحت نشان میداد که بر تعداد غاشیه کشان زمین دارهای با کتربا افزودگی قابل ملاحظه یی بعمل آمده بود.

سیاست خاندان سلطنتی با کتربا، بصورت عموم، در با کتربا و هندو فرق فاحشی ندارد. اسکندر بالاخره بدین فیصله رسید که بر ایران در صورتی فرمانروایی میتواند که مردمان آنرا در امور مملکت داری با خود سهیم نماید. یوتیدی موس هم از بعضی جهات با کتربا را بحیث همکار خویش پذیرفت. انسان وقتی تاریخ خاندان سلطنتی با کتربا را میداند که متوجه این نکته باشد: بکدام وسیله یوتیدی موس و فرزندش، دیمتریوس، همدردی و همکاری زمینداران با کتربا را کمایی کردند و در عین زمان سویه سرفهارا دست انکشاف و دگرگونی سپردند. خیلی جای تأسف است از اینکه منابع و ماخذ هندی راجع بفتوحات مردمان با کتربا، زیر قیادت دیمتریوس، خاموش مانده است. نویسندگان هندی؛ بطور عموم، مردمان با کتربا را با یونانی در یک ردیف گذاشته و بنام یوانه (*yovana*) یاد میکنند در صورتیکه کلمه باهلیکه (*Bahlika*) را در هند برای مردمان نیمه خارجی شمال غرب هند، استعمال میکردند.

بر علاوه حقایق بالا که درباره روش کاری یوتیدی میباید مطالعه نمودیم؛ نیز مینگریم که یوتیدی موس بر علاوه سکه و یادراخمه چار گوشه یی اتیک، یک سکه سبکتری را، که بنام سکه پارسی فنیقی معروف بود، ضرب زد.

چون یوتیدیموس از یکطرف بقلبت نقره گرفتار شده بود و از طرف دیگر مردمان بومی سکه های کم وزن را دوست داشتند، لذا بدان کار مبادرت نمود. جانشینان یوتیدیموس از آن اقدام وی دنبال نمودند تا اینکه بالاخره سکه سبک در بین شاهان هند عمومیت پیدا کرد.

نتیجه گیربها بالا با تاریخ هنر متناقض نیست. این اثر با هنر دلچسپی ندارد اما در پرتو انکشافات جدید، هنریکه که به موضوع مربوط با کتریا از هم تفریق کرد. در راجع بدان صحبت نماییم: دو چیز را باید در مورد باکتریا از هم تفریق کرد. در مرحله اول هنر از یونان می باشد، هنر بزرگ سکه ها و پورتريت ها نه تنها یونانی خالص است بلکه سرگذشت کشور آبادان گریکو - باکتریا را با فصاحت و بلاغت تمام شرح میدهد. در این هنر تافتخ یو هیجی ها، هیچگو نه علامت فرسودگی و رخاوت دیده نمیشود. اما بجز دیکه یو هیجی ها پای در میان میگزارند هنر مزبور رخت از دیار باکتریا برمی بندد، نه در هند و نه در جای دیگر عطف توجه میکند. و مدرسه هنر مندان حکاکان یونانی - باکتریا محو و نابود میگردد. در عین زمان خیلی ناممکن مینماید که مرده هنر مندیکه در صفحات گذشته بنام معرفی شد فقط سه عدد سکه حکاکانی کرده و باقی در تمام عمر خویش دست زیر لاشه نشسته و انگیزه های هنری او را بکاری نگمارد؛ باید در آنجا یک مدرسه هیکل تراشی یونانی وجود داشته باشد. این حقیقت لازمائی نمیتواند واضح گردد که در بخش شمال افغانستان و مخصوصاً باکتریا حفريات بعمل نیاید.

موضوع دیگر باکتریا بومی می باشد. یک اثر هندی - ایرانی را که برای ما ایضاح کرده اند بابابل علاقه و دلچسپی دارد... لیکن در اثر کشف کوه خواجه (قصر رستم) در جزیره غدیره مونسیتان یک تیوری جدیدی توسط پروفیسر هرزفیلد (Herzfeld) پیشنهاد شده است. پروفیسر در لکچر مقدماتی خویش مدرسه مختلف هنری گریکو - باکتریا را پیشنهاد میکند و علاوه نموده میگوید که برپیکر هنر ایرانی زیورات و انگیزه هایکی را پوشانیده اند.

و این هنر با هنر پارسیا هم انداز مینماید، لیکن هنر مزبور فقط نقاشی میباشد، احتمال میرود که بقایای دیگر هنری وجود داشته باشد اما کوه خواجه اساساً از هنر نقاشی نمایندگی نمیکند. این موضوع هنوز بدست انکشاف نکرده باید در این مورد محتاط باشیم. کوه خواجه هنر زورداشت گداشته نشده و ما باید رابطه آنرا با آن شکل هنر گریکو-ایرانی تحت غور و مداقه بگیریم که پروفیسر روزناتوف (Rostovtzev) که عنوان گریکو-سکیان (Greco-Sakian) مطالعه نموده و مثال بسیار قدیم آنرا با رابطه با کتیرا دیده اند. چنان مینماید که در دوره پارسیا از فرات تا اندس در این هنر مخلوط ایرانی و هلنیستیک روان تازه دمیده شده باشد. ارزش و اهمیت نسبی این دو هنر در اثر تماس و رابطه نزدیک برای مدتهای مدیدی رویهم تأثیر نموده است، لیکن رابطه کوه خواجه با سلطنت یونانی یا کتیرا به طوریکه من فکر میکنم. اساس ندارد. هرزفیلد (Herzfeld) کوه خواجه را مال قرن اول میلادی میداند، وی نقاشی های آنرا (هنوز طبع نشده) با پورتریت های سکه های دوره کوشانی مقایسه مینماید (سکه های دوره کوشانی از ۵۰ میلادی آغاز و تا قرن دوم میلادی ادامه می یابد) و با رابطه این موضوع انسان چنان حدس میزند که یونانیهای با کتیرا در سیستان برای یک نسل فرمانروایی کرده اند. یعنی از سال ۱۸۷ ق. م تا سال ۱۵۵ ق. م. احتمال نمیرود یونانیهای با کتیرا در سیستان سکه ضرب زده باشند و تاریخ های فوق الذکر دو قرن از تاریخ کوه خواجه، که هرزفیلد تخمین کرده است، جلوتر میباشد.

این نکته بر همه کس آفتابی است که هنر بیش از مردمانی عمر میکند که آنرا بوجود می آورند، لیکن دشوار مینماید که انسان عقب برود و درباره هنری از هنری استنتاج کند که دو قرن بعدتر از هنر اول الذکر رواج داشته است. انسان دوست دارد هنر گریکو- با کتیرا را کشف کند و هم خیلی امکان دارد حلقه های اتصال آنرا در یابد. راجع بدین موضوع چنان فکر میکنم که باید اول معلومات

زیادی درباره هنر گریکو - ایرانی داشته باشیم تا اینکه بتوانیم بر موضوع گریکو - باکتریا روشنی اندازیم .

اما موضوع هنر و موشگافی در آن ساحه برای تاریخ هنر مهم می باشد و برای این اثری که ما داریم در آن باره سخن میگوییم ، آنقدرها مهم نیست .

خواننده البته میداند که ما در این اثر میخواهیم طرح اجتماعی و خا که سیاسی مردمان مخصوص و موقعیت آنها را کشف نماییم . نیز ما از آن بخش هنر (مثلا هنر گریکو - هندی گندهارا) که مفکوره مخصوص و معینی را افاده میکند و بر موضوع مارو روشنی می اندازد صرف نظر نمیکنیم . نیز از آن ادبیاتیکه مفکوره های معین و مشخصی را افاده میکند و بحیث یک منبع بر روی تاریکی های موضوعی روشنایی افکند نباید تجاهل کرد . بیایید برای یک لحظه چنان فکر کنیم که در باکتریا هنری وجود نداشته زیرا موادیکه در اثر حفاریات بدست آمده باشد ، وجود ندارد . سکه های باکتریا را نمیتوان سکه های واقعی پنداشت زیرا انکشاف آن غیر دور مال منماید . این گفته نوشته های مرا متأثر نمیسازد و بر علاوه چیزیکه گفتم با مسئله ، سیاسی ، نظامی و ارزشهای اجتماعی یونانیها و باکتریایی ها هیچ علاقه و رابطه ندارد .

عده محدودی از مقدونیها نیم آسیا را فتح کردند... لیکن هیچکدام مقدونی پورقربتی بر روی سکه حکاکی کرده نتوانست و مجسمه ای را درست نکرد تا توسط آن تاریخ خود را بطوریکه شاید و باید نگهدارد . برعکس شاهان یونانی در باکتریا کارنامه های فراموش ناشدنی را انجام دادند .

کارنامه های دیمتریوس و افسران وی در هند حیرت انگیز است . وقتیکه انسان در چهره های یوتیدیموس و دیمتریوس خیره میشود می بیند که آنها مردمان عادی نبوده اند .

آنها بیکه یونان را در قرن سوم و دوم قبل از میلاد در حال «فرسودگی» فکر میکنند ، نمیتوانند باتأیید اسناد تاریخی ادعای شانرا بکر می نشانند . (پایان)

سید سلیمان ندوی

زندگانی عایشه

رضی اللہ عنہا

—۴—

ترجمہ و تخلص دا کتر علمی

روایات مشتبہ و نادرست

بصورت عمومی میان انبیا و اہل بیت نیست و محبت کمتر میتواند سراغ شد ، ولی طوریکہ بمشاهدہ پیوست ؛ بین ہمسران حضرت محمد (ص) تمام محسنات اخلاقی ملاحظہ میشد . اگر بعض روایات مشتبہ نقل گر دیدہ است آنہا را نادرست وجعلی باید پنداشت . مثلاً روایتی کہ بین حضرت عایشہ و حضرت زینب گفتگوی سختی بعمل آمدہ از صحیح مسلم روایت گر دیدہ است کہ راوی اول آن حضرت انس بن مالک است . این واقعہ در سال پنجم ہجری بوقوع پیوستہ کہ در آن گاہ حضرت انس را در حجرہء حضرت محمد راہی نبود ، و اگر احیاناً حضرت انس در مسجد حاضر و گفتگو را شنیدہ باشد عاری از حقیقت می نماید ؛ زیرا اولاً بوقت شبانگاہ در حجرہء عایشہ حاضر نبود و ثانیاً چراغی وجود نداشت تا وقایع را برای العین مشاہدہ میکرد . بنابراین در نقل روایت مذکور احتیاط تا اندازہء مراعات نگر دیدہ است .

در ترمذی آمدہ کہ یک دفعہ حضرت صفیہ میگزیست حضرت محمد (ص) علت آنرا پپرسید . گفت « حضرت عایشہ و حضرت حفصہ میگویند کہ « مادر نظر حضرت پیغمبر نسبت از تو بر گزیدہ تریم » در حالیکہ من ہمسر و عموزادہ شما ہستم . » حضرت محمد (ص) او را دلداری داد و فرمود « بآنان میگفتی

از من معزز تر به نزد شوهرم - حضرت پیغمبر - کیست؟ چه پدرم هارون و عم من موسی است. « این روایت را امام قرمذی حمایت نمیکند و سایر روایان هم در صحت آن تردید دارند. بنابراین بر خواننده لازم است تا در مورد صحت آنچنان روایات تأمل نمایند تا صحت را از سقم تفاوت بتوانند.

وضع عایشه در برابر فرزندان اندر.

حضرت عایشه از انباق خود، حضرت خدیجه، چهار دختر داشت و آنان عبارت بودند از: حضرت زینب، حضرت رقیه، حضرت ام کلثوم و حضرت فاطمه. سوای حضرت فاطمه، هنگامیکه حضرت عایشه به حجله داماد رفت، دیگران از دواج کرده بودند؛ و حضرت رقیه هم در سال دوم هجری یعنی یکسال پس از زفاف حضرت عایشه، چشم از زندگی پوشیده بود؛ و حضرت زینب و حضرت ام کلثوم علی الترتیب در سالیان هشتم، نهم هجری رحلت نموده بودند. ولی بخاطر باید سیرد که در طول زندگی با همی متجاوز از هفت سال، هیچ واقعه کدورت بار میان نیامده بود.

حضرت زینب کلا نثرین دختر حضرت پیغمبر اسلام بود و پدرش او را خیلی دوست میداشت و با دختر او، که امامه نام داشت، بسیار محبت میکرد و او را در آغوش به مسجد میبرد و نماز میگزارد. حضرت عایشه میگوید که حضرت محمد او را دوست میداشت و بر شانه خود می نشاند.

هنگام زفاف حضرت عایشه، حضرت فاطمه جوان بود پنج و اند سال از او بزرگتر مینمود. در طول کمتر از یکسال بصورت مادر و دختر با هم زندگی کردند و در سال دوم هجری با حضرت علی از دواج کرد. حضرت عایشه برای ترتیب و تهیه جهیز فاطمه مساعی بسیار بخرج داد و بقول او از دواج فاطمه از دواج بهتر بیادنداریم. بعد از عروسی در جوار هم میزیستند کلسکینی در بین حویلی آنان وجود داشت و از کنار آن گاهگاهی با هم صحبت میکردند و حضرت فاطمه راهمی ستود و همی گفت: «پس از پدرش فاطمه انسان کامل است.» کسی از حضرت عایشه پرسید که

آنحضرت (ص) کدامین فرزندش را بیشتر گرمی میداشت گفت: «فاطمه». حضرت فاطمه، بقول حضرت عایشه، در کردار و رفتار با پدر خود شباهت نزدیکتر داشت، هر وقتیکه جهت دیدار پدر میشد آنحضرت (ص) به پامی ایستاد و بر جبینش بوسه میداد و او را بجای خود مینشانید. و هر وقتیکه حضرت محمد (ص) بمنزل حضرت فاطمه تشریف میبرد دقت راست می ایستاد و به پدر خود بوسه میداد و آنحضرت (ص) را در جای خود می نشانید. این روایت که حضرت فاطمه از اهل بیت و از آل عباس است نیز از حضرت عایشه نقل گردیده است.

حضرت عایشه میگوید: «یک روز در حالیکه تمام همسران آنحضرت (ص) حاضر بودند حضرت پیامد، آنحضرت (ص) او را در کنار خود جای داد و به آهستگی در گوش او چیزی گفت. حضرت فاطمه از شنیدن آن گریست و چون حضرت پیغمبر بقراری او رسید در گوش او چیز دیگری گفت و سپس حضرت فاطمه بخندید. «حضرت عایشه گفت: «فاطمه! پدرت برای گفتن راز خود ترا انتخاب کرد، علت گریستن تو چه بود؟» ولی حضرت فاطمه در افشای آن خود داری ورزید زیرا در خیالات پدر نمیخواست راز نهانی او را برملا سازد. پس از رحلت حضرت محمد (ص) آنرا از نهفته را افشاء کرد و چنین توضیح داد: علت گریه من این بود که پدرم وفات زود خود را بمن بگفت و سبب خنده ام اینچنین بود که آنحضرت (ص) فرمود «ای فاطمه! خوش نیستی که برگزیده همه خوبان عالم باشی.»

از خلال این وقایع میتوان نیک ملتفت گردید که چنانچه در رابط حسنیه بین حضرت عایشه و حضرت فاطمه برقرار بود. و این مسأله در روزگار اخیر حضرت فاطمه بوقوع پیوسته و منازعات فلک هرگز آئینه مصفای قلوب آنان را مکدر نساخته است.

شبهی حضرت ام سلمه بحجره حضرت عایشه شد و در ضمن صحبت بهم افتادند. سپس حضرت ام سلمه بمنزل حضرت فاطمه رفت و گفت: «حضرت

عایشه ترا و قیعت میکرد. « به مشورت حضرت علی نزد حضرت پیغمبر شد و شکایتها کرد. آنحضرت فرمود « بخدا سوگند که او محبوب پدر توست. » حضرت علی اظهار داشت آنچه حضرت عایشه در ابتدا گفت کفایت نمی کرد بخاطر حسادت این را نیز اظهار کرد « سوگند بخدا که او محبوب پدر توست. » را وی این هجو ملبیح علی بن زید تمیمی است که یکی از رؤا فض بوده و روایت وی بکلی دور از صحت می باشد. و هم این روایت نادرست مینماید که شبی بین حضرت عایشه و حضرت فاطمه پرخاشی بعمل آمد و پسانتر با ساس خواهرش حضرت فاطمه که ملکین میان حویلی آنان مسدود گردید.

واقعه افک.

مسلمانان در مدینه با دسایس و توطئه جدید یکدسته، در جماعت منافقان و دغلبکاران گرفتار گردیدند و آنان پیوسته جهت بی احترامی مهاجرین، مخصوصاً همسران آنحضرت (ص) چون حضرت عایشه و حضرت حفصه، حمله هامیکردند. ولی بتوفیق خداوندی تمام دسایس آنان نقش بر آب میگردد و نمیتوانست در مینای اتحاد و همبستگی مسلمانان خلی و وارد نمایند که یکی از این تهمت ها واقعه افک بود.

در سال پنجم هجرت، حضرت پیامبر در حوالی بخد بابنی مصطلق داخل پیکار گردید. و بر روایت ابن سعد شمار کثیری از منافقان درین معرکه سلاح پوشیده بودند. طبق معمول طور یکی گفته آمده حضرت محمد (ص) در مسافرت های خود یکی از همسرانش را با خود میداشت. بنابراین حکم قرعه در این سفر حضرت عایشه، که چهارده سال داشت، همسفر حضرت پیغمبر بود.

حضرت عایشه بر محملی سوار بود باثر خورد سالی و فقدان غذای کافی آنقدر ضعیف و کم و زن گردیده بود که حتی ساربان، که محمل او را بر شتر گذاشت، از وجود حضرت عایشه اندک احساسی هم ننمود.

در راه مراجعت گروه منافقان تفتینها کردند و میرفت که انصار و محاجرین

شمشیرها از نیام کشند و بجان همدیگر بیافتند ، ولی بامآل اند بشی آنحضرت از وقوع تصادم جلوگیری بعمل بیامد . عبد الله بن ابی ، پیشوای جماعت منافقان ، گفت : « اگر بمدینه برگردیم اشراف و معززین آن مردم ذلیل را از آن سامان بیرون خواهیم راند . » آنحضرت (ص) انصار را باخبر گردانید ، چونکه در آن جرم شرکت نداشتند موجب تأثر و ندامت آنان گردید و نسبت به عبد الله ابن ابی نفرت عمومی بوجود آمد . چون پسرش ابن ماجرا بشنید انجام اسب پدر خود سگرفت و گرفت . « اگر اقرار نکنی که ذلیل تو و معزز حضرت محمد (ص) است هرگز از چنگ عالم ردایی نخواهی یافت »

هنگام حرکت کساروان در شب ، حضرت عایشه بنابر ضرورتی از محمل پیاده شد و از کنار کساروان دورتر شد . همینکه برگشت دید که گردن بند وی مفقود گردیده است . هنوز شتر از جای خود حرکت نکرده بود که بیرون جهید و بدنبال گردن بند خود شد . باثر خورد سالی و بی تجربه‌گی از حرکت خود به محافظین کساروان اطلاع نداد و هم به آنان نگفته بود تا مقدم او را انتظار برند . بنابر آن کساروان براد افتاد و محافظین کساروان مطمئن بودند که حضرت عایشه در هودج است و آنحضرت (ص) هم از این واقعه اطلاع ندارند ؛ باین ترتیب حضرت عایشه از کاروان عقب ماند . چون حضرت عایشه از جستجوی گردن بند فارغ گردید برگشت ولی از کساروان اثری ندید . سکوت مطلق در آن سامان حکومت میکرد لهذا چادر بسر کرد و در همانجا منتظر ورود کساروان را برد زیرا یقین داشت که چون محافظین کساروان او را در هودج نیابند دوباره سراغ او خواهند آمد . صفوان بن معطل ، یکی از یاران پیغمبر ، که جهت ترتیب و تنظیم دسته‌های کوچک و عقب مانده اردوی اسلام در ساقه سپاه حرکت میکرد در سپیده دم ، سیاهی آنظرش را بسوی خود جلب کرد و قتیکه نزدیکتر گردید عایشه را شناخت . زیرا قبل از اینکه حجاب نازل شود او را دیده بود . نزدیک حضرت عایشه شد و انالله گفت . حضرت عایشه جوابی نداد . صفوان شتر خود را خواباند

و حضرت عایشه را سوار شتر کرد و بانب منزل مقصود دبر او افتادند. بوقت بعد از ظهر با کاروان یکجا شدند صفوان مہار شتر بدست و حضرت عایشه سوار محمول بود. این واقعہ بسیار عادی است و عموماً در سفرها بوقوع می آید. و حتی امروز کسانی کہ در قطار مسافرت می نمایند اینچنین واقعات را بکرات تجربہ می کنند. این واقعہ در تاریخ تازگی ندارد چہ بنی اسرائیل ہم بر حضرت مریم عذرا چنین تہمتی را بستہ بودند. در اسلام عبد اللہ بن ابی بہ حرم حضرت پیغمبر چنین تہمتی را بست کہ مسلمانان پاک نهاد ازین بہتان صریح ناراحت گردیدند. حسان بن ثابت، حمہ بنت صحن و مسطح بن اثاثہ؛ در تعمیم این بہتان با عبد اللہ بن ابی یاور و مددگار گردیدند و در مدینہ اذہان عامہ را باین امر ملتفت گردانیدند. در حالیکہ دو تن اولی در این مسافرت اشتراک نورزیدہ بودند حسان بن ثابت بر صحت واقعہ چندان علاقہ مند نبود بلکہ او میکوشید تا صفوان را بد نام و شرمسار گرداند زیرا متأثر بردند کہ چگونہ مردم بیگانہ و اجنبی بشہر ایشان شوند و مہتری یابند. حسان ابن ثابت افسانہ افک را در طی یک قصیدہ. ارائه و در ذیل آن مردم مدینہ را مذمت کردہ و ابن ہشام آنرا نقل نمردہ است.

آذن و مهاجرین چنان معزز شدند و چنان اوج یافتند کہ حسان زار و زیون گردید. حمہ ہمیشہ زینب بود می پنداشت کہ بہ اثر چنین توطئہ از موقعیت حضرت عایشہ بکاهد و ہمیشہ اش را محترم و مقرب گرداند. از مسطح ہم اتخاذ چنین روش غیر متوقع مینمود.

بہر حال، حضرت عایشہ از تہمتی کہ بروی بستہ بودند افسردہ خاطر گردیدہ بمنزل پدر خود رفت ولی والدینش او را تسلی دادند و مجددً بمنزل شوہر برگشت. از اندوہ فراوان در تب شدید میسوخت حضرت محمد (ص) نسبت باو کم التفات گردیدہ بابی اعتنائی حال او پرسید. چون شوہر خود را دلسرد دید دوبارہ بخانہ پدر خود رفت و روز و شب میگریست. ادرش اورا تسلی میداد و یک کرت تصمیم گرفت کہ خود را در چاہ بیندازد و از تمام رنجہا بیاساید. چون صفوان از ہجو حسان بن ثابت با خبر گردید بخداوند سوگند یاد کرد کہ تا آن دم با هیچ زنی معاشرہ نیکردہ است. از فرط تأثر شمشیر بکف گرفت

و در جستجوی حسان برآمد و گفت دم این شمشیر آبدار بیا «حسان را بحضور حضرت محمد (ص) آورد. آنحضرت (ص) گناهایش عفو کرد و حسان را مورد لطف و عنایت خویش قرار داد.

بیگناهی و عفاف حضرت عایشه از مسلمات بود ولی جهت خموشی و اقناع خاطر منافقان باید در این مورد تحقیقی بعمل می آمد. بنابراین آنحضرت (ص) از یاران خود، حضرت علی و امامه مشورت طلبید. امامه آنحضرت (ص) را تسلی داد و بخاطر برائت حضرت عایشه سخن گفت. ولی حضرت علی اظهار داشت در دنیا زن محدود نیست - یعنی اگر دنبال گپ مردم میروید او را طلاق بدهید. از خادماش (بریره) چگونگی احوال او را بپرسید! او حقایق را خواهد گفت. بصورت کنایه از و پرسید ولی واقعه چنان مستعبد مینمود که فهم آن برای او مشکل بود. نسبت به امور منزل از و سوءال کرد او گفت «کدام عیبی ندارد. براستی عایشه جوان است و قتیکه خمیر میکند خوابش میبرد و بز همسایه می آید و آنرا میخورد» با لخره با کلمات صاف و روشن از و سوءال گردید او بپاسخ گفت «طوری که جواهر شناسی جواهر اصل را از نا اصل تفریق میکند من هم او را چنان میشناسم» بروایت دیگر حضرت علی او را کتک زد. از این رویه نشدد آموز حضرت علی مردم درك کردند که این امر سبب تأثر حضرت عایشه خواهد گردید.

بنی امیه در طول دوره خلافت خود از جمله الزاماتی که بر حضرت علی وارد میکردند یکی آن همین کتک زدن حضرت عایشه بود. ولی امام شهاب زهری (وفات ۷۴۲ م) با شجاعت تمام علیه این اتهام برآمده و آنرا رد نموده است. در بین انبیا و ائمه یکی آنهم حضرت زینب بود که مدعی و رقیب حضرت عایشه بود؛ چنانچه خواهر وی، حمزه، در این تفتین شرکت داشت. بنابراین آنحضرت (ص) رأی او را در این مسأله بجوید او گفت «نسبت به حضرت عایشه سوای خوبی دیگر چیزی نمیدانم» بعد از این چون برائت حضرت عایشه به اثبات رسید آنحضرت (ص) بمسجد تشریف بردند و در محضر تمام یارانش نسبت

بطهارت همسرش و خیانت عبدالله بن ابی چنین فرمودند:

«ای مسلمانان! از میان شما که میتواند این منافق را که بر اهل بیت تنهت بسته سیاست کند؟» حضرت سعد بن معاذ، رئیس قبیله اوس، گفت یا رسول الله اگر خائن به قبیله ما ارتباط دارد الا سرش را از تن جدا میکنم و اگر از قبیله خزرج هم باشد امر فرمایند و ما برای آن آماده هستیم.»

دشمنی و عناد بین قبایل اوس و خزرج سوابق تاریخی دارد. اسلام عداوتهای پارینه آنان را مرتفع ساخت ولی در لابلای خاکستر آتش کینه و انتقام زبانه میکشید. سعد بن عباد، رئیس قبیله خزرج، اظهارات رئیس قبیله اوس را نکوهش کرد و دخالت او را در امور قبیله دیگر امر نامناسب شمرد.

حسان بن ثابت به سعد بن معاذ گفت «تو هرگز او را کشته نمیتوانی زیرا تو چنان توانائی نداری.» اسید بن حفیر پسر عم ابن معاذ سخن او را دال بر منافقت او کرده گفت «ای سعد! این عمل منافقت آمیز است. تو از دغلکاران پشتیبانی میکنی.» گفتگو میان هر دو قبیله بطول انجامید و شمشیرها از نیام کشیده شد و لسی به اثر حسن تدبیر آنحضرت (ص) قبایل مذکور بصلح و صفا درآمدند.

حضرت محمد (ص) بدیدن حضرت عایشه رفت. نامبرده به بستر بیماری و ناراحتی می پیید و الدینش از وی بیمار داری میگردند. آنحضرت نزدیکتر شد و بوی گفت «ای عایشه! اگر تو مجرم هستی تو به کن! خداوند توبه ترا اجابت خواهد کرد. و در صورت بیگناهی تو، خداوند بر طهارت و عفت تو گواهی خواهد داد.» حضرت عایشه روی بما درش نموده گفت «مادر! تو چیزی نمیگویی؟ تو نمیخواهی از من دفاع کنی؟» ولی داورش خاموش بود. حضرت عایشه چون این وضع بدید اشکهایش خشک گردید و برای برائت خود مطمئن گردید و گفت «اگر اقرار کنم، در حالیکه خدا حوب میداند که بیکلی بیگناه هستم، برای صحت آن در دلهای مردم شك باقی میماند و اگر انکار نمایم مردم کمی اعتماد خواهند نمود. حال من بیشتر بحضرت یعقوب میماند که میگفت فصبر جمیل.»

طوری که گفته آمد منافقان این نفی را برای آن جعل کردند تا مناسبات

حضرت محمد (ص) با حضرت ابوبکر بر هم بخورد و خانواده های ایشان بدنام شده اتحاد و همبستگی مسلمانان از بین برود. و لسی خداوند طر فدار حق و حقیقت بود و در همین گاه بود که حالت وحی بر آنحضرت (ص) طاری گردید خنده کنان برش بلند کرد قیافه اش غرق غرق بود و قطرات آن از پیشانی و صورتش فرو میریخت و چندین مرتبه آنرا با کف دست خود پاک کرد و چنین گفت: «آنانیکه تهمت بستند چند تنی از میان شما بودند و تصور ننمایید که این برای شما شر خواهد گردید بلکه خیر محسوب میگردد. و هر یکی از افترا کنندگان بسزای عمل و گناه خود میرسند و آنکس که بهشتان عظیم را بوجوه آورد و بعد اب شدید دچار خواهد شد.

«آیا بهتر نبود که شما، مردان و زنان مرء من، وقتیکه اینچنین بهتان را شنیدید با حسن ظن با افراد قوم خود فکر میکردید و میگفتید که این يك تهمت صریح است چرا آنان چهار نفر شاهد حاضر نسکردند و چون شهود نیاورند در نزد خدا دروغگو هستند. اگر لطف خداوند در هر دو سرا شامل حال شما نمیبود با اثر شیوع افواه بعذاب الیم گرفتار میشدید. وقتیکه بزبان خود آنرا انتشار و از دهن خود آنرا خارج می کردید از چیزی، که خبر نداشتید و آنرا مطلب معمولی میدانستید در حالیکه نزد خداوند بسیار جدی بود. وقتیکه شنیدید چرا نگفتید که اظهار چنین سخن نادرست را شاید از دهن خارج ساخت...
«کسانیکه بزبان عقیف تهمت می بندند در هر دو سرا مورد لعن خدا قرار خواهند گرفت. و بعذاب سخت دچار خواهند گردید روزیکه زبان، دستها و پاهاى آنان بر آنان گواهی میدهند (۱).»

مادرش گفت «برو پای شوهرت را بگیر!» و لسی حضرت عایشه با ناز و غرور زنانه جواب داد «مادر محض از خدای خود شا کرم ممنون کسی دیگر نیستم». سپس مطابق قانون از الهه سه تن از افترا کنندگان محکوم گردیدند و هر کدام را هشتاد تازیانه زدند. (ناتمام)

Herat was also very famous for craftsmanship and the garments in Herat were considered to be of high quality. During the Mongols, for instance, they made an especial kind of garment woven in gold and embroidered with pictures which were much admired by contemporaries. King. Ogatai was one of the great admirers of these garments made by the "Jama Bafan of Herat".¹

The history of Herat, before the reign of the Mongols, was not so conspicuous and important. In the Mongol period, Herat, played a prominent part in all the activities going on in Khurasan, and because of its geographical situation came under the rulers of Ghor.

During the reign of Sultan Mangu Khan (649 A. H- 658 A.H./1251-1259 A. D.) Malik Shams-ud-Din Muhammad-i-Kurt, who was a Ghorid and the warden of Qala-i-Khaysar, became the governor of Herat.²

Qala-i-Khaysar was situated between Herat and Ghor at a distance of two days from Herat.³ Yaqut believes that it was a frontier fort between Ghazna and Herat.⁴ From then onwards Herat gained prominence in the history of Khurasan especially after the destruction of Balkh and Merv.⁵ which were on the trade routes to China-Turkistan and India, Herat replaced them as an important centre of trade with those countries.

Herat because of its situation on the trade route and fertility of its land could quickly recover from destruction caused by the nomads and the Mongols.⁶

1- Tarikh-i-Sayf-i-Herawi. p. 107.

2- See Malik Shams-ud-Din-i-Kurt and the Mongols. (ch- 2.)

3- Surat-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. II, p. 457

4- Mujam-al-Buldan, Yaqut vol. 11 p. 507

5- See chapters 8, 9, 73, 97, 90, and 102 of Tarikh-Nameh-i-Herat by Sayf Ibn Muhammad Ibn Yaqub-al-Herawi-

6- It should also be useful to remember that Herat upto the construction of the Trans - Khazr rail way was an important place for the above mentioned fact.

around the Friday Mosque.¹ This splendid Friday Mosque was built by Malik Ghivath-ud-Din of Ghor in 201 A. H./816 A.D.,² and was continuously repaired and restored by the Kurts of Herat.

The buildings in the city were considered too beautiful. The best of these buildings was the Musalla (The place of prayers), which was situated in the northwestern part of the city. The Musalla consisted of a Madrasah and a building in the shape of a cupola in which there were the graves of the Timurids Sunitans.

This Mosque was well known in the Islamic world, and the words of the unknown author of the *Hudud-al-Alam* describe it "one of frequented in all Khurasan. 3" The Musalla was pulled down by Amir Abd-al-Rahman Khan, an Amir of Afghanistan 1260-1319 A. H. 1844-1901 A.D.⁴

In the northern part of Herat there was a hill which was once used for firing guns at the citadel of Herat by Nadir Shah-i-Afshar (1147-1160).² It was called Tapay-i-Bangiyan, and on the east of it there was situated the Gazirga (battle-field) which was built by Izz-ud-Din-Kurt.⁵ It is still in existence.

1- Ibid. vol. 2, p. 437.

2- Ibid. vol. 2, p. 437-38.

3- Rauz - al - Jannat, Mu' in-ud-Din Isfazari, British Mus. p. 113.

4- *Hudud al-Alam*. p. 103-04.

5- " . . . After the decay of the safavid rule Herat was included in the kingdom of the Durrani under Ahmad Shah and his descendants who held it even after they had lost the rest of Afghanistan. Mahmud Shah was succeeded by his brother Kamran, who was murdered in 1258. The Persians had long had designs on Herat and were (it had been supposed) encouraged by the hope of Russian assistance. In 1837 Muhammad Shah Qajar besieged Herat. The defence was organised by E. pollinger, a young English officer, and after the siege had lasted a year it was abandoned. After Kamran's death, however, in 1258 A. H. — 842 A. D. the Persians renewed their attack and this time with success. The town remained in their possession till 1280 A. D., 1863 A. D.

Muhammad Khan retook it, dying himself while in camp before its walls.

During the war between Shir Ali and his brothers Herat remained faithful to him and was held by his son, Yaqub. After Shir Ali's death and the accession of Abd-al-Rahman another son of Shir Ali, Ayub, still held Herat and they collected an army with which he attacked the English force at Kandahar. Abd-al-Rahman fortified the town strongly in 1885 during the events which followed the boundary commission of that year and it was during this process that the Musalla was destroyed." *Encyclopaedia of Islam* vol. 11, part 1. p. 294.

2- *Geographical History of Iran*, p- 110

3- *Tarikh-i-Sayf-i-Herawi*. p. 141.

During the Kurts of Hreat Abaqa Khan's commander-in-chief, Tabshin Aghol had his army camp pitched there.¹

Some Muslim historians believe that Herat was built by Alexander the Great² and some others are of the opinion that after it had fallen into ruin Alexander rebuilt it.³ And it was probable that the account in the Greek historians of the Alexander it.⁴ And it was into building of the city of Arya Mayd was the source of this belief.⁴

The actual situation of this ancient city is not by all means certain. Barthold holds the opinion that the ancient city of Arta Kuwan was this Arya Mayd the name of which was changed to Ikhta-var-ud-Din latter.⁵ Probably Qala-i-Ishkanja (or Aman kuh).⁶ during the reign of the Kurt dynasty of Herat was this Ikhtayar-ud-Din or Arya Mayd.

Herat, due to the fertility of Hari-rud became one of the most famous cities of Khurasan.⁷ Both the length and breadth of the city was a half Farsakh,⁸ and like other great cities it consisted of a citadel and a suburb.⁹ The city had four gates: the eastern gate or the gate of Kushk, the northern gate or the gate of Saray which led to Balkh, the western gate or Bab-i-Ziyad which led to Nishapur, the southern gate or Bab-i-Firoz Abad. The northern gate was made of wrought iron while the other three were made of wood.¹⁰ Ibn Hauqal describes the situation of the buildings of Herat as follow:

The castle of Amir was situated outside the city, one Farsakh to west in Khurassan Abadh. The Friday Mosque was situated in the heart of the city, and the Majlis on the western side of the Friday Mosque (Masjid Jama). There were the Bazars which were situated near the gate and

1- *Tarih-Namah-i-Herat* p 337.

2- *Tarikh-Namah-i-Herati*, p. 40.

3- *Nuzhat-al-Qulub* Mustawfi p. 150

4- *Geographical History of Iran*, p. 151.

5- *Ibid*.

6- *Tarikh-i-Sayf-i-Herawi* p. 434.68.

7- See Ibn Battuta. *Travel into Asia and Africa*. p. 175.

8- A league (Steingass p. E. Dict. p. 918), Barthold believes that it was

9- 000 gaz (*Turkistan Down to the Mongol Invasion*, p 85.)

10- (a) *Hudud-al-Alam*, unknown author, p. 103.

(b) *Surat-al-Arz*, Ibn Hauqal, vol. 2, p. 437.

But Mustawfi 1 and the author of *Hudud-al-Alam*² are of the opinion that it was a prosperous district.

In the mediaeval centuries the route between Herat and Merv was along the valley of Kushk and this is proved by the existence of numerous ruins along the river Kushk and the ancient bridge of Chil-dukhtaran.³ The city of Baghshur and the castle of Mawr are situated in Kushk,⁴ the latter of which was known to Le-Strange as Ganj-i-Rustaq⁵ and his authority had probably been Ibn Hauqal.⁶

From Kushk the road which led to Merv-rud, there was another route running from Murghab and the castle of Ahnaf (now a guard house west of Badghis-⁷ The ruins of Baghshur occupied a vast territory situated on a high hill, and were originally built of clay (Tin)⁸

From the upper part of Murghab and Ghurjistan a route led to Herat passing the village of Karukh.⁹ Karukh was the second largest village to Herat.¹⁰

The village is still in existence and is situated to the northwest of Herat. Hari-rud and Murghab were called Paropamis. This area was occupied by the Jamshids and Hazarahs in 13th century. The village occupied by Jamshids was called Kushk and the village inhabited by Hazarah's was called Qala-i-Nou the latter of which was situated near the river Kashan. Now, there is less cultivation than in those times. The existence of ruins shows that conditions were then much better.

The rich pasture of Badghis was a veritable paradise¹¹ for the nomads and probably because of this no sedentary civilization developed there.

1- *Nuzhat-al-Qulub*, p. 151.

2- *Hudud- al-Alam*, p. 104.

3- *Geographical History of Iran*, p. 109.

4- *Surat-al-Arz*, Ibn Hauqal, vol. II, p. 441.

5- *The land of the Eastern Caliphate*, p. 413

6- See *Surat-al-Arz*, Ibn Hauqal's Map of Khurasan, vol. II front page 427.

7- *Geographical History of Iran*, p. 100.

8- *Surt-al-Arz*, Ibn Hauqal, vol. II p. 441.

9- *Geographical History of Iran*, p. 100.

10- *Surat-al-Arz*, Ibn Hauqal, vol. I, p. 439.

11- (a) *Nuzhat- al - Qulub*, Mustawfi, p. 151.

(b) *Sayf -i- Herawi, Tarikh - Namah -i- Herat*, p. 106.

(c) *Hudud-al- Alam*.

According to tradition it was founded by Afrasiy-ab, the turk, and the circuit of its walls was 5,000 paces. It was a strong castle, built on clay foundations. The climate was hot, and the water was from the great river which came down from Herat and from Tus.¹ But the Hudud - al - Alam believes that the river was dry, and water flowed in it only at the time of flood. He goes on to say that the place was with much cultivation, and its people were strongly built and warlike, their wealth was the camels.² Of fruits grown here, grapes and melons were very good.³

Badghis according to Mustawfi, was situated in longitude 95° 3', and latitude 35° 2'. It had very many villages and dependencies.⁴ In this district there was forest, some five leagues long and the like across, that was full of pistachio nut trees.⁵ The unknown author of Hudud-al-Alam believes that Badghis was comprised of 300 villages.⁶

Later the word Badghis is used to cover all the territories in the northwest of Afghanistan.

There were two rivers in the southwest of Ganj - i - Rustaq and Badghis. Kushk and Kashan which flowed in to the Murghab.⁷ During the summer these rivers were dry in their lower courses. This water was not sufficient for irrigation. But Ibn-Hauqal believes that Ganj-i-Rustaq was a prosperous place with much running water and rich with gardens.⁸ He also mentions Badghis and describes it not so much prosperous as that of Ganj-i-Rustaq, and he goes on to say that the inhabitants of Badghis due to the lack of rivers and water had to draw water out of the wells.⁹ This fact was also mentioned by the author of the Tarikh-Namah-i-Herat.¹⁰

1- (a) Mustawfi, Nuzhat-al- Qulub, P.155. (b) Surat-al Arz, Ibn Hauqal, vol. II p. 445.

2- Hudud- al-Alam p. 104.

3- Mustawfi, Nuzhat-al-Qulub, p. 155.

4- Ibn Hauqal, Surat-Al-Arz, vol. II, p. 440.

5- Mustawfi, Nuzhat-al-Qulub, p. 151

6- Hudud-al-Alam p. 104.

7- Geographical History of Iran, Barthold, p. 99.

8- Surat-al-Arz, Ibn Hauqal, vol. II, p. 441

9- Ibid. vol. II, p. 440-1.

10- Tarikh-Namah-i-Herat, Sayfi - Herawia p. 110-111

Zahma

GEOGRAPHICAL HISTORY OF HERAT

*With a special reference to the
Kurt Dynasty*

Herat lies between Merv in the north and Sistan and Farah in the south, and between Ghor and Gharj in the east, and Khurasan in the west. It was situated near the river Hari-rud and was six days journey from Herat in the northeast to Merv and five days in the northwest direction to Sarakhs .1

It was situated in longitude $94^{\circ} 20'$, and latitude $34^{\circ} 20'$. It was a prosperous city especially during the rule of the kings of Ghor. There were 12,000 shops all fully occupied, and 6,000 bath-houses, besides caravanserais and mills, there were 359 madrasehs, also covent for Darvish; a fine temple, and lastly 444,000 houses inhabited by the permanent population.2

During the reign of Malik Mu'izz-ud-Din of Kurt. (732-771 A.H.)3 Ibn Battuta found Herat one of the largest inhabited cities in Khurasan.4

The territories lying between Herat and Merv-rud were called Ganj-i-Rustaq and that which lay between Herat and Sarakhs Badghis.5

Merv-rud was a prosperous town situated at the foot of a mountain. It abounded in fruits6, and the river of Merv skirts it.7 Ganj-i-Rustaq was comprised of a collection of villages,8 and according to Le-Strange it appears to be those now known as Qala-i-Merv.9 Sarakhs, according to Mustawfi, was situated in longitude $94^{\circ} 20'$ latitude 37° .

1- Ibn Hauqal, Surat-al-Arz, vol II, P. 454.

2- Mustawfi, Nuzhat-al-Qulub, p. 150-51.

3- Mirkhwand, Habib- u-Siyar, vol. 111, part 11, p. 75-6.

4- Ibn Battuta, Travel Into Asia and Africa. p. 175.

5- See Ibn Hauqal's Map of Khurasan, Surat-al-Arz, vol. II p. 427.

6- See Ibn Hauqal's Map of Khurasan, Surat Al-Arz, vol. II p. 442.

7- (a) Hudud-al-Alam Edited Minorsky, p. 105. (b) See also Surat-al Arz of Ibn Hauqal, vol. II p. 441.

8- Ibn Hauqal, Surat-al-Arz p. 441.

9- Le-Strange; The Land of E. Caliphs. p- 413.

Al Biruni was more than a mere scholar or Indologist. He was perhaps the more erudite cosmopolitan scholar of his age, knowing as he did all the literature available in two languages - Arabic and Persian, and a good deal of what was available in a third - Sanskrit. He was also familiar with the fundamental works of Greek thought, and Greek sciences, to most of which he had access through Arabic translation. A humanist, his heart was free from racial or religious bias, and this raises his respect and reputation in the eyes of the whole world. With the objectivity and justice of science, Biruni appraised Indians' contribution to human thought, science and culture, but like a true friend he could not overlook their faults and shortcomings and had the courage and sincerity to speak his mind openly. These were, according to him, the complete isolation of the Indians from the nations of the world, their ignorance of what was going on outside India, their narrowmindedness and want of sympathy and lack of communication with other people, whom they looked down upon and called Mlechchhas. He denounces the caste system, image-worship and the cruel practice of Sati and the law forbidding the widows to remarry. He writes that equality of man in the eye of law was not known. The Brahmans were exempt from all taxes and even capital punishment. If a Brahman committed a murder, the punishment for the crime was expiration, which consisted in fasting, prayer and charity.

Such was the man who lived in the hilly country of Afghanistan about a thousand years ago. Those were the days of Crusades and religious wars both in Europe and Asia. But Abu Raihan stood for peace, universal justice and brotherhood. He had nothing but love, and goodwill for all humanity, and strange it is that he was patronised and encouraged in his mission by his benign Master, Sultan Mahmud of Ghazni, whom some of the narrow-minded historians have put as a "mere bigot and raider." Abu Raihan wanted to promote good understanding, brotherly love and cultural relations between all peoples of the world and in this he may safely be called the pioneer of the movement launched by Akbar the Great in the past and UNO at present.

introduction to astrology, a treatise on chronology, the "History of India" (or Indica), and "Kanun-i-Masudi" (Masudi's Cannon) an astronomical and geographical work frequently quoted by Abul Fida, especially in his tables of Lat. and Long. For his last work he received from the Emperor Masud an elephant load of silver, which he, however, returned to the royal treasury.

What is peculiar of him is his frankness and love of truth. His lack of fanaticism and prejudice and his capacity of analysing, criticising and speaking clearly without fear is appreciated alike both by the scholars of the East and the West. The Indian Brahmans, though differed with him on some vital points, could not fail to appreciate his vast knowledge and used to call him "Sagar" that is an ocean (of knowledge).

The names of his writings, or more correctly what has been left from the ravages of time, are given in full by Reiste in the supplement of his Bibliography. The work for which he is best known, and which to the cultivator of Indian history is the most important of all his works, is the "Tarikh-ul-Hind", the History of India, as already referred to. It was written in Arabic. A manuscript of this work, or a portion of it, is to be seen in the Imperial Library of Paris, and from this MS., M. Reinand extracted two chapters which he published in the Journal Asiatique. The work according to Reinand was written in A. D. 1030.

Abu Raihan wrote some works on poetry and also the history of Mahmud and his father, as well as a history of Khwarizm. An accomplished writer observes: "Abu Raihan was the only Muslim writer who investigated the antiquities of the East in a true spirit of historical criticism," and he proceeds to give some examples of his knowledge of ancient technological chronology which he says "are of the highest importance in establishing the early civilisation of the Aryan race."

Professor S. K. Chatterjee of Calcutta University, paying homage to the spirit and the scientific works of this great orientalist and humanist, scientist and philosopher of nearly a millennium ago says: "Al Biruni, one of the greatest international scholars of history, has always attracted persons who take a broad view of human history and culture as an interconnected and integral thing."

with theological and philosophical matters, he makes a comparative study of the doctrine and principles of Hinduism and the Islamic mysticism as well as the beliefs of the Greek philosophers. Here one can easily see the object of the author, which is not only to present Indian culture to his own people and to the Muslim world, but he is seen working towards a definite goal and is at his best to prove concretely the oneness of the Truth.

He was the first Muslim writer to study Puranas minutely and to make use of them in his books. "His system of chronology and astronomy," writes Sachau, "was more complete and accurate than ever before given by any other writer. His communications of the Puranas were probably entirely new to his readers, as also the important chapters on literature, manners, festivals, geography, and much - quoted chapters on historic chronology." On Indian astronomy, chronology, geography, and astrology, he studied many works in original, and he had probably many conversations and discussions with prominent Hindu scholars on these topics. He gives in his "Indica" the titles of these books along with the names of the scholars whom he met in India.

At the same time he was not ignorant of what had been achieved or was being achieved in this field in other parts of the world. Speaking of the progress of astronomy in the Khwarizm period, Abu Raihan says: "The solar calendar of Khwarizm was the most perfect scheme of measuring time with which he was acquainted, and it was maintained by the astronomers of that country that both the solar and the lunar zodiacs had originated with them; the divisions the signs in their system being far more regular than those adopted by the Greeks or the Arabs"

A versatile scholar, his works are stated to have exceeded a camel-load. It was supposed by the devout Muslims that he had received divine aid and inspiration in the composition of his works. Abu Raihan is, undoubtedly, the greatest astronomer and historian of his time. The list of the books which he wrote is alleged to have exceeded 60 pages.

Unfortunately, most of these works are lost, and from what has been spared we can easily deduce that he was well-versed in the different branches of science and literature of his time. Those most spoken of are astronomical tables, a treatise on precious stones, one on Materia Medica, an

of Khwarizm rose against Mamoon and succeeded in putting him to death. As the deceased Prince was brother-in-law of Sultan Mahmud, being married to his sister, this naturally aroused the anger of the Sultan. Leading an expedition in person he captured Khwarizm and made it a part of his empire. The Sultan knew all about Abu Raihan as he had come to his court several times in connection with embassies. He invited him as well as Avicenna to come to his court and stay with him. The former accepted the invitation gladly, while the latter, averse to enter into controversy with Abu Raihan, with whom he differed on many points, and whose logical powers he was afraid to encounter, politely declined the offer.

It was in the suite of Sultan Mahmud and of his son Masud that Abu Raihan had a chance to visit India, where he is said to have stayed a longtime. This was judiciously spent in learning Sanskrit and Indian philosophy. He took a keen and sincere interest in acquiring Hindu learning. He conversed freely with Brahmans on Indian philosophy and was profoundly impressed by their intellectual subtlety and metaphysical speculations.

In describing the monotheistic base of Hindu religion, he tried to remove the false notions which existed among the Muslim world about the Indians and their religious concepts. Dr. Sachau in his preface to "Indica", Abu Raihan's famous book on India, remarks: "The philosophy of India seems to have fascinated his mind, and the noble ideas of Bhagavadgita probably came near to the standard of his own persuasions. Perhaps it was he who for the first time introduced the gems of Sanskrit literature into the world of Muslim readers." Appreciating the innumerable services Abu Raihan did in compiling his book on India, Dr. Sachau says: "If in our days a man began studying Sanskrit and Hindu learning, with all the help afforded by modern literature and science, many a year would pass before he would be able to do justice to the antiquity of India to such a degree of accuracy as Abu Raihan had done in his famous book "Indica."

This book which he wrote after many years of hard studies, documentations and travels in different parts of India, contains the essence and flower of the knowledge about India and the Indians. In chapters dealing

Prasad in his book entitled "History of India" referring to the question rightly remarks: "The unbiassed enquirer who keeps in mind the peculiar circumstances of the age must record a different verdict. In his estimate, Mahmud was a great leader of men, a just and upright ruler, an intrepid and gifted soldier, a dispenser of justice, and above all a patron of letters, and as such deserves to be ranked among the greatest kings of the world."

Mahmud was a cultured man. He invited the literary luminaries of the age to his court at Ghazni, and did not fail to give them the most liberal encouragement. Due to this royal patronage, Ghazni soon became a second metropolis of Islam, the resort of the most brilliant scholars and savants of the age. One of these, who was destined to attain a world-wide fame, was Abu Raihan Albiruni, who enjoyed the respect and confidence of his benevolent Master. It was through his favours and encouragement that he came to India several times to study Sanskrit and Indian civilization with the sole object to present Indians with their spiritual values, their religious outlook and culture to his countrymen and thereby establish friendly relations and good understanding between the two neighbouring countries.

Abu Raihan Mohammed bin Ahmad Albiruni was born in 973 and died at the ripe age of seventy-five at Ghazni, the capital of the Ghaznavid Empire. The place of his birth is a matter of much controversy. Some are of the opinion that he was born in Sindh at a place called Birun. But there is no such place in that province either in the past or even now; there is a Nirun or Nirun-Kot in the vicinity of the modern city of Hyderabad. Others contest that he was a native of Khwarizm (Khiva) and was born at Birun. Even the existence of such a town in Khwarizm is not yet established. The historians also differ as to the date of his birth, but generally they put it between 970 and 973.

We do not know much about his early life either. The first time we hear of him is the court of Khwarizm, his native place, where he was held in great esteem by Mamoon, the last prince of the line. About 1000 A. D. he went to Gurgan and was warmly received by Shams-ul-Maali Qabus, the ruler of the place. Returning to his native-land in about 1010, he stayed there up to 1017. It was at this time that people

ABU RAIHAN ALBURUNI
*Astronomer, geometrician, historian,
 and philosopher of the
 Ghaznavid Period*

by Mohammed Ali

Sultan Mahmud of Ghazni (998 - 1030 A. D.) was a great conqueror. That he undertook no less than seventeen expeditions into India is an historical fact cited nearly by all the historians and biographers, Afghans as well as foreigners. There is no need to reiterate the charge of avarice brought against the Sultan. The charge cannot be refuted. No one can deny that Mahmud loved money and for its sake he waged so many wars in distant and inhospitable lands. If he is guilty of bloodshed, so are the other conquerors of the world. But this is only one side of the picture. If he loved money, he knew how to spend it wisely in pursuit of knowledge. He promoted learning, established a university at Ghazni with a fine library, and a museum adorned with rare pieces of art from all parts of his vast empire. The money he collected was spent lavishly on such educational institutions and on scholars who flocked to his court from all parts of the Muslim world.

His conquest of northern India opened a new chapter in the Indo-Afghan cultural and commercial relations. Like Alexander the Great, Chandragupta Maurya, and Kanishka, he, too; wanted to establish a big empire, rather a confederation of nations, and thereby promote their cultural and commercial ties. It is very much regretted that some of the short-sighted writers, ignoring this cultural and social aspects of relations, call the Sultan a bigot, an inhuman tyrant, a veritable Hun. Professor Ishwari

گویته

و قوای خود سرانه و مستبدی این جهان را اداره میکند. از همین جهت است که انسان در نظر گویته آزاد افتاده است. گویته ادبیات فرانسه و اشعار ما، شرقی ها، را مطالعه میکرد و نیز در عوامل و شرایط تاریخی و اینکه عوامل مزبور چه تأثیری از خود بر افراد میگذارد، خبردار میشد و علت آن این بود که گویا او آرزو داشت از همان راه داخل شهر بند جبر گر دیده کوچه خیم های آنرا ببلد شود.

گویته بعد از تحقیقات و بررسیهای زیاد باین نتیجه میرسد که: «تمام عوامل قابل درک انکشاف یافته تاریخی،

کفایت نمیکند بر زوایای تاریک روح بشر پرتو افکنند» !!! از طرف دیگر گویته ما را از سنجش نادرست و بی احتیاطی در شرایط طبیعی، اجتماعی و تاریخی بر حذر میسازد. فلسفه گویته کناره گیری بیسر و صدایی را منعکس میسازد، لیکن این واقعیت نمیرساند که گویا وی باحافظ در مدرسه لادری همدستان شده از زمختی روزگار میگریزد و مشکلات زندگی را سر جایش گذاشته و آنرا چستانی پنداشته در پی مطرب و می افتاده باشد. نخیر، نباید چنین پنداشت؛ گویته بر عکس، به محدودیت دانش بشر عقیده ندارد، و اصرار میوزرد که بشر تا جاییکه میتواند به تحقیقات و کنجکاوی علمی خویش بصورت پیگیر ادامه دهد و هیچگاه دست بدامن یأس و ناامیدی نیندازد.

خیلی زیبا و هیجان انگیز ست آنجا که این خردمند میگوید: «اینکه در حاشیه مرزهای تفکر بشر بخسپیم امری، و آنکه در بستر کوتاه نظری نفس خویش بیارامیم و واقعیت دگری باشد»

گفته های گویته

... فسانه هنر دراز و زبان عمر کوتاهست، قضاوت مشکل و فرصت زود گذر باشد. اقدام آسان و تفکر دشوار است. راهنمای اطفال خیالات ایشان بوده در حالیکه جست و خیز میزنند، می آموزند، سنجش و جهان جدیت نابهنگام از دامان شان میگیرد. تقلید بر ادار دو گانه ماست، آنچه را تقلید میکنیم نمیتوان آسانی کشف کرد. مقام عالی، تخیل انگیز بوده اما رنج قدم زدن بسوی آن آنقدر مهیج نیست؛ ... کلمات و الفاظ «خوب» است اما «بهترین» نباشد. «بهترین» را نمیتوان با کلمات و الفاظ افاده کرد. «کسانیکه با سبمول ها راهنمایی میشوند اهل ریا و سالوس اند عالم واقعی از معلوم می آموزد تا به کمک آن نقاب از چهره مجهول بردارد و بدین ترتیب خود را مالک آن سرچشمه سازد که علم از آن جوش زفان بر می آید.

ادب

نشریه دو ماهه

آدرس

مدیریت مجله ادب، پوهنځی ادبیات

جاده شیر علیخان شهر نو

کابل، افغانستان

وجه اشتراک

محصلان و متعلمان	۱۲	افغانی
مشترکین مرکز	۱۵	»
ولایات	۱۸	»
خارج	۲	دالر

قیمت این شماره

۶ - افغانی

د ملی دفاع مطبعه

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library